

Esharat

بدن موجود است که عبارت از دم و باجم و ذرات صغیر باشد و این چهار خلط در بدن انسان خد
اعتدالی دارند که اگر از آن حد تجاوز نمایند مرض مستولی که در بعد از قراط حکمی بود از اهل
فرانس کالیس نام که او بیان مزجه در آن کرد و چهار کیفیت برهیت او به اختیار بود که عبارت
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد و شرحی داد این مطلب پس از احکامی دیگر که
کدام از وی عقل خودشان بیانی کردند و کم کار به شرح کردن و بسند جمله ایشان است
در مرض و جبهه معرفت او به عمل بخیزد و کتب پس آمد و این دو علم و عمل در ایران بود و در بعضی
که پادشاه ایران که خدا بن خیزد صلا و عمل از علمین علوم را با بران آورد و جبهه آنها فرود
داد تا معذوری را گرفت و در فرنگستان که در آن روز در زمان خاندان و
هوشمند و در این علوم کاری کردند و در آن زمان فانا در زرقی خواهد بود و در این
پس علم برضی از او منوط است بدانچه علم شرح و معرفت به او تیره و خواص و کفایت و برضی
شناختن ماهیت او تیره و این ساله در معرفت او تیره است جبهه علاج امراض بدانست که علاج امراض
بر دو قسم است یکی علاج امراض نفسانی از راه حواس حسیه باطنه و ظاهر است آنچه از راه حواس
ظاهر است از جمله شمع است که در بجایی و در ضعف محسوس است که بواسطه استنمام نزاع طبع
که بر ریح کرد و چنانچه ضعف حسیه و انداختن ریح بواسطه استنمام انغوزه و بجایی و صاحب ریح
استنمام غبیه و کلاب ریح کرد و در دیگر از راه سمع است که در ممر مطب با استماع صوت کوچک و بضع
چون صدای ساعت و این مظهر ریح شود و چون بجوای از کرمات سبل بود کتاب خواندن با زبان
بلند شود کند و برخلاف گاهی سکوت محض موزم باشد و بجوای صاحبان بجوای با استماع اصولی که
از سازها حاصل شود ریح خواهد شد و آنچه از راه بصر است چون بصر حرکت کند بواسطه شمع
برای بجوای و بصر سبز و رنگ سبز جبهه نفیوت چشم و آنچه از راه لمس است چون دلت برای
تکیه اوجاع و بجوای و سبق و خاری و از ذوق تا کون چیزی قابل نبوده اند و آنچه از راه
حواس حسیه باطنه علاج توان نمود از جمله ریح جنالات فاسد بعضی است که بهیند و بضع
حکمانه ریح کرد و در این در صورتیست که مرض بدن حکم اعتقاد داشته باشد و گاهی ریح
جنالات مرضی نکرد مگر بنیبر مکان و بلد و این مخصوص بخداوندان مانا بجوای است که کند
به از سفر بودن نیست زیرا که در سفر بواسطه خلاف عادت نظری چون بدیدن عیان متعلقا

درین

در علاج امراض...

و اشیا با آن طبیعت را سدی فاحش روی نموده و جنال تاز و داده جنالات مود به ریح کرد
و برخلاف است در مرض جب و طن که بعضی اشخاص در غربت بواسطه طن مریض شوند مریض
مخصوص و علاج عود و طن است و از این اشخاص است مشغول داشت مریض مشغولی نه آنکه
مخصوص امراض نفسانی بود بلکه در امراض جسمانی نیز اثر تواند نمود چنانچه در مرض مزمن
کند چون علیل بیکار باشد همیشه حواس نقل در کند نماید و چون مشغول کرد از خاطر او
سود را بیکار میدارد و از بودن مریض است بشفا و این هم منوط باعتقاد مریض حکمت و گاهی نیز
پسند مریض از این مرض است چنانچه نقل است که در یکی از مریضهای زنکشان در وقت مضرع
بروز در واسطه همان مرض مذکور در مرضی انجام دادند که در آن دو مضرع و عیش می خوردند
بعضی از مریضان را عیش و ریح را تیغ خفیف روی می نمودند و چنانچه مذکور است که سنا گفت که بعد از
این مریضان را عیش روی دهکدا و از راه حواس حسیه و در وقت میل این در جرات است فساد از جرات
از مریضان را بل کنت اما علاج امراض جسمانی و چون این نوع علاج است قسم است لهذا از
بیشتر باب منقسم نمودیم باینکه در علاج بواسطه بعضی از اشیا که کت ندارد کند
چون روشنائی و حرارت و برودت و لذت و تریکه که قوه است چون قوه گاه دریا که بفضیل
خواهد آمد از اشیا الله و قهنا طیس و رنگان آنها را علاج باشد و چون نامکند با عی و
در علاج بر ما کولات و مشروبات و غذا بچیدمانند سق حرکت نمودن و اشیا ان با ستم
در علاج بواسطه او به جرات باینکه در علاج به اشیا فی کت ندارد و در رنگان اشیا
به وزن نامند و اینها مشتمل است بر پنج فصل فصل اول از باب اول در امر روشنائی و علاج
بد و بدانکه روشنائی برای اجسام با اشیا جمله ملزومات است و بد و ناز و در نیمه نغذیه
نقصانی حاصل آید که بکمال رسد مثال آنکه گیاه و نباتی را چون از روشنائی منع کنند
است که نرزد و سگ و بوی او حضرت پیدا کند و حضرت بواسطه روشنائی است قابل از نبات
چنین نیستند چون ریواس و نار چوبه و روشنائی در انسان و حیوان هم همین نوع است چنان
می بینیم اشخاص محجوس بواسطه عدم روشنائی لوزن ایشان منفر شده و قلت خون و فرال پیدا
کند و تجربه شده که چون کافور در زیر زمین بندند که روشنائی نرسند معلول شود و
او منفر کرد و برخلاف روشنائی زیاد بود مریض است چون رسیدن قناب باد که

در علاج امراض جسمانی با ششای سرد

در ترفیع شش

مورث سرسام گردد و گاهی باعث کوری گردد خاصه چون شخص غمادی بروشانی نباشد
 بجهت صاحبان مزاج خاکی و سرد و خندان فصیح و قلت دم و امراض وطوب و مرض ربو و زلات
 و امثال آن دروشانی منع است در صاحبان صداع و موی و اورامه خاصه و دم جنس
 و دماغ و جزایات عظیمه و امثال آن و نبلت که عدم روشانی است بسیار مفید است بجهت
 جرم و امراض عصبانی و از برای قلت و کمزورت روشانی گاهی عینک بسیار با شکست استعمال او
 لازم گردد و دم چنین جهت اغانتا موهب با صرم مثال آنکه چشمی که عشا می زین با جلد به او محبت بود
 در خواهد دید و چون برخلاف این بود بویک بن خواهد بود در صورت عینت بر خلاف
 نافع عینت است باین طوری که اگر جهت تجدد زین با جلد به نباشد عینک مقعر و اگر سبب تقصیر
 عینک محبت چاره کند و دلیل و جهت این عینت در کتاب کمالی موسوم به جلاء البیون مفصلا
 بیان شد و استعمال عینکی که شیشه او لوان باشد برای چشمهای زکی الحمل است که در آفتاب
 نگاه کرد و بهتر از لوان عینت در آفتاب سبز و در برف ای خواهد بود و رنگ قرمز برای چشم
 بسیار مفید است و دیده شده که مستعد بن چون بقرمز زباد نگاه کرد و اند صاحب چون
 شد بد شد اند و دم جرم به شده که کا و چون شی قرمزی زباد دیدند دیوانه شود و محسوس است که
 چون شخصی با وجه قرمز مدتی نظر کند و کبر از آن بجائی دیگر تاملی هیچ نمیداند برخلاف
 سبز که مقوی بصیرت و نگاه کردن بینه زار و بساتین برای چشم ضعیف بسیار نیک است چنانچه در
 فرنگستان صنعت کردن که کارهای خور و کند چون حکاک و غیره با چینه سبزی در پیر خود زین با جلد
 و هر چند دقیقه بان سبز نگاه کنند و مشغول کار خود شوند فصدای قسیم از تاب اول در
 اثر حرارت و علاج بد و بد آنکه طایفه حرارت نهم برای اجسام باله چون روشانی است و بواسطه
 اوست موجودات و نباتات و معین است که در سالی که هوا خراش زباد نباشد آنکور و بعضی زفوا
 زود در سبک و شیرین تر باشد و در حرارت معتدل موجودات با اعتدال است و این را محنت
 که در زمان قطب شمالی قمر لقامه و ناقص العقل هستند برخلاف اهالی خط استوا که طول القامه
 و مددک و با شعوری باشند و علاج حرارت نفعی است و چه بیم که حرارت زباد باعث از خاکی
 و سستی و نبلت است مثال مردم هندوستان که بواسطه حرارت آنان قلم همگی است و بیگانه ای
 باشند و از این جهت است که در جنگها اهالی سرد سیر بر کمره غلبه دارند چنانچه در توارخ

در ترفیع عینک

در ترفیع حرارت

مطهر

علاج امراض جسمانی با ششای سرد

منطوری است و از جمله اثر حرارت در بدن اند با عرقیات و حرارت بدن در جمیع حیوانات می
 دو درجه است که بواسطه اسبابی که موسوم به نرم و مطر معین بوده اند بعضی ضمدع و چه که حر
 بدن ایشان شاکسته درجه است و در تابستان و زمستان درجه حرارت اعضا اختلافی ند
 زیرا که در تابستان حرارت خارجی با زبادی در بدن مزید بدن نتواند کرد و زیرا که عمل جلد باطن
 که غشای مخاطی خواهم با عمل جلد ظاهر بخلاف است که چون دم میل جلد باطن با عمل جلد
 کم شود و بالعکس بدن بجهت است که در دم معده و رحم و مثانه و امثال آن صمما و حاره است
 کنند تا میل خون از باطن ظاهر شود و دیگر باید دانست که حرارت با فرط در بدن مورث در
 کبد است و افراط در غذا در هوای گرم و گرمی است و عدم حرکت باعث دم کند خواهد بود
 باین دلیل است که در فرنگستان عینت که کبد او زبادی در تابستان و از اعتدال به بدیع آن دلالت
 چون کبد او کوچک است لهذا او را در فترت گرم محقری جای داده و غذای زبادی با وی خوراند
 در مدتی قلیل کبد او بزرگ شود و از آنکه در صورت می کنند و بیان شد که حرارت زبادی در غی
 است چون حرارت در بدن عام باشد و چون حرارت بکعضوی رسد چون انداختن صمما در ح
 در عضو همان عضو مستحق بود و حرارت با فرط نه آنکه قوای جسمانی را کم کند بلکه اثر قوای
 نفسانی بر نماید چنانچه دیده شده چون از تاب آفتاب زبادی در تابستان با ششای سرد
 و در استعمال حرارت برای ناخوشی چهار اشاره است و لفظ اشاره در این کتاب در استعمال هر
 زبادی است و او عبارت است از آنکه در همین عملی که تعدادی کنند از دویه با آن تدبیر نماید
 و پس چهار اشاره از این قرار است اول بجهت میل دم به موضعی مخصوص در بجهت دفع ضل
 دره موضعی از اعضا سیم جهت تسکین دجاج چهارم برای بخی و تحلیل اشاره برخلاف در
 حرارت و معنی اشاره برخلاف آن بود که در این عملی که با تعدد می کنند استعمال آن در ابا
 تدبیر ممنوع است و ضرر خواهد کرد و اشاره بخلاف در استعمال حرارت در این امراض است اول
 در مرض ابوریزم که ابوریزم نامند و در زمان که دم کدر فراج غالب باشد و در زمان که
 یکی از شحات بدنی زبادی بود چون عروق دریم و حرارت را بچند نوع استعمال کنند اول عی
 و این بود که با عینک های درخت بپنهان کنی میتوان روشن نمود موضعی از بدن
 و این عمل در فترت مزمن که قابل بر فترت نیست سودمند است دیگر نگاه داشتن این تافته را

شعله چراغ است فریب بعضوی و این عمل در امراض نخاع و مصل دم را بظاهر دادن بکار رود و همین عمل است چون دینک و اجر که مرا جاد و بعضوی بدانند و این بکار است در او جاع مفاسل و و با او استرخاء عضل خاصه در مرض خنار بر نوع دیگر داشت بحقیقت که سوزاندن عضوی باشد که بواسطه مجادرت و ملاصق شدن آن تا فتنه بعضو و انبساط در چهار مرض اشاره است اول بجهت سردی و بی هم برای زایل نمودن اثر سم ملذذ و عه از آن عضوی سبب برای رفع نمودن بخاری مطاوی که جراحان است جگام برای محدود نمودن غاقرابا و از جمله استعمال حرارت آب گرم است باقی است که بخار او هم استعمال خود او سوز منداست و خدا هم چند نوع مستعمل است بگو محام بطور این که محام جاد است خواص او نفع برای چاشدگی و او جاع مفاسل همی با مزین و مرضی بی با زبیر که بکفتم از امراض جلدی است و در زخم و زخم و در نما میل و از له او اساخ از اعضا و در در و شعله جگام جاد هم نبت در هنگام ضرورت سنگهای بزرگ باقی تا فتنه در مکانی مسقف نهند و این در او زبند که بخار متضاد خود و علیل را در میان آن بخار بدارند تا اعضای گرم شود و چند ترکه چوب بسید بیدان و زبند تا حرت پیدا کند بعد از آن اگر فضل با ایشان بود در بعضی از اعضا ابردی فرو برده و اگر موسم زمستان باشد اعضای او را با نهرین زبند تا دلک کند و خشک نموده لباس در پوشد و عادت شخص بی عمل نیز جلد است و در زنگنه از این ندر بر نماند که در بعضی در تمام دلک قوی نموده پیروزانند در مکانی که هوای او را تمام سرد نماند و صبا لماند بر اعضای او مانا بکند و تفصیل صبا لمانه خواهد آمد انشاء الله و این عمل بسیار نیکو است در بعضی امراض جلدی و فرج مزین و استرخاء مفصلی که سبب میزید بود و دیگر از انواع استعمال در این است اگر با شوی بود و بسیار سود دهد بجهت تعریف و میل نماده را با ساقل دادن در وقتی که دم میل بر این و در مانع نموده باشد و هم در صلاخ و در دندان و گوش و کلو و سر ما خوردگی سود مند است طریق او است که بعضی از این می نشانند و پاهای او را تا از او زو در طرفی که از آن بگریز باشد فتنه و بعضی از حکماء برخی از او به مزوج با آب کنند چون پیاز و خطمی و یا بونه و سرکه و امثال آن اما استعمال جارات که بخور نامند و این عمل مستعمل است برای نفع دم بواسطه و طم و در نفع عنق رحم در حين تولد را استعمال در بعضی از در صندلی که نه نمانده باشد نهند و یکی بر اثر آب جوش بود در زو صندلی گذارند و اطراف صندلی را بپوشند که بخار بر بعضی سگد دیگر استعمال از این است

استعمال امراض جانی
شد

علاج امراض جانی با شفاء بوسه

باین که حرارت او بپست و هشت درجه بود و این با فائده است برای از له او اساخ و اشخاص ضعیف البینه و مستعدین سکنه و خلد اندازان بودیم که او بر سما کو بند که در صورت احتیاج چنین ابی ایشان را شاید و اب گرم ابی است که حرارت او سی چهار درجه بود که در در جلد حرارت بدن زیاد تر باشد و غیر متعارف چون در این آب زنده بود تنگی نفس و سستی اعضا و در او رخصقان شده بنا که احتیاج بمرکز دگد چون توقف در آب بطول انجامد و این را به استعمال است در زمانیکه خواهند استرخاء در عضوی حاصل اند و هم چنین در قوی رحم و اعضا و وجع کلیه در مرض نهایی که سبب نسیج مجراه صفرا بود و هم در نسیج اعضا و کرا از فوق و جلد لبول و در قدیم که جوهر بیوهی بنویسد بجهت عمل در داری مریض را در چنین ابی می نشانند تا قریب به بخودی شک و بعضی از این می کنند و مفصل را بجای خود در می نهند و بی در این عضو با وجود جوهر بیوهی که می خورند عمل را نند بکنند نوع دیگر از استعمال اب گرم جگام نشسته که گویند و او عبارت است از نشستن در آب گرم بخوبی که تا گرم باشد و این مستعمل است در بواسیر امراض رحم و جلد لبول و سوزنک مردان و زنان نوع دیگر استعمال کل که در است بدن طرفین که کل او معنی را گویند و در طرفی بخند با آب گرم برینند و علیل را در نشاندن و این عمل نافع است در استعمال مزین و او جاع مفاسل دیگر استعمال ابی است که غذا و گوشت با او در کوفت با او در کوفت بخند باشد و استعمال این آب مفید است برای اطفال ضعیف و طفلی که هفت ماهه متولد شود و ضعیف باشد تا نیکو است که چنین طفلی را با این زرد غوره در پوستی که از کوفت جلد کرده باشد بچسبند و بعد از آن کنند دیگر استعمال ابی است که در شراب و در دوزیتون با او جوشانند و این مفید است برای بعضی از امراض جلدی و وجع معده و رحم و مثانه و امثال آن دیگر استعمال حرارت است بواسطه خاد و انحاء مستعمل است در نسیج و تحلیله از ام و در ما میل و استرخاء عضلات و میل دادن در نظام لهذا در در دم رحم و مثانه معده و امعاء بکار رود و خواص خاد در حرارت و در طوبتار است و اینست که اخذ را غا لبا با شرفیج کنند زیرا که بشر بواسطه دهند حرارت را از یاد نگاه می دارد و چون شیر نباشد می توان او را در آب زردی بچسبند که قلبی روغن در آن آب بوده باشد و خاد منیج تخم بزرگ و شیر بود و چون برای تسکین رجاج و نسیج باشد نیکو است که بدن خاد بزرگ بنا نماند خدره چون شوکران و بند را بلیج و بلا دانه و تا توره و کونار و امثال آن اضافه نمایند و هم همین طاق خاد را در میان دو کلابی پارچه نهاد و بعضو بنهند که موضع او در نکر در دیگر استعمال ابی است

نوشیدن و با آب دوزک و خفته بکار بردن داشتن اما نوشیدن بکره برای قیامت خاصه جو فروغ
بود و در سوم بنای کز ماب کم قی آورد و معین دوا قیامت و با ابد و ذک استعمال شود اول و اما
بجهت نفی و تخلیه چون در بویست و قوی و لنت محضه در فکشان اقسام است خواه بجهت نساء خواه در
رجال و جمیع آنها را بر بوی خود و ناسمعال دارد برخلاف ایران بکر استعمال شود در جمل بر ناسمعال
که نفاس شده باشد با سوزنک بر دم در بخاره بول جلال در سوزنک موجب دم در جلال حصا
مانند که قبل از عمل بواسطه دفعه ثانی از آب مبتلی نماید که در سوزنک مناسبت مناسبت از آب مبتلی
بود و دم در نزله مناسبت موجب این عمل بود و هر گاه که بعضی از کما ابله کم دم در نزله مناسبت معین
دم در نمانی که کوشیم کند با آب دوزک نماید چون از است و همین عمل را در جراحات خنده عمیق
و نعیم مسهل نماید داشت و دیگر بخیزان است و در نمانی در صحن کما تا میل در ام از نمانی
بکر داشت و در دم معین در صورتی که فوای غار شود و در زرافوت پیش از آب کما است در فوای درین
موضع و در وجع نفس نهادن با در آب گرم خالی از منفعت خواهد بود فصل سیم از نمانی و اول
از برودت و علاج بد و بدانکه از نشان برودت است جمع و تکلیف شاه و در جمیع اجسام از عمل نماید بکر
و دلیل این است که چون آب در شیشیخ کند شبه را بشکند و در نمانی مانع است از مزاج و بنات را
و قلبی از بنات با سکه بواسطه قوه عضو در نمانی می دارند در اثر برودت هوا با اعضا
بدانکه چون برودت از بی نهایت در بدن کند بواسطه تکلیف خرد از ظاهر میل بناطی کرده و لانه ها
چند در جلد اعضا بدید چنانکه مرغ را بر کند پس از آن مفاصل شده میل خواب نماید چون
خواهد بواسطه سکه هلاک شود و از این جهت است که در نمانی شد بخواب مع است حکایت کند که
در نمانی در فصل نمانی که موسم همین نشان است بری بر استری بریدی شسته زده می
بدی می مند بر بر برودت هوا و برف چنان از مؤد که حرف نتوانند زدن و بتدریج نفاس خواب سرد
و اولی تاب مؤد خواب در بود و بجای سرد شد پدید را در آمده پیدا شده در برف با نمانی
مزد و خانه شفاف چند نفر می یاق مر اجبت مؤد لاشی را شی و مرده را می دید و او را بر نزل آورد
کم حرارت تا نری بظهور رسیده برت و از این است که در این عصر در نمانی چون بر کسی نمانی
نمانی خاصه در سفر نماید بکند از آنکه خواب رود و اگر بخورد شده باشد علاج هلاک اعضای او است
با برف و پس از آن به بریدی با برف تا جلال ابد و حال آنکه عوام بلکه اجلا ایران در اینجا معالجه

در نمانی برودت

نقد

علاج امراض جسمانی

بضد دانند و در عضو منبر برده نماوان حاره بکار داشته و نسخ جات زیاد در قرابا درین بنظر فقیر
رسد و همین علاج غایبی که در نمانی از که کند که در عضو خصوص چون کوش و بدینی دست و پا
مستعمل نماید داشت که این اعضا را چون شرمبا اثر کند باید با برف مالید تا گرم شود و اگر شقایق یا
طاول پیدا شود بمرهم مخصوصه که در این کتاب خواهد آمد لاشی الله معالج نماید اما اشارت در
استعمال برودت اول بجهت دفع دم از عضوی تا بجهت تقویت اعضا و هم برودت بدو نوع استعمال شود
یکی هوای بار و دیگری برف اما اهوره باری نافع است برای امراض خاره چون مطبقه و محرقة و ابله
و سرخه که صاحبان انزمن را با بدیختی اندود و نمانی از سرد و هوای بار و بر نمانی نماید اگر چه
ز نمانی باشد و آب سرد را اول از جبهات شده بدین بکار داشت که جلد را با سرکه و آب سرد بشوید
که آنها با و کم شک و عرق را بد جرباست و در او دام که طلا می نماید نیم از برای شکین و سج که
چند صلیح است که در بعضی ببرد و در همه و اس معین خواهد بود و هم برای رفع استرآه و سد دم و
بیم در غش و ضعف که از دندان بر بقوت بر خناره و بر بعضی حال با بد شتم در تقویت اعضا و کما اینکه باید
برودتی نکات پیدا کنند با استعمال در مزاج ایشان روی نماید بغسل با برف و ملاوت با سرد
است هفتم برای رفع اختلاط بسیار بکوانت که کسی که زنا و محلم می شوند هنگام خواب قضیت و
با برف شسته و در فرامی معتدل در کوی سردی سانس نماید اما منظور از برف را بی است
حرارت او پانزده درجه بود چون اب قنات و جاه ها و غیره که شرا در بدن مورت بر یکی جلد تکلیف
بدن و اضطراب نفس و توقف ز راه مورت بنفسی جلد شود و این است متعلقات مکرر در جوی و کلاز
و حرارتی که پس از پیرون آمدن از آب سرد در اعضا پدید شود و نمانی حرارت تا نری بدن گویند و
می گویند که این حرارت تا نری است که همچنان می در دوه عضلانی را و تقویت عضوی یا اعضا را نماید
و بدل قوه حرج الماس از حرارت را دانند و آب سرد مستعمل حکما ابی است که حرارت او بیست و دو درجه
باشد و این است استعمال است در تقویت اعضا و تقویت باه خاصه چون خاری بود از جمله استعمال برف
نوع صبا الما است که عبارت از ریختن آب سردی در عضوی و صبا الما بر دو قسم است یکی جویا
دوران با برفی بواسطه لوله بزرگی چون قناره و دیگر نمانی ترشح مطر چون ریختن آب از غزالی
یا چون با غیره و حرارت تا نری برف را از صبا الما در نمانی و بیشتر برف و رسد چنانچه از این عملی
بیم جلد فرمی شود و حرارتی زیاد شخص احساس میکند و چون نمانی طبیعت را معتدل بمانی

تا باید لهذا در بعضی جهات حاره مستعمل است مانند حرقه عامه و بنجانه که حکماء هم بنوشانند و هم طلا
با آب سرد و سرکه شسته و صبا الماء تا بندد دوم در مرض خناق که چینه هوای رده باشد که از زغال سنگ
و غیره حادث می شود سیم در اعصاب که از خوردن سوختن نباتی بهم رسد چون در زمان خوردن و امثال
ان چهارم در مرض و باء بجم در وجهی که بعد از آبام بافتن عظم منکره در عضو مانده باشد اما صفت
عل مد کوزان است که ظرفی را مانند قاشق و امثال آن از آب سرد پر نموده و در علی مرتفع که در نفا عیش
شش هفت رزق بود ایستاده و برین زادی های آن ارتفاع بداند و از اجزاء آن بر سر یا عضو می که
منظور است نشان نماید نوع دیگر است که بواسطه لوله همین از بلندی در بعضی از اعضا صبا الماء نمایند
و این مخصوص در نکتان است و مستعمل است در امراض محل و مستقیم در درجس طبع بکفر و نافت و اگر بواسطه
لوله مذکور در ماه هشتم صبا الماء از آب سرد در مجرای تا بند طبع با سانی متولد کردد دیگر استعمال آب سرد
طلا یادت و این بر دو وقت یکی مخصوص در بکری عام اما طلا یه مخصوص آن بود که در آب با بکری کرد
و او را گرفته کمی فشار داده در عضو اندازند و بعد مره و این نوع مستعمل است در سردی عام و در
خاد و او را می که جهت ضربه و مسقطه باشد و در آن زمان که بسیار علاج شده باشد بسیار سود
است طلا یه بر بدن بدن بخور که پارچه بزرگی را تا اندر تر نموده بیک بندند و ملاحظه در این عمل
باید کردن اما طلا یه عام و او عبارت است از آنکه جمع بدن را بسیار بزرگی که باب سردی لوله نموده باشد
ببرچند و این عمل مفید است در مرض جلد و گرفت زخمی که هیچ وجه در این نشانی باشد و هم در بعضی
امراض جلدی چون پسیس یا زگیل در در امراض مزمن کند که قوه ها ضمه اخلا پیدا نموده باشد طریقی
عمل است که ابتدا چند روز در بعضی از اعضا های ساده و خفنی چون شوره و جرب و آبکشت و امثال
آن دهند و در این مدت منصل برین را استعمال ببرند و در زمانه که بد بجزئی استی پیدا کند پس از آن
بزرگی از کرباس پاکتان باب سرد تر نموده و بر بدن برین بچیند و بخوابانند و در بالای او چند کما
پشمی و غیره اندازند اما علامتی که از این عمل بظهور می آید ابتدا احساس سردی در اندام اعضا نموده
و بعد از آن رزق ساقه آن برودت اعضا بر طرف شده و کم کم حرارت نازکی در اعضا پیدا شد و عرف
عارض کردد و بوی عکس با لاجزه از برین جاری کردد و در این وقت بسا که عطش مفرط بر بعضی عالت
ابد و از آب منع نماید مود که بواسطه عرق دفع می شود و ضرر ندارد پس از دو ساعت برین امر
موزه در آب سرد و زرد و اعضای او را دلت قوی نماید و در وقت در پوشند که این خبر می آید

ک

علاج امراض حسیه

اکثر بد ما میل چند در اعضا و با به زردی و رفع کردد دیگر استعمال شربا برایت در مرض خنق
و پوست مزاج و تقویت معده بنامش که ابتدا کنند بیکسیر و دوسر که شانه زده مفاصلت و بفرزاید
بعد ری که معده قبول کند غیر خوردن مان در طهران بضعف معده مبتلا آمد در انام تحصیل در
موسم تابستان مداومت بشربا بر سردی نمودم و غنسانا نیم من بتریز برودر سانبندم عجب تقویت نمود که
می توان کر امت گفت و برایشها افزودی چون در فراسی موافقت نماید باید ترک کرد و دیگر استعمال
سرد است بواسطه خننه و این نوع خننه در دود الخل مستقیم و سردم در مستقیم مفید است و با سرکه
کسانی که هم نباتی خوردند و سردی استحال شود بجهت سردی و در جهات خلطی در طلا یه
اگر خواهند باید در سجه اندک بچند بنامه مورث غافرا تا کرد و این مستعمل است بجهت دفع هذیان
امراض خاد که در حبه بندند و چون در ولایتی با مکانی که برف نباشد بجهت طلا یه بدین نوع
توان بر سردی نمود که کمی شوش و نشا در خلط باب کند و اگر در نیم من برف سرد شود و سردی
نشا در خلط تا بند برودنی هم رساند که چوب را بچند سازند تا بند بجهت دانستن ذکر شد فصل
چهارم از با با اول در تقریب اللطریکا و علاج بدو بدانکه معنی اللطریکا بنی قوه کاه
و کربا مینست از درختان جنگلی بسیار سحر لافعا که بعد از ترشح شدن از درخت بر روی جرت
پیدا کند و چون از جنگل را کوز ب در نا گرفت از عموغات در آب جسته صبح آنها را با حال رسانند
و مردم اخذ کرده بر عرض بیع و شراعی درند و قوه در این صبح است که چون در آب پارچه بشا بند تا کرم
شود جذب کند شانه صنا از او این قوه در جمیع صوغ نافت می شود و این قوه و اللطریکا نامند
دینر نامند که چون شیشه را بشا بند تا کرم سوک قوه در او هم برسد بخلاف اللطریکا که در
می نماید از خوردن اشاء صغارا و چون این قوه هم رسند سوخت هم دیگر را شگفتان می شوند و
اللطریکا بفر صوغ در بسیار ای از اجسام نافت مؤثر چون در دوزخ مختلف که یکی از حکماء از دوزخ
مختلف این قوه را وجود آورد و موسوم به پیل و له نیت نمودا هم خود بدن نوع که پارچه ای بنام
یکی از روی و یکی از مس در وسط هر کدام پارچه پشمین به تری می کردد یا اب تو نموده گند و در
مغز یکی از روی دیگری از روی بدست گرفته بنوعیکه مغزول من اب روی و مغزول روی را بسب
لینکه خوراکی در اعضا رخ نماید و تفصیل او در علم قریات که علم طبعی است مفصلا مذکور است
و هم چنین این قوه موجود است در وی کره و انسان و در جرمه که چشم ماهی است که صاحب

در تقریب اللطریکا

*

توجهی نباشد که چون یکی از آنها را بدست گیریم بی توجیهی نکان دهد که شخص زمین افتد و بسیار بد
شد که چون حیوانی مانند سگ و غیره از آب رفتند از اجتماع ماهیان در اطراف او نکان مکرر
بچود شد و غرق گشته و گمانند که این ماهیان را تفریح کرده اندی که بعد که اعضای ایشان مریک است
از آب بیخ عضلانی و بک نشیب عصبانی و قوه الک طرفها با قوه مقناطیس یکی است چنانچه اگر آنچه حلاله
را از این قوه بدور رسانند مقناطیس شود و دلیل این مطلب از خروج الماس است که مریک است از فلز
کروی شکل که بکست و بپزد و جریح و منبسط شده است چنانچه سوزن و اولی نصب نموده اند بروی پیل از آب
پاشیده و از سستی دیگر مریک است از کبکس ما لنگ و بک جسم ما لنگ شده و بک زنجیر بکند که متصل
بر زمین و جسم ما لنگ جریح است از شبیه نابلور که روی استوانه از این شکل است و جنم ما لنگه
بالشکل است از کبکس که بر باجمل ملو از شمشیر مامونی که زنجیری با او وصل است و سر دیگر او در زمین است
ما بین جریح و بال شمشیر لقمه میزند که قوه لشم از جریح برود کند و جریح در کسب است که او را گرفت
کردا شد که از گردا ایندن جریح قوه مکرر از جریح برود کند و جریح فلز از روی کسب کرده و بال شمشیر
از زنجیر و زنجیر زمین در هم چنین قوه در فلز جریح می شود و دلیل اینکه ما سوزن در میان این قوه و
مقناطیس است اینست که اگر در این چنین سوزن با میل امی را متصل جریح نماید با فیلان سوزن
با میل مقناطیس خواهد شد بنوعیکه جریح نماید با آهنهای و زمین را چون فلز کسب قوه نماید و
شود چون دست زد بک او بندها حلات جریح از او شود و هر چه قوه در او بیشتر است برق او نیز
شد بود و اگر دست را از دست با شمشیر وصل کند مریک است که با اعضا دهد و سبب یک
نبت مکرر سپدن قوه مذکور در بدن و جذب کردن زمین از اعضا و لیل اینکه اگر شمشیر در دست
نماند که پیا به او از شبیه نابلور باشد و شخصی با او صندلی نشیند و دست را بطرفین فلز بدارد
با آنکه زنجیر را نگاه دارد بک نکان در او پیدا شد و چون زنجیر شده که این قوه از شبیه بد زنجیر
طفا این قوه در شخص جمع شود و علامت آن که در فلز مذکور کردیم در آن کس پیدا شود که اگر دست
نزد بک او برقی بظهور رسد و موها جان شخص بکند شد آنکند بیک دروا بستد چون مریک
عصب خشم و چون این نکان بکوع تحریک و نفوت در قوای عصبانی می نماید لهذا در بعضی
مفید است و از آنجائی که نماید نکان مکرر نباشد و گرفتن ورها کردن زنجیر قوی شکل است
لذا حکما جریح دیگر در دست نموده اند که بواسطه دولوله فلز که بدو متعلق است نکان مکرر بعضی

که خواهد

در علاج امراض عصبیه با شهابیون

بخواهد رساند اما خواص این قوه اولی برای محسوس و خدر شدن بنا بر چه از جلد ظاهر اعضا و دوم درج
سهم در جسد طبع که معالج در این سوزی نکرده باشد بسیار نافع است که ان در فلز را در دست زهار
نموده و جریح بگردانند که قوه بدان در فلز رسد و از فلز با عضو رسد و دم میل جرم نماید چنان
در تحلیل صلاحاتی که نتیجه درم باشد چیم در مرض مغز که ان در فلز را نباید در نخاع نماید و در فلز
قوه سمانعه که سبب در عصب جمع بود که با بدو و مغز هر یک در بک کوش نماید و در فلز را با و کذا در عصب
در مرض قوه که فلز را در بدن کوشند هشتم در دندان گرم خورد که باید مقنولی در سوزاخ دندان نشا
قوه را با ان مغز سبب نماید در مرض درانی و در او جریح شد بد عصبانی سوزنی در طرفین عصب
نر و برد و در فلز را بدو نصب نمود و جریح را بگردانند تا کسب نماید و بنعل از اینان فرا نشد لک طره
بنظر که بکند فصل پنجم از شهابیون در تعریف مقناطیس در علاج بدو و کسب مقناطیس که
بفایده ای من با خواص جسمی مقصدی از اقسام حد بدو و کسب مقنوی است چنانکه ذکر شد بواسطه جریح
الماس توان درست نمود و اگر پارچه حد بدو زنی را در میان چند پارچه مقناطیس گذارد قوه مذکور را
جذب نموده آهن را با شور و این جسم زنا و مستعمل است در صنایع و کسبها و امرا و دوله بدان بسیار مختلف
است در بعضی چند مقناطیس امیدن نشان نماید احساس برودت نماید و بعضی هیچ احساس نکند
در او گرمی دانستن او موقم شد بدو باشد و در بعضی برخلافی و در آنجا هیچ حس نکند و از این اوجا
عصبانی نماید و در بعضی هیچ را شد بدو کند و نقل او در جرم معدن و مقناطیس بدان عضو را از مرض است
که بدو شد پس از مدتی جلد ان موضع قرمز شد و بصورت چند بدو بدو کسب و مرض را با این کسب که این
امرا را بعضی از خواص مقناطیس و جریح از سائیدن بعضی دانند اما فایده او در امراض اول برای جریح
کوش دوم در جریح دندان سیم در طریح و لب عصبانی و سوم المصم عصبانی چهارم در ضیق النفس عصبی
که دو مقناطیس شکل مثل است درست کنند یکی را در سینه و دیگری را در پشت مقابل آنکه سینه را بکند
بنوعیکه پیل شمالی صدوی به پارچه جوی مقناطیس خالی و پیل شمالی خالی به پارچه جوی مقناطیس صدوی
بدین نوع چند نوبت از آنجا این کسبند و در جریح دندان چون بل شمالی در دندان گذارد و جریح
نماید و چون پارچه جوی را بکند شدت نماید و در جریح برخلافی بود و در سوم المصم وجه مقناطیس
روی معدن نقل فرمایند و بدو شد که در خزان که جریح ایشان بفاعک است و صاحب تشخیص چون
پارچه مقناطیس را از بالا در به با این تا فم معدن ایشان بکشد شیمی مانند کزاز و ایشان پیدا شود

در تعریف مقناطیس

در تفریق آغذ

و پند و بی فایده و خواص در این خواهد بود و این در آن چون در آن یکی مفسد طبع را نظارت نماید
چنان نماید که عملهای آن در او منقطع شود تا بهیچ وجه در علاج ماکولات و مشروبات و شفا
مخلوق بد و چون مشق حرکت نمودن و امثال آن زیرا که برای حافظ صحت مزاجات اغذیه و شربیه
و حرکت و نشانات بدنی و خواص و حرکات نفسانی که مستوفی و ریه ایشان است از مزاجات اینها
منقسم گردد و بیخ فصل فصل اول در اغذیه حیوانی فصلی که در اغذیه انسانی
فصلی که در مشروب فصلی که در مشق و باکت و کس فصلی که در مشق در امویه است
اول آن بدانکه اولین غذای حیوانی بر انسان است چنانچه معنی است که اول غذای است در دنیا و
چون طفل تا دو سال بد و نغذیه می نماید و آن گفت که شیر از جمله اغذیه است که مفید می توان باد
زنده می نمود و نیز کباب است از نسه جزء اول حلاوت و دوم دهنیت هم حنبله و اما حلاوت و ملاز
حلاوت شرب می نامند و نغذیه است و اشیا حلوه که جنس نغذیه هستند و گوشت باشد مسمی که قوه منعقد
ایشان برده و میخند باشند چون نبات و امثال آن و قسم دیگر که سال و رفیق هستند و قوه منعقد ندارند
مانند شکر و امثال آن و ترنجبین و شکرست و سوسن امثال ایشان را که حلاوتی است جلین نغذیه است و
زنگار و شکران را اینها را اشیا خورنده خوانند زیرا که مقصود ما لذات از شربیه و حصول نبات است که
چون منعقد کرد و حلاوت در ایشان بدید کرد و ترنجبین و شکرست و امثال این گفت ندارند چون
جوش شربیه با الحماست که سبب که اینها شکر خورش نغذیه است اما مقصد در امر حله که خلیل رود و سوسن
و در اکثر امر حله خلیل ز قوه ترش شود و ترشی معده سبب پسیدن دندان و همچنین او شود و از این نبات
گویند که خوردن نغذیه در صورت فساد دندان است و از برای سبب پس از این نمودن با یکدیگر شربت
غلیظ از برای تریاق است و محسوب گردد و سوسن را از نغذیه است و در طرف سوسن که سبب است
کم شدن با سوسن و خوردن او به نحاسه چون رنگار و کات کبود و اینها از جمله اشیا است که خورش نغذیه
نشاسته و صمغ عربی است و این دو شیبی غذای است ندارند و هم تجربه است که در بلاد خار تا چند روز
می توان بصمغ خالص نغذیه نمود و حکمی در یکی از کرمهاست که در روز به صمغ خالص نگاه
داشته و غازی را نایزده روز نشاسته در ایشان سیرع الحضم غذای است و این شیبی یافت کرد
کندم و سبب زمینی و پدید می آید و بلوط و اغذیه نیز همین است که طبع کرده با شکوفه با ام میونسانند
ریشه نبات است موسوم بر ارا درود که برای نایزین غذای خورش است که آن ریشه را که سبب باشد بر شکر

در تفریق اغذیه

طبع

در تفریق اغذیه

طبع داده می خوردند و در غالب بر خیمها نیز نشاسته یافت کرد و بدین جهت است که در دنیا همین و صاحبان
امراض خاده حریره برنج دهند و بعضی از مردم مانند سناهیان و رعایا و اهل صنعت و امثال
ایشان برنج خالص بخند به نتوانند خورد که کافی بدن نیست و هر شیبی که نشاسته دارند از او شربیه نورا
اغذیه نمود و از هر شربیه شیبی توان گرفت چنانکه از فندک شکر که توان اغذیه نمود و از نشاسته شربیه چنانچه
در فرنگستان از نشاسته شربیهها از تریب نمایند و از هر مرم بواسطه نشاسته که دارد شربیه شیبی توان گرفت
که مای چند به نغذیه هر مرم و نغذیه می نماید بواسطه نشاسته که دارد اما دهنیت که جزء دوم است
بدانکه هر مرم مرکب است از دو جزء یکی مایه نیت و دیگر غلظت و چون ماه نیت در مرم غالب باشد پس
در رفیق خواهد بود چون روغن بادام روغن بزرک و کچنودا امثال آن و چون غلظت غالب بود منعقد
خواهد بود چون روغن خام و کوه و سپه و امثال او و چون جمیع مایه نیت دهن منعقد را یکدیگر بد شمع فرنگی
درست نمود و در فرنگستان کارخانه های بزرگ و کبری ترتیب دادند و جهت ساختن شمع و در مکرر
بنا کردند و از لغزون در ده سال قبل معام طبعی این کارخانه را درست نموده بود و بواسطه قوت سنگه
از نیه جزء بسیار از او ای گرفت و شمع ترتیب می داد و فخرها بسیار بود و در امر نغذیه است که
بدن محتاج به اوست و بی طبعی از جمله است خاصه روغن خام و بوی است که در مایه جان و الهضم
مع کند و در مایه ای سود و سرد سیرت مزاج تصرف خوبی در او می نماید و بزودی خلیل می شود و برخلاف
کرمیر و تابستان و در جرم خلیل شمایی بکنج نای است که بزود شمع من روغن از هر یک آنها را
اغذیه کنند و بدین جهت روغن در بلاد شمایی بسیار و فراوان است و خلق آن بلاد روغن را نامند شرب
خالصا صرف می نمایند و بدانکه نغذیه در قوه هاضمه ایشان بدید و این نوع تصرف بدان
در روغن نیست مگر از بزودن مایه ای ان بلاد و می بینم که در کوهستان و جنبها نامزد شیبی است
شربیه روغن صرف می کنند و ما با خام با نای می خوردند و مضرتی در ایشان می کند اما جنبیه
که جزء سیم است و در مکرر است از لطافت و بیاض البصر و اکثره جوایی که بفرافسردنی گویند
او عبارت از شیبی است که چون در مرم منعقد می گردد و گوشت که او نیز شیبی است که غالباً در خیمها در دنیا
مورد که مد و کس خیمها را است اما البان شیبی است که یافت شود در مردم مجال رفعت و در عضله بطور
انجام دوشیبی است که در امر حله بزودی خلیل رود و از امشیا سیرع الحضم است اما بیاض البصر و او نیز
در مایه نیت هم رسد که چون دم را در طرفی نمایند پس از امشیا شده که در جزء سیالی و او

در تفریق اغذیه

در تعریف اعصاب

مگر بیاض لیبر و بیاض لیبر مرغ غذای بگویند که هر فکد که طبع شاد باشد در در تجلیل رود
 زرد و تخم و اسطوخودوس که در در بطی تجلیل است و این در خلاف مردم ابرائی است و اگر در نما بندی
 بپند که سفید تخم در صحت و در در جز هم که نام باشد از زرد و بجز خواهد بود زرد و معوی و منی و لید
 است اما پذیر ناز او سریع المضم بود در او هوای است نزدیک باید در آن که هوای مانی است که فضیل او
 در باب او به در کتاب طبی مفضلا مسطور است و چون پذیر ناز باطل بر او است میا است بیاد کند اما
 افشرد و چون با با هر و بعضی از ناله الموم که پس از طبع چون سرد شود منصف کند و این هم از بگویند
 المضم ترین غذا به است در زانجن و در در نکلان این فشرده را که زلی می نامند خشک کرده و صاف بر زمین
 بر می دارند و هنگام ضرورت با جو در دروی و رخنه انکو شجر می شک می خوردند اما گویند چون نشانه
 از کدم کورند می علی بی با نکه که آن در است و غذا بخت زیاد دارد و بطی المضم است و این بسیار است
 ذکر شد یکی در لحم موجود است اما لحم معوی و مورث تجاعث و جراثیم چنان می بیند صبا دان و
 نکار چنان که فوت غالباً اتفاق است بسیار در بر با جراثیم هستند برخلاف اشخاصی که به نبات
 تغذیه می کند و بلب جزء لحم فوت و تغذیه به اش موافق می خورند تا آنست که صند مانند امور و کبک
 و در لاج و توجع امثال آن در کبک صفت بهم تجلیل رود زیرا که لایان در این لحم زیاد و تر است
 و کوشش به کتاب نموده تا بن بدین معنی در در ساعت بهم تجلیل رود و گوشت کا و اساله در در
 ساعت و گو سفندم در در ساعت و گوشت خوک در در ساعت و نیم و کا و لاج و کا و پیر در در ساعت
 تجلیل رود تا آنکه در استعمال لحم در در اراضی اول چون خواهند فرای بدین را زیاد کنند دویم در کس
 که تغذیه به به نبات کرده و سنگ منفع گشته اش از برخلاف اول در او را در در هر سه بعد از یک سیم
 در معنادین به نوزاد دم چون بلا سرد عاف و طبع امثال آن چنان در کس که علی مد معطی در او
 نموده باشد چون قطع یکی از اطراف که نامدنی در او لحم نتوان استعمال نمود از این گفتار معلوم شد
 که بشر و لحم در اجزاء مشال هله دارند و با هم خویش هستند و حکما علم تجزیه بشر کا و در بشر لاج و پیر
 کوفند و شیر و شیرین را فرزند از تجزیه کردند و اجزاء مذکور که در در بشر بلب بوده و در او
 معین نموده نوشته اند که در با بر سله چون خواصی نداشتند بگویند او پیر را خیم و در کتاب علم تجزیه که
 جمیع اشبار را تجزیه کرده اند مبسوطا نوشته شد اما اشبار که اکل ایشان مورث از دانه است
 خواهد بود و ما در انسان خوردن نباتات چون کاه و کلم و امثال او مورث از دانه است



در تعریف لحم

طبل

در تعریف اعصاب

و طفل نیز حیوانات شریقی غیر نموند و در حیوانات چون خوک و سگ امثال آن برخلاف بود که هر چه گوشت
 بهتر و بیشتر خوردند شهر ایشان زیاد تر کرد و بعضی از نباتات است که از خوردن آنها شرف تر خورد چون غری
 الحمر که در ناس باشد و در غفران و امثال آن و بعضی دیگر است که اکل آنها مورث طی بشر و چون خطیانا
 و امثال او که چون کاه و خرد در طبع شود و افسوسین و دانه شمر را نیز هر که خاصه در در و چون بر صفت
 سیاه و دند دندان طفل جرح کرد و در لید بعضی از حکماء چون طفل صاحب کوفت شده به بر زینق اده
 و بشر از لید خوراندند و سفایافته و در بعضی امراض چون مرض سل بشر منفع کرد و چون کاه و برادر
 زمین نگاه دارند خرد به شک که از صدم و سنان منلول شود و علامت منفر شدن بشر است و معنی
 شرف صفت از خبثت بنکی و بدی و زیاد مشکل است ولی چون بپند که طفل شربیل می خورد و معنی بقد
 لایق می کند تا لید از آن بشر کند که هر چه صفت و طفل هر دو صحیح باشد و نباتات مانند ترشیر و نباتا
 و امثال او بطی تجلیل بود ولی که در در بعضی بلاد مسکن نامند اگر چه از جنس در است ولی سریع المضم
 بود و بلب جنس پذیر یافت کرد و مخطی و کی بر شرف و بسیار سریع المضم که در نکان و از امر لاشها را
 و بعد از خوردن غذا که می صرف کنند و بیضه تخم بهم برشت او سریع المضم شد و بدین معنی در در ناخج
 می نمایند و در سفید او که در زیاد می موجود است چنانچه با فاش نقره اگر بسیار است با در او زند
 بسیار شود زیرا که گوشت و گوشت و نقره را بسیار هم نماید و همین بر صفت لهای معدن که گوشت در
 چون نبات نقره بدو رسد بسیار شود و بدین شده اشخاصی که بیضه مرصی گوشت می خوردند ساعت
 فاب نقره در بطن ایشان بسیار شده و کسانیکه سفید تخم مرغ خوبند نند بعد از ساعتی در جشام بری
 گوشت است تمام نمائند و تخم مرغ خام و در کساعت و نیم نیم است او در ساعت و چون سخن چینه باشند
 سه ساعت و نیم تجلیل رود اما لحم چون لحم کبک و جوجه و در لاج و توجع چنانچه ناز و رفت سریع
 المضم و موافق حال ناخج است و لحم مرغ از بی مانند بط و غاز و اردک و امثال ایشان خوب و بطی
 التجلیل بود و گوشت سوسنار و سگ است را چون خوب طبع نمائند معوی و سریع المضم و موافق
 مزاج ناخج خواهند بود و گوشت ماهی بطی التجلیل و افراط در او مورث ضعف معدن و فساد او شود
 خاصه چون ماهی زیاد مانده باشد و بدترین همه ماهی است که بنک و اوتاب خشک کنند و اکل
 نازه او موسم زمستان بد نیست و حالی از مضرت خواهد بود و گوشت ماهی سمیت پیدا کند و فشا
 که خواهند تخم کنند و در آن وقت که خوردن او منع است و تخم ماهی که اسبل گویند خوردنش نقره بسیار

در تعریف اغذیه

کند و کشت خردتک در میان خوش طعم و بطی الطبل بود و مداومت بد و صورت جسمی از اینها ذکر
 جلد شود چون بله که از گردیدن بن پشه بهم رسد و همراه اوشت خارش شدید و گاهی در اطراف گوش
 ماهی این بله بد شود و گوشت ما را وافی به مع المضم و مخصوص صاحبان سل است و در نافعین هم بد
 نیست و لیسک جز اینست که در زمانه دندان زبانه است و خایه او در پشت اوست و گوشت او برای نفوذت
 مفید است اما حیوانات از جنس مگس مستعمل نیستند و ای حیوانی موهم سوم به زجره که حیوان است مانند
 مگس بزرگی و ذات صدامی که خاصه در شبها و بصر او چشمه نفوذت باه مفید است فصلی در
 از باب دوم در اغذیه بنیانی بدانکه اغذیه بنیانی استعمال شود در امراض قلب و مستعدین سکنه و صفا
 تقریر حصص متان و در خوردن و نمان مسل که از اکل لحم ایشان نشاندند اما بد و چون سخن است و نسبت
 حیوانی جلی کم است لهذا خداوند از من مذکور غایب نماید اغذیه بنیانی خوردند و هم برای تبرید بدن
 در آنچه دومی مستعمل است و بنیانی استعمال شود اول لحم او دوم ثم میم اصول چهارم خود شجر میم
 از اغذیه بنیانی قاری است اما لحم نباتات و الهامی که جزء اغذیه است کدم و برنج و جو و ذرت و اوزن
 کدم موسوم به دره است و در این بنیانی که در نمانه تر از فاش است لهذا اغذیه است دارند و غوغا
 ایشان مختلف است مثلاً برنج و ذرت بواسطه نمانه زیاد می که دارند و غوغا در ایشان چندان نیست
 و از این دو چیز بسنی زیاد می توان درشت نمود چون چند رهبت و زین و بسنیهای مختلف رنگارنگ
 از فاش برنج بگویند و دیگر از تخم نباتات که نمانه به توان نمود حیوانات است چون ماش گوسفند
 و خرد ماشان و لی قنای است خاصه در اشخاصی که بر باصت می کنند و نشسته اند و ممنوع است در
 نمانه بن و شاه بلوط نیز از این جنس است و لی اغذیه است زیادند از در و هم از این جنس است تخم بنیانی که در
 دارند چون مغز تخم خربزه و هند وانه و گرد و بادام و پیسته و نارچیل و بنه وانه و ماشال و او و اینها
 بواسطه دمی که دارند در صاحبان سوء الهضم ممنوع است اما انما در بنیانی برین جنس بودند اول
 فواکه هسته دار چون هل و زردالو و ماشال ایشان و اینها بنیانی بطی الهضم و گاهی مورت استمال
 شوند دوم فواکه پیسته چون سبک کلای و ماشال آنها جنس موسوم مرکبات بودند چون نارنج
 و لیمو و نارنگی و ماشال او و اینها علل باشند چنانچه است فواکه خامه رده به متداوله که عوام
 با الانعام قوت غالب خوردند و اما از این جنس معدوم کردند شوند چون چنار و هند وانه و کرمک
 بادخشان و ماشال که افراط آنها مورت طحال و استسقاء کردند و کلیه بطی الهضمند چنانچه

در تعریف فواکه

بهره

در تعریف اغذیه

مبوه جات هستند که غالباً نافع و مورت آنها شوند خاصه در اطفال چون بجز و توت سفید و سیاه
 اما اصول نباتات و زنجار و که ما کولت زردک و چغندر و سیب زرد و سیب و پانزهره و زرد بودا
 و مارچوبه و خنک آنها عسل است بر درختان و نمان سوء الهضم هم نباتات رسیک زرد و زنجبیل و زنا
 تر و اصول آنها اما شجره او چشمه نمانه استعمال می شود و لی بکون درخت بزرگی است در جزایر چین و نیکه
 دنیا و مرغی دلوز بزرگ که چون بگویند و خمر نمانند مانند آن جوی طبع کرده می خوردند و آن درخت را
 فرزکان درخت نمان که گویند و این شجره همیشه نمان است که مدام لب کل از او بکشد و عمر بنده کل در بگو
 و نرد بگر و جو باید در زمین هر فصل همین خواست و هم نمان در رسد او را از آن صرف نمود و او را
 بی بضاعت هر که صلاحی یکی از این اشجار باشد امر معیشت او در سال بگذرد و او باضاعت دیگر
 است که جسم بنیانی طعم لبن و مانند او را از او اخذ کرده می نوشند موسوم به شجر اللبن اما قاریج و او
 با لوان مختلف بد بد شود و نمانعال سبب در بدن نشد و بواسطه عمل خمر به معین شد که انشاج او
 چون لیمو لحم است و چون بنامد یعنی بنیانی نمانه چون نمونت لحم و بعضی از آنها سبب دارند و شناختن
 قاریج می شکست لهذا چون قاریج را از زمین غیر معین اشجان نکند به سببند و لابد در خوردن
 با سر که خوب و از اجزای است که رفع سبب است او خواهد شد و چون کسی قاریج می خورد به باشد است
 ندیری نمانند که فی کذب بواسطه سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 و سرکه بسیار تر شود و خوردن است که زبان قاریج سرکه است کس از قاریج بطی الهضم و تقبل است
 و در نمانه من مع است و از جنس قاریج است در بنان و او سبب اعضا و مقوی باه بود کسانی که
 زیاد عسل کردند بنیانی صرف کنند اما استعمال غذای دو کانه که حیوانی و بنیانی بود بدانکه طبع
 کانه شود عموماً که گاهی غذای حیوانی خالص کانی بنیانی صرف در مرضا مستعمل دارد چنانچه
 هر یک به تفصیل مذکور شد و غالباً جانک زکب و مخلوط بکند بیکر استعمال شود و حیوانی صرف
 مستعمل است چنانچه نفوذت بدن و صاحبان خنجر بود بلغم قلت دم و بلغمی از جان و کسانی که بواسطه
 مرضی و علی صاحب فرال شده باشند و از خوردن حیوانی مزاج از فاعله طبیعی بگرد و جلد بدن
 خشک شده و بسیار خنک و چون و نماند که در نمانه حیوانی است خاصه بوی اغذیه به حیوانی شوند خمر
 به بیجا لی و صفت شوند و اینها ک مسطوره در او را خیر بنیانی من جنسی مشهور است و اغذیه
 از حیوانی و بنیانی اغذیه به معموله متداوله است در لای خفا قنات صحت و سسته ضرر و به است که چه

در تعریف قاریج

در تفریق غذا به تپش

مجتاز غذا به باخام رسد ولی بکوی نماید که چند کلمه در ادویه و اشپاء رسیده اند و در ذکر
 غذا که مستعمل خاص و عام است که با صلاح و ابل نامند در اینجا ذکر کنیم هر چند تفصیل هر یک در
 خود تراشاه الله خواهد آمد اول از اینها است بدانکه از عمل تجزیه مبین شد که نبت از اجسام
 التي در دنیا مگر آنکه خرفی از نمک با او است و در حیوان پیش از نبت نمک بافت شود و چهار با نان و
 حیوانات نمک ایشان بواسطه نباتی است که اکل می نمایند و در مملکت حیوان باید نمک نزدیک نبات
 هو است و مردم چنین می پندارند که محض طعام غذا به است و می دانند که نمک خوراکی از اجزای
 چینه غذای بدن و یقین است که مردم بدون خوردن نمک مدت زیادی نمی توانند زندگی
 از مواد حقیقی صفرا است که از عمل تجزیه مبین شد که صفرا مرکب است از زنی و نمک اگر
 بعد از آن خوردن نمک شود صفرا در کبد بقدر طبیعی تولید شد و در مرض کبدی نمک با آن
 زمانی تلف خواهد شد و نمک خوراکی در دنیا بدو طاعت یافت شود یکی که صلبه و دیگری محلول
 در بعضی اما خاصه در آبهای دریا در نمک لکی که نمک صلبه که معتقدی باشد یافت نشود و آبها
 دریا را بعضی از چشمهای شور که در اغلب بلاد یافت می شود و شایسته است که آنرا گفته صرف می کنند
 و چون نمک را در آب می زند صدائی از مسموم شود و سبب و نبت مکرر طبیعی که در جوف است که
 چون بواسطه حرارت آن رطوبت بخار شده خواهد از جسم نمک بیرون آید و از آنجا که در اصل
 نماید و نمک که با شکر شیمیائی کلرور و سدیم که نمک مرکب است از دو جزء سدی که یکی را کلر و دیگری
 را سدیم گویند و چون این دو جسم با هم ترکیب شود سبب از ابل شود و کلرور و سدیم مرکب است
 از این جزء سدیم و دو جزء کلر و این نمک حسبیت سفید با طبعی شور که بدایه خورشید و در نزد
 محلول در آب شود و در میان عوام فرنگستان مشهور است که از زنا خوردن نمک سنگ است
 شود و در عوام ایران معروف است که افراط در نمک چشم را اسی نماید و هر دو قول کذب و نادانی است
 و نمک چون ترکیب ناچیزه شود سبب حاصل کند چنانکه دارا شنیده از زیادت نمک تربیت می دهند و
 در صاحبان کوفت چون غالباً از بهر سبب به سنگال شود بدن جهت نمک دهند و در هیچ مرتبه
 نبت اما خاص نمک استمال او در طبابت اول در وقت لدم که چون بعد از نبت سنگال اول در وقت
 او از اوقات رخنه بنوشند سد خون کند با خون را کمتر نماید و درم چینه تقیه معانی که بطور
 حضا در آب گرم حل نمود استعمال نماید چنانکه نمک بدن استمال نمک و این نوع مشتمل است در

در تفریق غذا

در تفریق غذا که در کتب قدما

خنا بر خاصه در اطفال که قدری نمک در آب حل کرده و طفل را در آن آب بنشانند و بگویند
 این در صورتی است که از دریا در بر بند و الا این دنیا بواسطه املاح که در او است مخصوص بیا
 است و نمک خوراکی در مسموم جسم تر باقی است زیرا که چون نمک جسم را از خارج با نمک ترکیب کند
 سبب از ابل شود پس در جانی که کسی بشود با عمل نمک جسم خورده باشد نمک محلول تر باقی است و سبب
 از برای دفع لدم و زردی است که نمک حل شده در آب علاج است و در همین تو ابل ترشی الا است و در
 اکثر امراضه مناسب و موافق و معین فوه ها خاصه است مخصوص تر که خالصی لی افراط در سرکه باعث
 هزال بدن و لاهری است و مرصه لازم است اجناسا از افراط بر سرکه و نبت باعث کی شیر و مورث
 زجر در طفل شود و دیگر از جمله اشپاء که با غذا در باد صرف شود پیاز و سر و زرب فلفل و حرد
 است و این اشپاء نیز معین هستند چینه غلیظ غذا خاصه فلفل و خردل که چینه صاحبان نوبه و سوز
 الهضم زیاد بکاف و نافع است و در هوای گرم چینه نعوت معن خورده فلفل نشکنه و نکوبند
 پیاز و نکوست و از جنس فلفل است بی برکه فلفل فرنگی نامند و دیگر از این نوع است او و بهر جا
 که غالباً همراه مطبوخات کنند چون نمک و هیل در چین و ایتالیا و این اشپاء نیز معین بر هضم
 باشند و بعضی مخصوص بقوه باه باشند چون دارچین و دارچین مخصوص بقوت رحم است و در
 ادویه مدد طبعیت دارچین جزء اعظم است و بعد از آن که جهت نعوت رحم استمال او زیاد شود
 خصی است و از این دارچین در مشروبات بدانکه اول مشروب دنیا است و بعد از آن آب
 بازان و پس از آن بی که از جنس ابل و در دستگیرها کدرد و پس از آن آبهای جای و چینهها و بعد
 تر از آنها آب کوزلهها و آبهای اشپاء و آب چاه است که مورث بت و نوبه و نوبه و سوز هضم و بعضی
 امراض کردند و فیه چندان از امراض عامه صفتها را مرصه بدان در بافت کرده و پس از فکر زیاد
 و در چینهالی که در سبب امراض کشید آب چاه را سبب است و کوبنا همین باشد و آب چاه بواسطه اجزا
 ارضیه و املاحی که در او است بدلیل آنکه بسیار خوب از محل شود و در وقت زانای می نماید دنیا
 مسقیم است و چون آب محض بدن نزع باشد و لابد باشند از نبت که جهت است که به نبت بر علی او
 تقطیر بر صیفیه کرده و صرف نماید طریق صاف کردن آب بکوبند غباری می تا حوی و در روی او
 پارچه کشند و در روی پارچه ریت و زغال مخلوط هم ریخته و پارچه دیگر در روی زغال ریت
 کشند با زغال و ریت در روی پارچه ریزند و آبها پارچه در روی او کشید و ریت و زغال ریزند

در تفریق غذا

و در تعریف شرب

ذات ادروری آنها بجهت که از این ذرات در یکجا بگذرد و طرفی در زیر مغز بال باشد که آب
 او جمع شود بعد بر داشته قدری بگذاردند که موازی که ذرات از او گرفته در او جمع گردد امر کند
 و بنوشند که به حضرت خواهند بود و اگر در صاف نموده بنوشند قی او در جیب که مذکور شد و آب
 ناخال پیدا نشد که بتواند آب در بارها بنوعی بضمیمه کنند که طعم او نخبیر نابد و بتوان نوشید
 بهتر از طرف برای نوشید ز آب اول طرف ذبی و فغی است پس از او بلور و در طرف روی و فلع نیز
 نوزاب نوشید و بدترین طرف نخاسی است و کوزه سفالی ممدوح است و بواسطه آنکه آب از او میخ
 می شود همیشه سرد و کوار است و لای که بد طعم باشد چون کی سوخته نان داخل کنند طعم او خوشتر
 و ذراتهای آب شده چون حوض غنیر چون ریل و ذرات در زندان آب صاف شده و بعضی از ذرات
 که در آب بر روی بنی نماند خوردن بسیار فایده دهد و در صاحبان پوست مزاج و مستعدین
 و نرسن حصان مانند از جمله ما بشرب است چای که معروف و مستعمل در جمیع اقالیم است
 او بک نماند و محض صبر است که دوام یک بسته او شش سال بود و در سال سه وقت بک و در آن
 کند بک اولین که زب و اول است از ملک چین خارج نیاید و محض غنجانان باشد و مدام خله
 در او موجب سلامت است بک دویم او چای است که اغلب تجارت با او است و بک سیم بهترین چای
 است که مورت دنیا و صبر است بنا از یک مزرع بلند تر نشود و در کمر با سرد سپر چین
 بروند و پس از آنکه در آنجا بک و مستعمل است کفین و خاصان را فاع عطش کم کند خواب
 مورت طبعی قلب معرق و مدد را فرط بد و مستعد سازد بدن را برای امراض عصبانی و قوت
 را بتر خلیل رساند مستعمل است در آنجا که خواب نباد دارند و در مسافرت برای دفع مضرت است
 زیرا که آب مختلف مورت نوبه است و چون چای را فاع عطش است چون مسافر بنوشد مگر میل نابد
 کند و اگر چای نسکین ندهد تشنگی مسافر را کمی چای چخته داخل کرده بنوشند و دیگر در کافه
 که خواهند سدی کنند که فی از آنها بنوشد و بعد از آنکه آب و فغی چای در مریض نوبت
 او نماید و مستعمل است و چای منع است در خوردن از امراض عصبانی و صاحبان طبعی نیک و
 کسانی که بخوابی زیاد دارند و چای منع است در خوردن از امراض و کسی که عاری چای خورد
 نباشد چون چند پنا لهطای خوب بنوشد کفنی در او حاصل شود چون کبیرا فیون و شربوف
 چای را کم کنند بعد از چای شرب است حکایت زمانی فقیر را بزرگی که در آنکه چای را

در تعریف چای و خواص آن

که در

در تعریف شرب

که انجائی را چای منگرمی کنند شب اول که در فغانی از او نوشیدم پس از ساعتی خشکی کلوی
 کوش و کرائی را س هویدا شد با همی بخدا و خوارت دنیا در اعضا که مرصد نبت می بود شب
 دیگر باز پس از شرب آن چای حالت شب بدش آمد و مرا ملهفت شدم که از چای است و پس از
 آن چای را چند وقت با آب گرم شسته استعمال می داشتم آن اثر از وی زایل می شد و حال آنکه
 فقیر سالهاست که معتاد بشرب چای هستم و از جمله اشربه قهوه است و او مری است که حسیب
 شجر او را در جیب بافته و از جیبش بر بیشتان نقل کرده و در آنجا در فنکستان در دیده و از کوزه
 در نیکه نمیا و از نیکه تیا در هندوستان برده شد و قهوه خوب اصل این عصر قهوه ناوانت که یکی
 خرابر هندوستان است کیفیت او در بعضی مورت پوست مزاج و در برخی را فاع پوست کم کند خواب
 حرکت است از فاع صلاح شفی عصبانی و مضراتش در مستعدین سکنه و صاحبان امراض خارده
 مصلح است برای مسموم اینون که بر آزی نمودن طبعی از قهوه غلیظ بد و خوراندند و چون غذا
 وارد فرنگان در هنگام جنگ بیابان هر روز قهوه دهند سیم از او نام و شرب که طبع
 کرده می نوشند بعد از چای و قهوه و کلان است و بغیر از ایران که هنوز رسم نبت ذره
 فنکستان متداول است و در بعضی از بلاد که بیشتر از چای صرف می شود در کلان تخم نباتی
 است و سوسوم بر کویا یا کورا گرفته تخمیر نموده و کلان است و در بعضی از امراض طبعی و
 طبع او اینست که در شرب چخته و کمی غذا صاف کرده بنوشند و بنا بر آنکه در نیکه تیا نابد
 فراوان است و خیلی تجارت با او می نمایند و چون دهند از نباد است لهذا در صاحبان
 سوء الهضم مع کرده اند و کلان زیاد مستعمل است در دواخانه ها که او به نباد است او ترکیب
 می کنند خاصا در آنکه که بطفل خواهند خورد اینداز مستقیم و مسهل و امثال آن که از او اقرص
 ساخته بواسطه خوش طبعی طفل می خوردند و دیگر از مشروبات ماء الشکر است که فرنگی
 پر طرف نامند طرف ساختن او اینست که بیکرند جو به خوب و از کافه و اجرای خارجی پاک نما
 و در ای پات بریند و بگذاردند تا زمانی که نیش نماند از زمان او را از آب پیروزان و زده به
 گذاردند تا خشک گردد بعد از خشک شدن او را در جیب ریخته و بعد از ریاب در روی او
 دریند که در آنکست با بستند و چون زمان انقار او رسید قدری کل لسان که فرنگان کوب
 گذاردند تا منگرم ریخته و بنا اجزاء خم مخلوط کنند و این کل منع نماید و بخود از نرسن شد

در تعریف قهوه

تعریف کلان

در تعریف ماء الشکر

در تعریف شراب

و هم کمی تلخ و معتدل نماید پس از اسب شدن جواب بالایی و در گذشته صاف کرده و در شبیه کی فشک
 رویش مرغینه و بالایی او ریزند تا شبیه نماد گردد و در او از آبته پس از شماه استعمال است و در
 ناگزردن سر شبیه از جوار شبیه جوش زده بلند شود و با زنجبت در شبیه کند و همین تدبیر را
 در شراب بماند که بسیار خوب باشد توان نمود که چون در شبیه قنداری است و شراب بالایی او
 ریزند و مدتی بماند همین حالت پیدا کند اما در کیفیت او معنوی زیاد بود بخلاف شراب و در
 متداین شراب خندان از نکند و در فونکان نادر نیست شخصی که ناچمل بن ارماء الشیر مسکر خرد
 جمع بواسطه بول دفع شود و این بر طرد گوشت است یکی بسیار لطیف و سفید رنگ مانند شراب بلبل
 که بلبل نامند و دیگری بخورد رنگ و قبیل و مکلف و او را هر طرد گوشت و غذا نیست و در باوانت و دیگر
 کدام باشد زافع عطش خواهد بود استعمال او وضع است در خدان و دندان سوزنک و امراض خاده
 مرض کلیه و مثانه و مستعدین سکنه و چون آب جوی قوش کرد و علامت فساد او است و شراب او
 محدث قویج و در جگر گردد و اگر آب جوی کل لبالب و را کم ریزند به ترسند و قبا لبابا واسطه کران
 لبالب در این کل صرغ جوی مؤدیه ماء الشیر ترش گردد و در عوه آب جوی بکران بهاء است زیرا که
 بجای مایه ترش مرهمه در خمیر استعمال می کند و خیلی زود در خنجر را رسانند مستعد طبع نماید
 اما شراب که از جمله مشروبات است چنانچه بیان شد از هر شی حلو توان تربیت ادوی بکوتربن همه
 شراب نگردی است و مقوی تر است چنانکه گفته شد با شد و نفی نکرده باشد و با فساد و
 داده اند چون شراب شیرین و تلخ و قابض و شراب قابض است که آنکور را با چوب خوشه و تخم
 که شراب و بسیار رنگین و قابض باشد و خیلی سودمند است این شراب در بلغمی مزاجان و نامهربان
 و صاحبان قلت دم و خدان دندان سوء الهضم و یوانه بواسیر و ذوق طارنا بلغمی و امثال آن در
 صاحبان امراض خاده و کثرت دم و مستعدین سکنه و طبش قلب و خدان دندان نفیس منوع است
 طبعی ترش و موسوم به طرطرا شراب توان خلد نمود که استعمال و در اکثر امراض مفید است و بجای
 تعریف و در این کتاب خواهد دانست الله و تعالی و این همت در خال انقلاب نکور که خواهد
 خمر بشود و جوشد از آنکور جدا شد در اسب گردد و هم بدو را خمر بخند شود و چون نکور را این
 خمر شدن بپست سال در خمر گذارند هر سال طرطرا و حاصل شدن و بدو را خمر منعقد گردد و در
 بر آنکه هر سال شرابا ضافه خمر نماید پس از بپست سال دیگر نکند نداد و دیگر به شدن عوارضا

در تعریف شراب

کر

در تعریف شراب

که از افراط در خمر پیدا شود و الا حریف در جلد بینی هویا کرد که شادمان را بدین علامت
 توان شناخت و دیگر آنست از نشا اش اطراف و بسیار مستعد نماید شخص را برای سکه و نخاع و فقر
 و اخر لامر جنون مخصوص در ایشان حادث شود و از جمله مشروبات عرق است و چنانچه ذکر کردیم از
 اشباء حلوه عرق توان تربیت و در حق مرغ و سبب منجی و امثال آن و بکوتربن عرفان و بپست که از
 شکر و خرما تربیت کنند و افراط در او حادث گردد و در ری رخناره و فرال بدن و تخرب باحال کبدی
 از نشا اش اطراف و اخر جنونی شبهه با لجنولیا که همیشه خنکالات فاسد نماید و اشباء خنک چون
 و غیره بنظر او در آید و سوء شهوت در طعام پیدا گردد و همیشه نخاص از غذا به منفرد کنند و
 کم نغذیه نماید و بشیرینی مایل باشند و اگر چند روز متوالی با ایشان خدان ترک کنند و دیگر
 از این جنس است لیهات کار که اسم این است معدنی که هواد املاح او را می گیرند و این آب تملل خدا
 و دیگر شرابها مانند شراب فند با ترشی و اینها در صغر مقدارین اگر با غذا مصرف شود بطی الطاب
 خواهد بود و در شرب فند طارنا در بعضی امراض مفید است و دیگر آنست ماء الشیر عری مسکر که مستعمل
 در امراض خنک و نغذیه جزئی دارد و آب گوشت کاه و از برای امراض بزرگ سفید است و اگر بتول طبیعت
 بنفشند بجای آب گوشت جوجه نمکند فصل چهارم از باب دوم در در باصت و سواری و در
 و مشق عموم ما فایده ایشان برای تقویت بدن شناخته و این عمل و در برای اشخاص بلغمی مزاج و
 اسهال مزمن و سوء هضم و مستعدین خندان و در نامهربان امراض شاره بخلاف در خدان دندان
 مرض نخاع و مستعدین سکنه و نخاع و خدان دندان و در مرض قلبی مفاصل و شفاء نمودن خیلی مفید
 بجهت کسانیکه استخوان در مرض سل یا دندان زبر که شفاء وسیع نماید آلات صدوری او دفع نماید
 استعداد سل را سواری مخصوص بود تمه و فن مفید است بجهت دفع اسهال مزمن و سوء الهضم
 ناخوبین نماید مقدم است سواری فرما باشد و بکوتربن و در مشق مخصوص است که مستعمل است در فرج
 و خندان و در الحفالی که بواسطه غلبه غضب یکی از عظام بدن ایشان مخرف و کج شده باشد که
 در اینجا باید برخلاف آن عضو مشق و حرکتی نماید تا انعطاف را پیدا کرد و مثال آنکه هرگاه بواسطه
 مذکورده فساد طهارت فاعاد طبعی مخرف گردد باید روز یکشنبه در جوشن را به زدن آن نماید
 او خمری بیاد و در این مشق را پیشه کند که رفع علت مذکور گردد فصل پنجم از باب دوم
 در امراض استعدیه آنکه هوای مجا و در بدن با باد هوا می باشد که استنشاق او باعث فرج و سرور

در تعریف شراب

در تعریف باصت و در غیره

در تعریف هوا

که تر کف هوا

بود این هوای موافق بدانست و خود هوا را اگر خواهم ذکر کنم اجزای مرکبه و تجزیه او را سخن بدان
 کشد و از مقصود بنا زمانیم همین قدر باید دانست که بفرین هواها هوای جبال است که رافع بنها
 مزین است و تقاضاست و تجزیه شد که بنهای مزین مصر اخرا لامر به نقل کردن به سیلان و کوهستان
 شده و هم چنین مفید است برای خداوندان امراض کبد و سوء هضم و ما لحوها و بدترین امویه هوا
 عفر است که محدث ربا و نوبه و محرقه و امثال او که در کد اما هوای خاره مفید است برخل و دندان مرض
 مزین ریه و فواصل و خنایر و کوفت و حصوات مشانه و منزله مشانه و مفرات برای صاحبان امراض خا
 و حیات و استحاضه و متشابه آن هوا اما هوای باره ناهفت جنبه امراض خاره و خداوندان سوء
 الهضم و کثرت خون و صلح و موی و مفرات از برای صاحبان کوفت و خنایر و مفرم کرم سیری اما
 هوای مرطوب نیکو است برای خداوندان مرض سل و خشونت قصه لریه و سعال این و مفرات برای صاحبان
 نوبه و خنایر و اما لال اما هوای با بر مفید است ان برای کسیکه کجی از ترشحات بدن او زیاد از ارض
 طبعی شده باشد مانند عرف زیاد و بول آنها از مانند اینها و غیرت هوا و نقل کردن از مکانی
 مکانی بسیار سودمند صاحبان نوبه و ناهفتین و امراض کبد و سوء هضم و مسهل خداوندان مرض
 المنصره و بعضی او نقل بودن در امراض عمومی چون طاعون و دونا و امثال آن از جمله واجبات
 و حیاتی که نقل می کنند با بدان محل او را هوا بر خنات بنا شد که ساهتی کرم و دی سرد و بلای زنا
 نوزده که بسیار مضر است در باح صاحبان صفتا لنتس و رمدا و مفر بودن بسیار رافع و تجزیه است
 اشخاص صاحب ما لحوها و ساه حکم را و از سفر دریا کامی صفتا لنتس و سوء هضم مزین رفع کشته
 و اکثری که بد را رفته اند می گویند ما لحوها چون نوزد و بی مدت سفر دریا باید فلاج
 روز بود بابت سیم در علاج با دویه و تفصیل و تقسیم قریب در افردا بطور اختصار بدانکه در
 قدیم ادویه را بواسطه شکل ولون او بر مرض معمول مستعمل بوده و از مناسبت عضوی مثال آنکه ابو
 شهابت نقلت دارد و هفتوی طلب خواهد بود و زعفران بواسطه شبت رنگ به برقان دروای برقان
 است و جگر بریان کرده در او خدای میگرد است و خوردن پستان مین تا عشان تا دیشتر منعه خواهد
 بود و بدین قسم استعمال می نمودند دروای را و معلوم است که این نوع استعمال در تبه چگونه خواهد
 بود و هنوزم اتاری بدانست در این چنانکه هلسله زرد را گویند مسهل صفر است و در این
 بعد از همه زحمات و تجزیهات حکماء بشه نوع هر ادویه را می شناسند و بواسطه نشان طایفه نباتات

در طایفه اجزای نباتات

دوم بواسطه عمل تجزیه و ترکیبیم بواسطه استعمال در حیوانات و تجزیه اما طایفه نباتات بدانکه
 نباتات و اشجار روی زمین باقسام مختلف از حیث شکل و رنگ و بته هستند و معرفت در
 ایشان سزولت بدانستن علم بر طایفه که عبارت است از علم از شناسائی و حقیقت نباتات و این علم
 در فزیت جدا گانه و بسیار شریف است و مدارس مخصوص استادان کامل دان که تدریس میکنند
 هر کبانه و نباتی را چه خشک است او چه هسته در درگاهها دارند و از هر ولایت و بلد که گیاه تازه
 بیابند بان مدارس آوردند و امتحان می کنند و می شناسند بشه قسمی که بیابند و در این کتاب مختصری
 بیان خواهم نمود و کل نباتات و اشجار را منقسم می کنم به هفت طایفه طایفه اول نباتاتی هستند
 که کللهای ایشان صاحب چهار بزرگ صلب هستند و در اندرون او شش خط است چهار بلند و دو کوتاه
 که بزرگه مضربه است و این نوع نباتات در هر جا که باشد بیج سبب نداشتند و از این طایفه است ترب سبب
 طایفه دوم نباتاتی هستند که کللهای ایشان صاحب دو بزرگ است یکی در بالا و یکی در پایین و در وسط
 آنها دو خط کوتاه و دو خط طولی است و صاحب دو بزرگ است که در شاخ مقابل هم رسته اند و اینطایفه
 و جلز از نباتات نیز سبب نداشتند و از جمله نباتات معطره هستند چون باد و خوبه و ترخان و
 ان طایفه سیم نباتاتی هستند صاحب بزرگ و بیک شاخه منقسم و خطوط زیاد دارند و اینها
 نباتات ملقب بودند و سبب نداشتند و اینها نیز طایفه چهارم نباتاتی هستند که در شاخ مقابل هم رسته اند
 سوزن و در بزرگ خوشه جی بودند بشکل مخروطی صاحب هفت سبب نداشتند و از این نوع کاج و غیر
 و صنوبر طایفه پنجم نباتاتی هستند موسوم به نباتات چتری که شاخه آنها از یک نقطه بر آمدند و
 آنها جمع شوند بسیار چتری چون شبت و زردک و اسق و نقوز و این طایفه بعضی سبی بودند چون
 سوکران طایفه ششم نباتاتی هستند که کللهای ایشان شبیه بگل امرتاریکی مانند و از فوق بیخ دارند
 بعضی کل بیخ در وقت هم متصل چون باد نجان بی برو سبب زینتی و باد نجان مزکی و این نباتات
 نیز بعضی سبی هستند مانند طوطون و بد را بیخ و هر گیاه و تا تو را طایفه هفتم نباتاتی هستند که
 کللهای ایشان سرخ رنگ است و بدین جهت ایشان را نباتات کلسی نامند و کللهای ایشان نیز صاف
 بیخ در وقت هم متصل چون ورد حلو و اینها بعضی سبب در بزرگ و هسته بود و بعضی خوار
 سبب نداشتند و طایفه هشتم نباتاتی بودند موسوم به نباتات شیب به نامر وانه و نا حال بقدر حجتا
 هزار جگر از این نباتات است و عشر ایشان صاحب چهار بزرگ است چون بانا و نخود و ماش و ماش

در تفریق طوائف احوال

و مائش و امثال او این برداشت طایفه از نباتات که بطور عموم واجال بیان کردیم و برای طبیب
 چندین ملاحظه لازم است و اول آنکه باید دانست که نباتات کفایت ایشان مختلف است که چه عجب
 شباهت با هم نسبت داشته باشند چنانکه گفته می شود ماکول و برخی می باشند دیگر آنکه بعضی از نباتات
 هستند که طایفه ایشان مختلف است و اثر آنها در بدن یکی است مانند مصطکی و سفر که اثر و قوت
 آنها در بدن یکی است و جنششان با هم اختلاف دارد اما ادویه که به عمل تجرید و ترکیب خواص ایشان معلوم
 شده و آنها اگر در احوال مفید است و مضر است مانند قلیات نظیر آن که بواسطه ترکیب کردن
 اجزاء چند مضربه شده که از نباتات هستند لهذا در بدن نیز اثر ایشان قریب بهم بود و بعضی علی هذا
 اما ادویه که بواسطه تجرید و اشجان یافته اند و این نوع ادویه زیادتر از جمیع دواهاست چون که گفته
 می آید و اینها که در مقام خود خواصند اما الله تعالی و بعضی اوقات تجرید از آنها قیامت
 آمد که در بدن شده انفاقا شخصی دوائی خورده و هلاک شده باشد یا ضعیف و بدان وجهه هم در نباتات
 اندیشنا چنانکه فیضی که کثیرا بر ایشان زیاد است و در این عصر قرار معلما این فریاد است که چون ادویه
 جدید بدست آوردند پس از سوری و کفکی عجمه شناسانی کفایت و ابتداء در جوان استعمالند
 داشته بعد در حدیثان و پس از او در رضا و کاهی برای طبیب زمانه نیست که در خود استعمال کرد
 و ناچار باید در رضاء بکار برد و چون در مرض طاعون و وباء و امثال آن که در آنجا طبیب باید
 بعد ادویه بنام بکار برد تا بگو مضربه اند تجرید حاصل نماید از جمله نکات است که باید دانست که
 بعضی ادویه که شرب و در زمان تحت محدث مرضی که در جوانی مرضی که کسی حادث شود همان دوا
 ذایع مرض است مانند کوهله که چون شخص صحیح المزاج در خوردن و مصل و متبلا فرط کند مثلا
 بغالغ شود و فیل را کوهله نافع و ذایع است و همین است تا او را که مستعمل است در مرض مابینا که نوعی
 از جنون است و خوردن ذایع است و گفته اند که نیز با خوردن ذایع باعث قوت است و خوردن
 دوائی قوت است و فرط در غلیظان دنیا که باعث ضیق نفس است و در قرابا و در برای حقیر
 لخته جات متعده از حجب مجنون دنیا که ملاحظه نموده که برای دفع مرض ضیق نفس نوشته
 شده بود و از جمله ملاحظات طبیب در استعمال ادویه یکی است که اولابا باید بداند که نباتات
 جلی معوی بر از بری و بیانی است و هر گاه که آب بد و کمر رسد قوت دارد دیگر آن بیشتر
 بود دیگر آنکه بعضی از نباتات هستند که اثر ایشان در همان ملذذ و اقلیم است که بی روی و در و لا

در

در تفریق طوائف احوال
 در تفریق طوائف احوال

دیگر آن که کفایت را نندارد چنانچه نباتاتی است در جلش موسوم به کبوس و مخصوص است در آن بلد
 برای دفع کرم و از مجربات اجام است و در بلاد دیگر آن کفایت و اثر ندارد و دوم از ملاحظات من بعض
 است زیرا که قد شربت هر دو به را که موضوع نموده اند برای من سنباب است و در انسان دیگر قد ک
 شربت با اختلاف نماید مثلا در شربت ادویه که چهار گندم باشد در سن سنباب که عبارت است از بیست
 الی بیست چهار سال لکان مقدار را در سن پازره سه گندم و در پنج سال لکی نصف و در یک سال ربع آن
 باید داد و هم چنین دیگر است ملاحظه شخصی چنانچه در انات که بر سنباب باشد قدر شربت دوازده
 که زیاد داد و طوا از چه در در استعمال می نمودند در در سنوان صاحب حمل و شرب از ادویه منبهله و
 سقیمه قوی با بد استعمال نمود و از هر آن بود دیگر است ملاحظه شغل و کتب پندیده و حرفه بعضی از اشخاص
 که شغل و کتب ایشان به شب و ریح زیاد است و معتاد هستند بنریا و کونا چون فعله و رعیت امثال
 ادویه را باید از قدر شربت کمی پیش داد و ادویه را شخصی که بد و مداومت داشته باشد چون در
 همان دوا احتیاج پیدا کند باید از قدر بیشتر دهند تا دوائی از جنس استعمال نماید چون
 و دارا شکر و کوهله و امثال آن که کرا از مردم بخوردن آنها حادث دانند دیگر از ملاحظات طبیب
 مرض است زیرا که در بعضی امراض ادویه زای توان دو سه تقابل از قدر شربت زیاد داد اگر چه
 باشد چنانکه در کرا که تا به مقدار فزون داده اند و ضرری ننموده بلکه نفع کرده است دیگر
 مزاج است که هر ادویه در مزاج دموی اثرش زیاد از سایر امراض است و در بلغم مزاج خیلی اثرش
 کم است و ادویه محذره اثرش در بعضی مزاج زیاد خواهد بود و بعضی از امراض است که بکند دوائی
 مخصوص و مودی است چنانچه در بعضی مزاجا فزون محدث قویع و مورت قلیق اضطرار عطشی شود
 و یا مورت اسهال گردد و بعضی دیگر با سنباب مزاجا آبکیا اوراق عارض شود بر چه کم است که چون
 مزاج شخصی را نداند و خواهد که ادویه بکار برد خاصه چون از سه مومات باشد ابتداء باید کمتر از قدر
 شربش داد تا تجرید حاصل نموده آن وقت هر نوعی که لازم است معمول کرد چون که دین شده که از خوردن
 ریح کند مریض که جوهر فزون است شخصی سه روز به مورت کشته شده مانند و قریب هلاک کننده
 بود و هم دین شده که شرب دو مقدار بشیر سورنجان مورت مریک کشته و دیگر ملاحظه اشخاص
 است و اشخاص مزاج صفت باشند اول مردم فقفا که اهالی فرنگستان بودند و دوم اهالی تانار که
 سبهاهان باشند هم معمول که چون در کستان باشند چنانچه مردم خراب دهند و شان پنجم خلق بیلند

در بیان احوال طبیب استعمال آن

در این مخلوق هر کدام با صفت دیگری اختلاف همولا دارند چنانچه بدانت خاصه در لون جلد
 ایشان مانند سفید و کرم و سبزه و قرمز رنگ چون مردم چین و قریباً اقسام شخصی بسیار
 که این دو در کجا این نژاد و طبیب باید ملتفت باشد که بعضی از این اقسام را
 مخصوص خود زای نماید و کل ادویه بر همه قسم است نباتی و حیوانی و معدنی و در کتاب ادویه
 ذکر شده از نباتات است که هنوز مستعمل در کار دارند و هیچ اثری در او مرتب نیست الا قلیل و آنچه که
 بدین وضع معالجه می نماید اگر دست نمایند و اضماع کنند می باشد که اخراج در ریه در
 شدن از او نایبی می شود و برخلاف اهالی فرنگستان که غالب ادویه ایشان معدنی بود زیرا که در
 بعضی قدیم علم تجزیه و ترکیب و معرفت در معادن نداشته مگر خونی و چند درین ناقص از معرفت
 علم معادن نوشته در میان نهاده و مانند آن است و فایده او همین است که مردم بعضی احوال که اطلاع از
 کتاب ناقص مقدمین پیدا کرده اند کم زاده شده و اعتقاد پیدا کرده اند بدین که طلای توان ساخت و
 خلق کثیر در سال بسلی خطر در مشق ساختن طلا بسیار زیاد دارد و چیزی که در مشق ساختن طلا
 می شود در این کار بلکه اگر شخصی غافل از این باشد و با او باطله را در اختیار بگیرد و در این
 نیست و صفت در عیناً جوفها آری بند و بلکه در مشق و محاضره در میان آورده او را کفر می کنند که
 خارج مذهب گشته است و از نظر الله من کل دین و خطبه کاتبان بگویم از روی بصیرت و حقیقت که در عیناً
 فذری تحصیل علم شایسته است که معرفت در مایهات اشیا موجوده در عالم است بطور حسی یا
 بدانند که این فخر از راه عزیمت و تعصب جاهلان چندی می گویند و می گویند مردم بزرگ هستند
 در ایران که این علم را خوب فهمیده و دانسته اند که در پس می کنند چه از فرنگستان اخذ کرده اند و
 چه در ایران نزد استادان بزرگان این فن دو مدرسه مبارکه نظام طهران صانعا الله عن الحدیث
 خلاصه مطلب در اقسام نباتات ادویه بود از معدنی و حیوانی و نباتی که بیان شد که مردم فرنگستان
 بواسطه علم تجزیه و ترکیب معرفت در معادن که اجزای معدنی را از هم جدا می کنند اگر ادویه ایشان
 معدنی است و بعضی نژاد پدید در هر دوای باید بکار داشت خاصه در دوای نباتی که بعضی
 آنها بواسطه جو شایسته بدن قوت ایشان و کیفیت آنها را بل کرد و بعضی بر عکس تا قوت شوند و در
 اثر در آن ایشان است و چون همیشه ناز او ممکن می شود خاصه در زمستان لهذا او را در معرفت
 ریزند تا کیفیت و اثر آن بخورد بگرد و درق استعمال می دارند تا آنکه چون عرفان ایشان در بعضی

ار

در بیان احوال طبیب استعمال آن

امراض بتوان بکار داشت نباتات را که بید خشره پشم او را گرفته تا تن با اذیت بقوام آورد
 کرده ضبط می کنند و دیگر آنکه بعضی ادویه که قدر شربت و بسیار کم است مانند ریح کدوم ناده بل از
 کدوم و انزوم باید در روز بعد از معینه که عبارت است از اینکه به نرفه در روز دهند که بسیار
 ادویه بدن رسد استعمال نمود و ضمناً این جزء که عبارت است از این ادویه را با فلفل باقی دیگر
 صلاح کرده و فلفلها تا بپزند حساب معین و استعمال کنند و دیگر آنکه چون از نباتات با ارضی اند
 اخذ کرده ان وین را مستعمل می دارند و غالباً از مرضا از خوردن وین منفعت هستند لهذا این
 را باید بکار داشت که ان وین نبات را با صغیر جمل نموده و کم کم ان در او ریخته تا بپزند تا خوب
 مزاج و مخلوط شود و شبیه بشکر کرد و بنوشند و بعضی از ادویه در آب غیر مخلوط نباید در
 مسکحل مزه یا با صغیر جمل می کشند که در کدوم شکر کرده استعمال نمایند و بعضی از ادویه می باشند که
 باید کوبیده و گرد کرده بر مخرج خورند و گاه باشد که عدت زبانی باید این دو اخذ نمایند و
 شوند لهذا اگر باید از اجزای مورد وجب را مستعمل است و از این نژاد بر و باطله ان با دانست که ان
 در هر ادویه ذکر او را خاتم مزه مجازاً اشارت و جهت اطلاع رفت اما استعمال ادویه چند نوع بود
 اول نوشیدن و بنا بدخشان دانست که ادویه مانند مرغان که چون بنوشند و بخورند تا
 آنکه در معده می رود اثر و کیفیت و عوام است به بدن زیرا که اگر ادویه با وجود نوشیدن و در
 رفتن اثر و مخصوص بیک عضو است مانند در تال که بزرگ نباتات از ادویه مخصوصه فایده جز
 دوسر و در بعضی بطریقی که خواهند مانند فشا الله بنوشند طبع فایده بل کرد و هم چنین باید که
 دوی دیگر است که اثر اوست تحلیل و دم یا خنده اصلی ایشان و بعضی بواسطه نوشیدن و از این وسیله
 بسیار است چون سورنجان که اثر او در کلبه و نقطه که اثر او در شانه است و هم چنین در سایر
 اذیات استعمال و در امراض بکار بدن ادویه است در جلد ظاهر بدن و از هم چند نوع است یکی
 بواسطه استمخام و دیگر بواسطه مدمن و هم بواسطه مستحقات مثال آنکه چون خوردن و کرد در بواسطه
 مند و در این است و استمخام می گویند که در گذشته باشد خواهان است معدنی بود و خواه مصنوعی از او
 در بدن چون نوشیدن است و هم چنین در استعمال حدید و ملاح او چنانکه در جلد طبع که در طبیب
 دم باشد خواه ملاح حدید بخورند و خواه مریض را استمخام فرود نمایند به مینا حدیدی مقدنی
 و همین در جلد چون خوردن سیاه در کدوم با نمرنج کردن و در جلد هر دو را فایده کدوم

در استعمال ادویه با قضا

و هیز است تیرنج و هنر و بنون موسوم به کزاثان در اطراف سوره هینه اشغال آوردن و استعمال
 مشع این نوع است که در جانی که او به شرب و منوع است مانند حمی ضعی که دهان بسته شد
 و چیزی نمی توان نوشتا بند بواسطه مشع دنیا پرچ لبه هم معده را بر داشته و جوهر کند که زرد
 نماید که اثر او مانند نوشتا بند است و در امراض عصبی که در او به بخار و لایب بر اشغال آورد
 چون مرفون و استرکین که بجای ازت از جوهر تر باک و جوهر کوچ که با شد هم قسم از استعمال آورد
 ادویه بکار بردن او است در چشم و انهم با نوع بود با بطور کل و با بقسم قطور و با زرد و با
 نفوح و انواع او چهار است استعمال او در بر است به بینی که عطاس باشد بچشم مصغه است ششم غز
 غزه است هفتم بخور است که در جنبه امراض ریه و حلقوم بکار است چون بخار رفت و بلسان و
 کشیدن غلیان زین نیز از این جنس است هشتم استعمال ادویه است در معده مستقیم چون حنظل
 سیاق برای خلبه معده سفلی و شکم از جاع که سیاق بخار است نهم استعمال ادویه است
 بواسطه ابد زک و این استعمال است در مرض حرقة البول که بواسطه ابد زک ادویه را بجزایه نصب
 کند و هم از این قبیل است در زردی و اسهال اساجی که هم استعمال ادویه است در معده
 و فرج که عسارت از فرجه و منبر باشد با دم استعمال ادویه است در روید که عرف غرض است
 بد زانست و این که معنی است که تفصیل او خواهد آمد و کاهی در مرض ابد زغنی که لبع کلب
 کلب باشد معنی از حکا بواسطه ابد زک کم زیاد در روید داخل کرد اند که بفسر کلی و فتا کرد
 مزاج و هم حاصل شود و هم در فلت دم شخصی از فصد کرده خون منصفه و با واسطه ابد زک
 و رید شخص علیل داخل کرده اند و زک نگاه داشته اند و این از اعمال جدید است که هر چه فصد
 حیات از جمله ادویه قدیم است و در سه هزار سال قبل از این تاریخ که ۱۲۱۰ هجری است
 مخترع شده اند ولی در آن زمان هم که در جنبه مرتب فصد می شد و معمول بود در امراض مخصوص
 چنانچه هنوز این شریف در زک نشان است و در این عصر در میان مردم ایران فصد می بینی
 همه زیاد مند اولت خاصه در او اخر مرده و هر سال در هر بلد و هر هوامردم در جنبه فصد
 کند بلکه به بخور اطباء که مکرر دیدن شده شخصی را شخصی نزد طبیب می آید که می خوام فصد کنم
 از طبیب بزرگتر او را اگر فتمی که بد بز فصد کن و هیچ منع نمی کند که می خوام فصد کنم
 بگری یعنی بخوار خودش هنوز دوران دم می داند و اجزاء مرکب از خون را می شناسد با

ادویه ۲

ضار

در استعمال ادویه با قضا

خداوند شاهد است نماند بابت مدتی که می گویم وی ز بیم سخن شناسان می فکند خلاصه در آن
 ماه گذشته جعفر فخر در میدان شاه صفهان می گذشتم و این فصل از کتاب خود را در نوشته
 اند و فضا دی ایشان را با زوبسته و کسکاد و کاه بود تا فخر می زاک
 و کسکاد با زوبسته و کسکاد و کاه بود تا فخر می زاک
 توان که موجب فساد کلی خواهد شد و شخص عامل در مرض و حمله فصد خواهد کرد اشاره در
 است اول در آرام حاده خواه ظاهر خواه باطن باشد دویم در زمان که دم میل بدماغ داشته باشد
 و در مطبوعه که از کثرت خون بود در بعضی امراض ارسال علی مالد او پیش از فصد باشد و در
 درم غناع و وجع طهر عرفا النساء حیات از او فصد بهر است و استفراغ را می بچسب است
 که در حل با این مقام نداشت و بمقادیر کلام و بجز کلام حجت بد بخار بند و گفتگو در این کتاب
 از ادویه است بدانکه کل ادویه جان مستعمل در طبابت را منقسم می کند به ادویه با اول و دوم
 ثالث و چون منقسم کرده قسم بود لهذا این باب است این فصل که در فصد اول و دوم
 ادویه معنی که بفراشته است نامند فصد است و در ادویه مسممه و فضا مان که بفراشته بود
 کاتیف که بند فصد است در ادویه مفسه که عبارت است از ادویاتی چند که طریقت منقسم
 زاید از غشای مخاطی جلال ریه و قصبه ریه را منقسم می نماید و بفراشته کسکاد طر خوانند
 فصد بخار در ادویه منجم بدان که بفراشته است که نامند فصد بخار در ادویه منجم
 مخاط که هم معطر و بفراشته است که بند فصد است و در ادویه مدد که در رطوبت خوانند فصد
 هفتم در ادویه معرف که در با فزیت که بند فصد است در ادویه مدد که در رطوبت خوانند فصد
 فصد است در ادویه منجم صفر که خلاک نامند فصد است در ادویه منجمه و محله که در
 ناسیون می نامند باقی و در ادویه قلبانی و ادویه قلبانی ادویه را گویند که با هم می خورند
 چون ترکیب شود ملکی و جود اید و با هم در منی چون مرکب که در صلب او خورد و با سنگ جنمان بند
 کرد و چون فلکات این صفت است بر هر ادویه که این صفت داشته باشد جنس قلبانی خوانند
 بود و او را ادویه قلبانی گویند و بفراشته در و بطاس باب ششم در ادویه ملته که غالباً
 ادهان است با جبار در درم زان که ادویه باشد که از خوردن آنها حرارت غریبه کشند و
 دوران دم بقاعده طبیعت و با آنها خامضات بودند با جبار در ادویه معنوی بدان که ط

اصنک ادویه
 کاتیف ادویه
 اکسک طر ادویه
 سفش را گویند
 سیاله کک ادویه
 منجمه براق را گویند
 امین ادویه
 و یا فریتک ادویه
 امنا کک ادویه
 خلاک ادویه
 لیلی فاسیون ادویه
 و کله را گویند
 دو بطاس ادویه

در تفریق ای و بی

دارد و در شریفین یکینا است که نام ابتدایه هم مشقال داده اگر بی نشدیم مشقال دیگر دهند و در
 را چون خواهند بطور محلول نگاه دارند تا با بد در آب مفضل با کلاب در وقت حل کرده نگاه دارند تا
 فاسد نکردد و بجز است که همان نوع خشک نگاه دارند و اینهم زاهر که بطور حبت ندهند که چون کال
 است که در موضعی از معده فائده باعث حرق گردد اما در این جهت که لشکان در وقتیک نمانند صفت
 او اینست که یک جزء اینهم را با سه جزء روغن مخلوط و سلا به نود که حوت مزوج گردد و حوت از ذرات او
 و مشمع زباد تر است و چون در جلد نماند حیرت پیدا کند و بیوران چندی بظهور رسد و این روغن
 مستعمل است در زلزله زمین و به امراض حلقوم و نسل و بجز اما سولفات و کوکوز که کات بود باشد
 هم در معدن یافت گردد و هم مصنوعی او را از زینب دهند و مصنوعی او بجز خواهد بود زیرا که معدنی است
 خالص که یافت گردد و در کبالت سار است و زنی که در کوه عرف کوکوز و جوهر کوکوز در ایران می گویند
 که چون مس از زنی کوکوز در حل نمایند و ذراتش کدازند تا در طریقتا و مضاعف شود کات کوکوز حاصل
 گردد که بیست و هجده است صلیب رنگ بود محلول در آب کدازد که در اصل شدن نیز کوکوز در وقتیک است به
 در زائنهال با قوه اکا است که بدن حبت سبب دارد و هم مشقال او حملت و برای بیخندان مستعمل است
 مکرر در مسموم بنای چون فزون خورده و امثال آن هم در مرض خناق و چیز از او قه صد شیخ است لهذا
 در مرض صرع مستعمل است قدر شریفین یک الی دو خود است و مقدار صغیر او در کتیم دور و نزدیک
 این نوع نیز در خناق مستعمل است بعد از بی خوردن و استعمال او در ظاهر زباد تر است چون در مرض سلسل
 و کوشت زاید و در سالت نیز استعمال می توان نمود و بعضی از حکماء بواسطه قوه قابضه که دارد در سلسل
 و موی مزمن استعمال کرده و بسیار سودمند است صفت نسخه از برای استعمال لدم مزمن بیکرند کات کوکوز
 کنندم و در یک کباب حل نموده و قطره تقطیر یعنی تخمین زمان و هم مشقال صمغ عربی مخلوط کرده در بکریند
 بد لغات بنوشند نوع دیگر بیکرند کات کوکوز با سه کتیم شد و مصطکی از هر یک یک مشقال است
 حبت نموده و در دو حبت زباد اصل نسخه است ولی به مقدار بنظر چشم بسیار کم است اما سولفات
 در وقتیک که در کبالت سار است و زنی کوکوز که چون یک جزء روی زاده سه جزء زنی کوکوز در حل نمایند
 در آنش نهاده تا آب برورد و جوی سفید بوجود آید با قوه قابضه اکا است محلول در آب صمغ عربی که قه
 و بد و زائنهال مستعمل است در مسموم بنای و هم در مرض قدر شریفین مزه والی است خود مقدار کمتر
 او از ذواتی چهار کتیم است و این مقدار صغیر است و استعمال او نیز در ظاهر زباد تر است چون در

در تفریق کات کوکوز

برگ

در تفریق ای و بی

سوزنک و جال و سوان و سوان چشم و بوا سیرانف و سیدله او جبهه رعاف صفت نسخه برای بی بکریند
 سولفات در وقتیک دو خورد و در یک کباب حل نموده نصف او را بنوشند تا بچند قهه اگر بی نشد نصف
 دیگر را بکار برند نسخه جبهه سلا چشم بیکرند کات بیست و چهار درم سولفات در وقتیک سالی شش کند
 صمغ عربی دو خورد و سفین چون که دوازده قطره مخلوط نموده و در دو سه قطره چشم را بشویند و همین نسخه را
 در سوزنک مزاجان در جهت خشنه نمایند صفت نسخه برای سوزنک زمان بکریند ما در نیم سیر بجای او
 پوست نار در وقتیک چهار کباب طبع نموده هم مشقال سولفات در وقتیک در او حل نموده و در سه دفعه در وقتیک
 نمایند اما ایسکا کوانا و این دو در وقتیک بنام است مخصوص به بر ازیل که منقلب است به بنکد نا و این
 صمغ بسیار شبیه است به عسبه بعد از که های چند دارد که در وسط هر که خط سفید است که منشا
 تسبیح میماند و معنی است بد و زائنهال و نیلوفر بر می نیز از صفت این در وقتیک زباد که صمغ او نیز صورت قه
 ولی با قوه خفیفه و مستعمل است و مکی از ایسکا حاصل می شود و موسوم به امین که کندی از قوت کتیم
 از این دوازده دارد و چون بر این قوت است لهذا در طبابت مستعمل است خواص او معنی بد و زائنهال
 منقب معوی رحم ضد تسبیح و چون دو سه ذره است لفظ ضد تسبیح را بیان نمودیم ظاهر اینکری میماند که
 تفصیل این لفظ بیان شود بدانکه فرنگان در تفریق او به مداکر جابها لفظ ضدی استعمال می
 کنند مثال آنکه وی کوکوز یکی از خواص ایسکا اینست که ضد تسبیح است و صلا سولفات است با فلان در وقتیک
 کوه است و ضد از اصطلاحات مخصوصه طبایع است و اگر چه معنی رافع و دفع است ولی گویند از
 رافع و دفع غیر از این است زیرا که او به رافع تسبیح یا رافع کم زباد است و اما که ضد تسبیحی گویند به نظر
 شان اینست که کفیت و اثر این دو امثال تسبیح یا تسبیح ناکرم است مثلاً اجالتی یا قوه که ضد است و در
 لهوع قوه می آید و در وقتیک ضد با هم جمع می شوند علی ای قسم کان جبهه اطلاع در استن اصطلاح بنام
 قدر شریفین ایسکا از برای بی نازده خود است و مقدار منقسمه والی یک با دو کتیم است و این مقدار
 مستعمل است در دوزخ طار با نامهای که سبب تسبیح معده و سوء الهضم عصبانی و هم برای بنویست
 در حین تولد و هم در زلزله زمین و به جبهه استخراج نفث صفت نسخه از برای بی بکریند ایسکا و بخود آب
 نیم گرم یک تخان ایسکا را با آب محلول نموده بنوشند و بجز است که ابتداء شش خورد او را در آب رخته
 و بعد رفته و بکجان چای یا قوه میل نموده اگر بعد از ده دفعه بی نشد سه خود دیگر او را بخورد
 و در دوا شانهای فرنگستان و در بعضی نامها بدین نوع استعمال می کنند که صمغ عربی و ایسکا و یک کتیم

در تفریق ایسکا

طخوط بهم موده بکند فدی نوشا شد سخته جبهت اخراج نفت بمقدار منضمه بیکرند بیکار خود در سه
 سرباب مانند جان دم موده بعد از سرد شدن چهار خود پوشاد و اضاف موده باد و مثال
 ربا لوس و در بکروز بد فعات بوشند صفت سخته صند تسبیح در سلاه سرفه مخصوص است بکیرند
 اپکا چها رکندم در بکیراب دم موده بعد دو کندم عصا در بدن الح و بکفقال صمغ عربی و بکفقال
 ربا لوس اضاف موده در دروز بد فعات بطول خزانند صفت سخته جبهت سوه المضم بکیرند اپکا
 دو خود رو بند چینی بن خود هر دو را سا بشک ببت حب موده روز سه جخورند صفت سخته برای
 نفوت دم و سد دم بعد از تولد بکیرند بیکار ده کندم دار چین هم مثال هر دو اما سخته چانی بلخ
 کرده در بکیر بد فعات بوشند و چون تسبیح هم راه بود و کندم اپکا را با دوازده کندم سخته
 جت موده فرساعت بکت خوزند و قدر شربان دو برای طفل یک لی دو خود است و بسیار بکیرند
 که اپکا را برای طفل با کباب مخلوط موده و از او قوی تر ببت داده بظلم دهند تا به میل بوشند
 بدین نوع کز اب غایط با اپکا را داخل سرب می کرده قوی بسیارند و چون حالت در کسکی بطول
 انجا مد جبهه سدقی بنا چند با رجه به بلعد و اگر سیکر نماید طلا یا زاب چ در دم مکنه
 و چون کفایت نماید چند حد در لوز دم معده اندازند و بک خذاک دوا جوش نوشا شد و
 دوا جوش این سخته مفید است بکیرند قلباب صفت سخته مثال و بعد از بله و در او بکیرند که جوش
 نام شود و حل کرد در هر دقیقه کی بوشند و جای هم کرده و دروغ کرده کفنه بنزدنی نماید و مطبوع
 ما از و نیز مسد است فضکی و سب از باب اول در او تبه مسهله بنا کد او تبه مسهله نیز سه
 قسمی باشد ستر اول مسهلات خفیفه ملبته ستر دوم مسهلات بارده و آنها املاح
 مصنوعی باشند ستر سیم مسهلات خاره قویه اشاره باستعمال مسهل صوما در املا و اما
 و فو لوج و حیجان دم بسوی دماغ و صلاع هور مد و مستعدین سکند و استقاء و وج کلبه زنجرد
 جراطات اما مسهلات خفیفه ملبته و اینها از این قرار بوند من و بشرخت و ترچین و همزندی و
 فلوس و آو و دروغ با دام اما من صفت شمشه بکیرند بطعم شیرین و از هند و شان خنک و از درخت
 اما قبا اخکن کنند و بشرخت از درخت زبان کجشک و ترچین از خار ستر خذ شود و این را در
 مسهل الطفال بود برای نلین مزاج آنها قدر شیرین باشش درم بود و کما هم کبب نامند با کلب
 و سنام یکی و کل سترخ طامال و اما همزندی ترچین است که ان جرد دهند و شان بافت شود

پورکاتیتف

در تعریف ای و بی

شبه اشنان درخت بد رخشا بریشم و این دو استعمال است در رسد کبک صفت اشمال او در
 کبدی بکیرند سیرکا و یا کوسفند ده ستر هندی شش مثال درم طبع نما بند تا ستر بهد شود
 او را اضاف موده بد فعات در بکروز بوشند و این دو را تا بکاه با بد بدن نوع مدار است موده و
 منفعت او از ستر بزرگد متولد اینان بهتر است و این دو روز دوسه بوبت اجابت موده و برون باد
 او زد اما فلوس او را مفر استعمال است و ما ستر هندی با ستر با بد استعمال موده و ما این مسهلان
 ملین در مردن سید بچرا است که م کرجت نامند و اثری است سی که ببت دانه او نملک است و
 کوسید بوداده با ای جوشا بند روغنی از او بکیرند که هیچ سمیت ندادند و مسهل است بکیرند و مخصوص
 درم انماء و صفات و ذوق طهارت با فو لوج فریوع که با شد و فو لوج مخصوص نقاشان که از با ببت
 که داخل بکیرند که نقاشی کنند و قلم رنگ را با هم بد هان کنند و بند برح سمیت سرب باعث فو
 شود مخصوص که فرنگان فو لوج نقاشی کوبند و اینهم در فرنگستان در میان نقاشان غار است
 ز یاد است و هم کبابکه در معادن سرب و کارهای سرب مناز می کنند و هم دروغ کرجت است
 است در دروم مثانه و مفتون که خواهد مسهل جوردوم در بوا ستر اخراج مقعد و جبهه خود
 دیدان که شب را کلب با ستر ای که دوا مخصوص کرم است داده و صبح است را دروغ مکنه کرد
 که جمیع کرم را خارج شود و جگر فقیر در زنان بستن در صورت سوای این مسهل مسهل بنسیدک
 و هشتاد از صنعت ذبک و در هر ماه که بوده بد و دروغ استعمال موده ام و در فرنگستان این رو
 زانفشاری که نماز ستر مکرری بکیرند و خیلی صاف و سکو است و طعم مزه اند در خلاف این
 بطریقی که ذکر شد نباید با آب جوشا سبک و اخذ نماید بقدر شربت و از دوازده الی ستر در
 و فقیر در فو لوجهای سخت تا ببت مثال دهم و از دروغ فرنگستان تا هشت مثال کاف و طرا
 خوردن او بسیار بکیرد و با مزه است چون با قوه طبع شده با ابکوست و اب ناریج مخلوط کرده
 بوشند و هم با اب کرم و کی نبات با ناز زده نیم مرغ توان مخلوط کرده و بنسید و جبهه دفع با بکیرند و
 غیره انقه چند دانه قوه سناه بوداده در همان کیرند و دروغ با دام ستر و دروغ نفون را
 با فراه چندان قوه مسهلته ببت و بدین جبهه خاص کرا استعمال شود ولی جبهه حنه و استعمال
 اما مسهلات مجرد و این دو به کرم مضوی است و هر کب است از فو لوجی که در و طرطرا قلباب با
 منک تا ستر و مثال ان که هر کد ام را طبع کوبند و شش هم او در طب استعمال و در کار است اول

در تعریف ای و بی

تربیت
یگری و مسهل

صفت او بکند ریزد چون چینی بکشتال زنجبیل بکشتال شصت جت بوده روزی پنج عصر و
 پنج حب صبح بخورد در شش روز هم جهت نفوت معده روز دو خورد و بوند زانها شاخا شده
 ابا و زانو زود و باقی را خارج سازند تا بده نکند و از بوند با فاسا مختلف در دوا خانها
 تربیت داده و نکند داشته اند اول از فاسا و فوسه او است صفت او بکند ریزد چون چینی بسیار اعلی
 در کم بنکوب کرده پنج سرباب گرم و شازده درم عرف دار چین در روی درخته نکند از نداشتن عشا
 بر از آن صاف نموده در شب سه نگاه دارند و این دوا جهت نفوت معده بسیار مفید است که
 دوا لی سه درم بنوشد و جهت مسهل شستالی دوازده درم دهند و در هر از فاسا و بوند
 او شش بکند ریزد سی درم هل چهار درم عرف دوازده درم سرد بوند و هل برابر کم بود و در هر
 رخته بر از چهارده شبانه روز صاف نموده در شب سه ضبط کنند و این دوا نیز مسهل و مقوی معده
 بود خدر شربتس برای مسهل شست درم و در نفوت معده دو درم است نوع دیگر بوند است در کم
 اصل الیس شش درم و زعفران سه درم عرف دوازده درم اجزاء کوبید در عرف رخته چهارده
 روز به نهند پس از آن صاف کرده بکار دارند و در شربتس بهم چون ششم اولین بود نوع دیگر که موی
 معده و کبد بود بکند ریزد دوازده درم صبر در شش درم هل چقد درم عرف دوازده درم پیرا
 لا کوبیده در عرف رخته بر از چهارده روز صاف نموده استعمال فرمائید قدر شربتس و هم چون در
 قسم مذکور نوع دیگر بکند با جنطیانا است که در خداوندان بود الهفتم بسیار مفید است بکند
 ریزد شش درم دوزم جنطیانا چهار درم عرف ده سربط برین معول بر از چهارده روز بکار دارند
 قدر شربتس سه مثقال دوی غذا خوردند هم از فاسا و بوند شرباب است صفت او است
 بکند ریزد چهار درم سلخه دو درم عرف دوازده درم شرباب کهنه شش سربط برین معول
 ساخته بکار بکند و این شرباب جهت نفوت معده بی تطهیر است قدر شربتس سه درم بود چنان
 از فاسا و بوند جدا و شست صفت بکند ریزد درم صبر در شش درم سربط برین معول چهار درم
 صابون حلب بکند و چون خواهند مورت ربع نکر دریم مثقال جوهر نفع اضافه نموده چنان
 سازند که هر یک پنج بکند بود قدر شربتس چهار درم پنج حب بود حب دیگر بکند زاج سبز
 چهار جزء ریزد ببت جزء کلفند پنج جزء صابون سازند که هر یک پنج کند بود قدر شربتس لی
 پنج حب بود اما جلب سخی است که از بکند بنا خرد مانند این خشک کرده و قوه مسهل او است

افزوده بکند

نفعین بکند

شراب بکند

در تربیت جلبت

کورد

تربیت
یگری و مسهل

که در زمان بچ است و مسهل است بسیار است استعمال در معده و در بطن معوی معده
 استقواء و امراضی را می امراض تشنجی و امراض الصبغانات طفلان و این دوا از ترکیب بنامند باطرط
 و هم با کلکل قدر شربتس و شش خورد نوشته اند ولی فوسه درم ببلد دو مثقال داده و کز از او
 اجابت می نماید و کوبان در فراج اهل فرنگت آن شش خورد کافی باشد و جلب طرط که در دوا
 خانه است مرکب است از بیست و چهار درم جلب چهل هشت درم طرط و درم زنجبیل و قدر
 او تا بکند است و این دوا نیز نفوت نماید معده را و صغ حلب که در دین جلب کوبند دو قوت
 جلب را از اول دوازده درم شربتس نصف جلب است اما شفاء مکی شربتس در صفت از خند فافنا
 که در هند و شان زباد است و در کشت و شبیه است بدرخت فوسه و ذکا کز کز شربتس یافت شود
 و هر یک است که از فک و اسکندر زهر خرد و به نفعی استعمال است و مرکب استعمال نماید و چون
 چوب او همراه بود مورت معجز کرد و مسهل معول متداول و این است بکند شفاء مکی شربتس
 در سه سرباب دم نموده صاف کرده شش مثقال نمک فونکی اضافه فرمائید و هفت مثقال تربین
 انگاه بنوشند و چون خواهند از معص او این بوندی را در چین باهل با او درم کرده بکار دارند
 در قسم مسهل از تربیت اواند که بسیار خوش طعم است و بدین جهت برای طفلان بکوانت صفت
 اول او اینست بکند شفاء مکی شش درم طرط بکند درم اب جوش چهل هشت درم شفاء و طرط را
 کوبید اب را با لای و رخته کب از نیم ساعت صاف نموده هشت درم شربتس در او حل کرده
 بنوشانند قدر شربتس این دوا شش الی هشت مثقال بود نوع دیگر که بزرگان را نیز بکوانت
 بکند مطبخ الوعی را پانزده سربط درخت بوداق پنج سربط معی دو سربط طرط و سربط
 عسل مصفی بقدری که همچون کند قدر شربتس نایب سربط اما صبر درم سربط برات بنانی
 که ان نبات اکثر در سواحل دریا و در جنوب از بکند است و این کناه و ابرک زانها خنجم و سطرط
 و چون زردی بکل کردن او شود بکهای او را زخمی کنی کنند تا شیره از او مترشح گردد آنکا
 او را گرفته در اوقات خشک نموده نگاه می دارند و نوع دیگر است که نفسا از او می کیند و این
 ذوب است که نفوت طبعی او جیبی است بلون سیره که پس از کوبیدن زرد کرد و بسیار نکند و
 نفع و بنوعی نفعی دارد که چون بنان رسد نامدی طعم او در همان زانها کورد و قوه مسهل او است
 اثر او است در معده مسهل کرد و لهذا استعمال است در جگر دم و در نفع دم و با سربط در شربتس

در تربیت شفاء مکی

در تربیت صبر درم

در تعریف سقویا

مزاج و ساق کبد و طحال بافت فتم از ضعف معده بود که چون غذا بصاحب او رسد بحال شود
 هم در صداع و ما لجم و لثا و سوره هضم و در جگر طبع این دواها را ترکیب می نمایند با حد بد
 البطل و بوره و مرهمی و بومادان و امثال او قدر شربش تا دو نخود و در دفع بواسیری دور کند
 او را با باد بود حرکت نموده بکار بندد و از انقسام او اول حب ضربت که جهت پوست مزاج و دفع نظیر تو
 منداست صفت او بگرد صبر هشت دم عصاره خبطا چهار دم روغن زردک چهل قطره خبطا
 سازند که هر یک پنج گندم باشد قدر شربت پنج حب بک لی سحر در رو بود نوع دیگر بگرد صبر
 شانزده دم زعفران مرهمی از نبات هشت دم با کلفت جدا سازند که هر یک پنج گندم بود قدر
 شربش بک لی چهار حب بود و چون حد بد با یکی از ترکیبات حد بدی را با اجزاء این همراه نماید
 بسیار سودمند باشد برای رفع جگر طبع که دیگر مرکب با انقوزه جهت رفع بواسیر و سوره هضم
 و دفع نظیر بگرد صبر زرد انقوزه ما بون چینی با انقواوی و جها سازند که هر یک پنج گندم بود
 شربت او را لی چهار حب بود که جهت جگر طبع بگرد صبر زرد که هر یک سه جزء صبر و جزء اگر ترکی
 شش جزء کلفت هشت جزء هر را مخلوط بهم کرده جها سازند که هر یک پنج گندم باشد قدر شربش
 سرحب در بگرد صبر و دیگر از انقوا صبر هفتی است که جهت سوره هضم مفید است صفت او بگرد
 صبر هشت دم رب لوس بپست چهار دم اب هفت پیر و نیم عرق در انقوا در سوره هضم مخلوط بهم
 چهار در در در محلی که در نهاده بک از ان صاف نموده بکار در اند قدر شربش روز سه فاشو جان
 خوری بود اما سقویا عصاره پنج نبات است که ان نبات از جنس نیلوفر جلب است که بیج ان نبات
 را از خم نموده از او سبزه پیرونید که سقویا است و از ملک شام و حلب خیزد و این دوا استعمال
 در پوست مزاج و دیدان معوی و معدی و استسقاء و فلیج و مستعدین سکنه قدر شربش ده لی
 نازده گندم است و با باد در ساق کبد و سوری بلع فرموده تا مورت مغض نکرده در هفت است با صبح
 و زده خم سلا به کند تا خوب حل شود صفت سقویا سوره هضم و در دم جگر
 سی و دو دم زنجبیل چهار دم هر را در دم ساق کبد سلا به کرده از این عرق ده لی هشت گندم
 توان داد و هم این سقویا مفید است در زمان که بد مزاج باشد نوع دیگر بگرد صبر برای کمر
 سمویا ده گندم فندم شغال کلل شکر گندم هر را هم مخلوط نموده خوب بسازند که مزاج کثرت
 در سه ساعت بخورد اما تریب میانی است بنام می که بدن چمته جوف خوانند و بنام او از ط

در تعریف سقویا

در تعریف سقویا

س

در تعریف سقویا

در تعریف سقویا

در تعریف سقویا

در تعریف سقویا

نیلوفر و سمویا است و چون با سمویا از یک جنس باشند و معوی تر است لهذا چندا از استعمال
 نکند ولی قدر شربش تا دو مثقال بود که باز بحیثی با مصطکی استعمال نماید نمود اما حنظل مشر
 کجا هیت بسکل هند و آنه بقدر لپون و بقاری هند و آنه ابو جمل و بقاریه کله کبیر نامند
 این هر دو نبات بلخی است و در کتب طبی معموله ابرائ فقره بد آنکه نوشته شده است که بگرد صبر
 محصر سقویا باشد از جمله سموم است و استعمال معز این نبات که سقویا حنظل و زباد از قدر شربش کند
 است بقی و اسهال و اثر او با دایست در کتب هند و آنه ابو جمل که حنظل سکنه کبیر چون استسقاء و فلیج
 امثال ان نبات مفید است و هم استعمال در بواسیر و امراض اینه و مستعدین سکنه و چون و
 استسقاء قدر شربش ده لی است گندم است و در نوع از او نبات است اول است و آب تعفن
 و سوره هضم و اما بعضی از او را بن قران است بگرد صبر حنظل هشت دم با دایان بگرد صبر عرق بیج
 پسر هر را مخلوط بهم نموده هشت روز در محلی که در نهاده بک از ان صاف نموده بکار بندد قدر شربش
 او را بپست او لی قطره بود در بگرد صبر و دیگر بگرد صبر حنظل پنج نبات دو چهار نبات من سقویا
 در اب بخته با شرم ملازم بقدر شربش ساعت جو شاستد و هر قدر را با در کم شود و بر او بنفشه بر آن شرب
 ساعت و از صاف نموده و آن صاف شده را در مریه جو شاستد تا قوام یابد قدر شربش لی هشت
 گندم است اما فاشا الحار که بقاری چهار خور و بقاریه لایون نامند عصاره نبات از بخاری
 بسیار عظیم که در زمان که برسد تا سوراخ شد شرا از او پیرونید با و لا گرفته در روغی از شنگا
 بکار بندد و این دوا استعمال است در استسقاء و مستعدین سکنه و صا جان دوار و چون و غیرش
 قدر شربش نیک گندم است و هم گندم بود و مصطی است صبح عربی و امیون که در دم ساق کبد مخلوط نموند
 بنویسند و این مصطی کل مبهلات خاره است تا آنکه صبح معده و امثال او از زوجه خود او کرده
 باعث اند فرجه ایشان را و افون و رت اسهال را نکشته و بنده اما عصاره پیوند که بقاریه
 کبیرت ماهیت آن شیره درخت نیلوفر است که ان شیره یافت شود در جزیره بسلان که از جزایر هند
 میان است که در زمان معینی نندان درخت را زخمی نموده شیره از او مترشح شود او را گرفته جشکانند
 و بکار در اند و چون رنگ این عصاره شبیه پیوند است لهذا موسوم بصان پیوند نموده اند و در
 ظهور او جریبات نهاد بجل از و بجل او رواند اما حکمی در دم او را بگرد صبر حنظل و سقویا
 شد شانزده دم بکار و یادند مورت اسهال آمد و علاقی دیگر نظیر پیوند سی درم بکار دیگر

در ترفیقای و بیسمله

ذادند اسهال لدم در کما و بدید آمد بکوی دیکری و شش درم ذادند دوار و سرد عارض شدن
 بعضی و مختلف گشت و با اسهال لدم برود و صفت در شهر کرمان نا طیبی و بدی با تب مشهور و شکی
 به فو لیج نوبه در چار بود پس از مطالعات زیاد در و مسهل برسم ابرائی از نباتات بد و خرا نید و
 بواسطه گشکی دوا اجابت نمود سه خود عصا ر بوند بد و ذادند بر علت شد تا آبگساعت بخورد
 دیگر داده بود با از اجابت ننوده و شک منفع و با وجع مضطرب گشت و سه خود دیگر را دانست اهمیت
 نوع در صبح که قهقریه با دستان سر منک رفت پس از نبات معلوم شد که در هجده ساعت پس بخورد
 عصا ر بوند بجلا و ان سهل خولایند بود و جز میانی شد بد در عرض هر روز که با خا لیا خا در صبح
 پس از دو ساعت ملاحظه و این دوا را از این نبات در کلیه انحاء و استعمال است در عرض
 دو روز حسب الفرج و حی و بی ذاد است فاء هر پنج که با شد قدر شش روزی چهار خود است و در
 اگر از خیمه فی دم اسهال آورد و معجز آفرین در نبات در نبات گشته است بقی اسهال
 لدم و اگر جبار استعمال نماید صفت مسهل بکیر بد عصا ر بوند بکیر دم صبر در بکیر
 نیم زنجبیل نیم درم صابون در دم جن هاد است نماید که فریات بچکندم بود قدر شش روز
 الی سه جت بود و برای استخرا از جن مفید بود بکیر بد عصا ر بوند بوزده کندم با فضله
 هشت کندم قلیاب مصفی نیم مثقال اجزا را کو بیخ مخلوط بهم نموده شش هفت نماید در روز
 روز سه هفت بسته وقت بخورد نخله دیگر جهت رفع بیوست مزاج بکیر بد عصا ر بوند که کندم
 صبر در نیم مثقال بار با لوس بیست حیوزده روز بخورد نماید ما فر چون اسم صبح نبات است
 ان نبات شیده است بکامو و معوی اوانست که از هند و شان خضر و در کما بلاد بافت می شود و
 نبات را شیره است بسیار سوزناک که چون جلد رسد مورث بوز رحمت کرد و در از تخم او در می کنند
 مویوم به هوییل کرانان و این دهن ندهند و شان زیاد است که در سینه های بسیار روحت
 کرده می خورند و از این روغن قوی نرمه پلی در ادویه ناخال پدید نشده که از دهن و باطن
 سرفه اسهال پدید کرد و این روغن استعمال است از ظاهر دم از باطن اما استعمال ظاهر و در
 امراض صدری است که خواهند قبل ماده را از ظاهر باطن دهند چون در عرض سل ریه و سرفه
 حلقوم و زله مزین نه و اما لال نوع استعمال او بدین طریق است که بکیر بد روغن فوون بکیر
 و روغن زنبون پنج مثقال در دم مخلوط کرده و قدری از ان روغن در محلی که خواهد نهاد تا آنکه در

در ترفیقای و بیسمله
 روغن او

سیم

در ترفیقای و بیسمله

سیم و چهارم روز در ان محل بوزان چند پدید کرد اما از داخل استعمال شود در پوست
 که شیخ را عارض شده که کاهجان و خط بیست علامات دماغی حادث شود و هیچ وجه در هیچ
 نگردد و دیگر در پوست مزاج که از اثر سرب بود چنانچه منبسطی شوند با بن پوست اشخاص که در کما
 خا نهای سرب ساز می کنند و پوست مزبور بسیار سخت و مخصوص است بر میزان در امعاء مانند
 شرب که سخت تر شود قدر شش تا بن روغن از نبات الی سه قطره بود و با بدجت نموده بوشا اندر چون کلو
 رسد مورث حکم و شاد بد فرجه شود صفت جبار بکیر بد در روغن فوون و در قطره صبح عربی با اثر
 بر خ بار با لوس بقدری که این روغن را در سه جت کرده و زود بد و در یک سگ منضم که حیوان
 اسهال پدید آید تا آنکه از زمان جت نمودن با پدید می آید و در کما که در دست او در شود تا
 ایند و اول شیر با در خوردن و فی خوردن پس از ان فوون و صبح عربی و چون صفت زیاد بود استعمال
 کنند یکی از ادویه بحر که منسبه خاصه جمر نشاد که چند قطره پویوشا نشاد اما مسهل جات که
 عبارت از هلیله سیاه و زرد بود و این در دو و افروغ و معتدل است و هلیله صفر را فو مسهل از
 سیاه با ش بود و هلیله اسود را در از بر ان زیاد استعمال می نمایند در رمد و اصفر را در از جاع
 مفصل و در پضر رانت قدر هفت مرتب سلطه چهار مثقال بود اما خرین صبح نبات است مخصوص
 بکیر بد و در روغن است یکی اسپنج و دیگری اسود و سیاه او قوی تر است و زود در شش
 هلاک قدر شش نیم درم الی مثقال بود و سفید و زاناک مثقال توان زاد مصلح کثیر است
 است استعمال است این دوا را در امراض دماغی چون جنون و معطن را در زودت داده اند که جمیع نوله
 چشم و صداع حیمه بی نظیر است صفت او بکیر بد خرین نبض ده کندم نشا نشا و یا نشا که کفالت خرین
 ساییده مخلوط بهم نموده که نشوق فرما نشا و دیگر است روغن خرین صفت او بکیر بد خرین سفید
 جزو روغن چهار جزء خوب درم نماید تا مخلوط و مزوج شود بعد در فوون در روز بجای قرص
 نماید دیگر از ان اسم خرین طلا به دست بدین نوع که بکیر بد خرین اسپنج ادر در و سرب است
 طانی لایج کرده و موضع نرس طلا فرمایند و چون این دوا داخل او با سورجان شبهه و از معوی ترا
 لهذا بعضی از اطباء در مرض مفاصل خرین بکار برده اند و هم در تقوه بعضی از حکماء استعمال شده
 اند بدین نوع که در بن گوش مشع ذراع انداختند و در زخم مشع روغن خرین مالیدند اند یا آنکه جو
 خرین را در سبک در زخم زود نموده اند اما پوست درخت زود سفید و اول از تقوه صمله

در ترفیقای و بیسمله

در ترفیقای و بیسمله

معطن خرین

روغن خرین

طلا به خرین

در ترفیقای و بیسمله
 روغن سفید

در تریاقی و غیره

باشد و مستعمل است در مرض دیان قدرش بیش است مضاف بود که در آب طبع داده بنوشند اما
 اخصوس نباتی است که در ایران نادر است و در کتب استمال کنند و انهم از کبکشن چون پوست
 درخت توت سفید است لهذا چندان ندرش بردارند و قدرش بیش از پوست مضاف است که طبع کرده
 بنوشند فستق و صمغ از باب اول در او به منفی که بفارسی موسوم باد و به عجم بلغم است و اثر
 و کیفیت این ادویه مخصوص به ریه است که حرارت لها در ریه او کرده نفعی در جرم ریه مایل نفعی
 که در ریه جمع گشته و طبیعتا دفع آن عاجز ماند با ساقی دفع کرد و در جرم ریه مایل نفعی که
 در قصبه ریه جمع گشته لهذا مستعمل است در مرض زلزله زمین ریه و انهای ذات البریه و امراض صدری که
 حی نباشد و نفث زنا در ریه و قصبه ریه جمع گشته و مورثا بلای مریض کرد و در این ادویه
 جلس منقسم گشته جلس اول فلان مبلسانها و صوغالی که از جنس بلسان هستند که ایشان را لغوی
 بلسانی نامند اندامها و سموات بلسانی از این قرار بودند اسق و بار زد که بار چرخ نامند و انقدر
 و سبک و مریکی و مقل و حصی بلان که حسن لبه که بنید و بلسانها چهار بودند که هر کدام موسومند با
 عمل خود چون بلان کبامو و بلان پرو و بلان سکی و بلان طال و بعد از آنها سقر است و اینها
 که از اجزای حاصلی که در جرم ریه و سوزن و نفت و مصلک و چون در تقسیم طوائف ادویه در علم بوطانی
 که معرفت بادویه است هر که از ادویه مدد است و اهل که از ادویه مدد طلب است و سندر و
 بنزد طایفه جوغات شمرده اند لهذا انما را بنزد که خواهم نمود چون الله تعالی جلین دریم این ادویه
 اگر دواهای معنی است که بعد از منقسمه منفعت هستند چون انبسون و ترکیبات انبسون تا که در دهم
 و نشاد در سبک و این لا و پیاز غصیل و اسپک و سرکه مخمخ نقش و بلغم بودند جنس هم این ادویه اخیر
 مانی است و بیاید دانست که چون انخاب و دردی در صدد و اعشید و ریه و قصبه ریه باشد این ادویه
 را بهیچ بلان استعمال توان نمود مگر انبسون و ملاح از ابعثا در منقسمه چنانکه خواهد آمد انشا الله
 تعالی زیرا که ما بقای ایشان در دوران دم است و بجزکت اوزند دم را و با انما ابتدا انخاب و دردی
 که ناشد و این صوغات که صمغ بلسانی نامیدیم از دوطایفه نباتات حاصل شوند اول از نباتات خری
 که ذکر شد و دیگر از نباتات پروانه و اینهمه ما نمند درختا فاقا و غیره و صمغ نباتات خری که
 از که مبلات خرد و از ایشان مخصوص است به عشای مخاطی صدر و کلبه در دم و مؤثر هستند
 در مرض مفاصل زمین و نرس زمین و چون در جراحات معین هستند در لیدیم لهذا از مفاصل نادی

در تریاقی و غیره
 الکسک طرا

جلان

در تریاقی و غیره

جراحان از ایشان تربیلازه اند و بعد از او مزه بعضی از جراحان کامل مجروح می خورند که مدد
 در نفع نماید اما تفصیل و تریاق این دو به فردا فردا اول از این صمغ است اسق که بفرانسه کم ما بنا
 نامند و این صمغ از جمله صمغ نباتات خری است که از ریح کردن ان نباتات مریض کرد و کاه به بخورد
 خود ترشح کرده منفصل شود و این صمغ است سفید رنگ با طبعی طعم و مستعمل در زلزله زمین ریه شیوخ و
 امراض حسی خاصه جنس ملت که جمعه نکت دم بود و از خارج در مرام بواسطه جراحات و نفع و شیوخ و
 ایشان سفید و کرات قدرش به این دو است و خود را لی نیم مضاف است صفتش برای اخراج نفث
 شیوخ خاصه چون وجع فطن همراه بود بکری نداشت و کو که در مصفی از هر یک یک مضاف بار بار لوس سخت
 حب مزه است حب صمغ و هشت حب نسام خوردند نفع دیگر عجمه اخراج نفث بکری نداشت و سکا از فریات
 بت درم و نیم انبسونی طلائی که روضه و خواص نامند و کافور از فریات شیوخ خود با صمغ عربی صمغ حب
 روز و از ده حب در دو وقت بنوشند نفع دیگر بکری نداشت و مریکی از فریات بکدرم سبکا سرد
 عمل بقدری که همچون سوک در روز روز سه وقت خوردند نفع دیگر بکری نداشت صابون حلب چهار در
 اش و پیاز غصیل و جوانان فراریا از هر یک دو درم اجزا را مخلوط هم مزه و رویت و پیچاه حب تربی
 داده که هر یک دو گندم بود و حب صمغ و ده حب نسام خوردند نفع دیگر بکری نداشت و بار زد و عصا
 شوکران و صابون حلب از هر یک یک دو درم بکن بدرا انبسون نیم درم انبسون فی ده گندم همانا ساد
 که هر یک دو گندم باشد ده حب صمغ و ده حب نسام خوردند نفع دیگر بکری نداشت و نوشاد را زفر
 یک دو درم سبکین غصیل هشت درم شراب انبسون دو درم مخلوط هم مزه هر دو زسه فاشق
 چای بخورند اما مرام اسق که در اعانت جراحات بکار است انشا الله در ضمن مرامهم بیان خواهد
 شد ولی مرام مخصوصی از او چینه تحلیل ما مایل مزه صلبه و او را م بلغمی مفاصل زمین مجرب و سود
 مند است که در ایجاد کراولام است و مشمع اسق هم خوانند صفت او بکری نداشت صمغ صاف علی را و در
 سرکه غصیل بسیارند و اگر بنا شد سرکه خالص بسیارند و نرس بریزند تا در او حل کرد و او
 با مرام کش در روی بنماج نازکی کشاید و در موضع معاول جیبها نند که محلل خوبی است و فخر کرد
 ادوام مزین زانو که بنجیه مفاصل است و در دم بهضه مزین که سخت شده بود مگر استعمال است
 و منفعت کرده و باید دانست که از این مشمع در عضو مذکور سوزش و وجعی حاصل آید در بعضی مایل
 صبور باشد اما با مرزد و او تریاقی است از جنس اسق و قوت و امرا و قوت جدا بقوله و مریکی ا

در تریاقی و غیره

در تریاقی و غیره

مزم مخصوص اسق که
 مشمع هم کوبند

در تریاقی و غیره

در ترفیحات و مشق

و بدن بجهت استعمال است در اخفاق رحم و سد سبلان خون از دم و در زلزله زمین ربه که رو با نمند
 و مفصل و نرسن زمین صفت نخه بکیرند بجهت زلزله زمین ربه بکیرند ما زد و انق و صابون حلسه از
 مراب بکند دم بپزند دم اینمون بی بیخ خود بارل لوس جهما سازند که هر کدام دو کدم باشد
 هشت صبح و هشت شام بخورند نوع دیگر بکیرند باز در دم پنا و عنصل و اسپکا و اینمون طلائی
 از مراب شش خود بارل لوس صد و بیست حبه بخورند شش صبح و شش شب شام بخورند و این
 نخه ناخت در دیو که زلزله زمین ربه باشد و مرهی از او زبند داده اند که در خلیل دنا میل فرشته
 او را مضا از بی نظیر است صفت او بکیرند مره مره از سنک و مره اکلیل اللک از مراب بیست و چنان
 دم موم هشت دم سفر هشت دم باز در و چهل هشت دم زعفران شش دم با سطرانسن اخرازا
 محلول و مخلوط نموده مرهی شود از این مره در پارچه کشید موضعی که خواهند چسباندند اما انقور
 که هم حلیت و بفرشته اسن فیشا نامند در قرمان از این صغی اجتناب فرزند در صورت
 صفت معروف و بسیار بد بو و عفن و در بدن با الطبع از او منفر باشند چه گرم مفید و اما
 چه که های زمینی که بدن بجهت ذاب اخشان و بسا این که در زمین گرم پیدا شود چون کبسه را مملوا
 انقوزه نموده در مجراه اب هسند که اب کینت او را همراه خود در زمینها برساند و فرغ خواهد شد
 و ترکانها در طعام کرده بخورند چون رو به رسمه و این دو چون در امراض نخه در هر عضو که
 زیاد منفعت کرده لهذا فرنگان از او به صند نخه او را از او است لعل از برای اخفاق رحم و جلس
 نخه بی نظیر است و در این امراض قوت و اثر او از چند سده ستر زیاد توانست و بسیار بنکوانست چون با
 چند ترکیب کنند و مستعمل است در دیو و جنون لفق و سنا و سرفه و خروسک تا انقور با سوختن و فرغ
 بطن دم در خلیل طحال سد کند و بوسیدن او نیز خداوندان اخفاق رحم را در طحال بخورد
 و غیره سو در هکد و حقه و بجهت کوبک که در مسقیم پیدا شود که در دوا الحل نامند خلی منفعت کرده
 قدر شربش تا نیم درم و نصف از او زبند داده اند که در اخفاق رحم و فرغ شکم زیاد چسبانت صفت
 او بکیرند انقوزه چهل هشت درم عرق دوا شده بهر انقوزه را کوسید در عرق ریخته چهار روز
 در علی کره نمند بر از آن صاف نموده در شبه نگاه دارند قدر شربش از یک کدم تا دو کدم
 بود و ششی از او زبند داده اند که در سنا و سرفه اطفا نفع بطن چسباندن و در مابین
 کف و روی بطن منفعت کلی چسبک صفت او بکیرند مره مره از سنک شازده درم انقوزه شاز

در ترفیحات و مشق

مره با زرد

در ترفیحات و مشق

در ترفیحات و مشق

مشق انقوزه

در ترفیحات و مشق

دم با زرد موم با زرد موم از ترفیحات هشت دم اول و موغات زاد را نش حل کرده پس از آن مره
 مره از سنک را با هم اضافه نموده و زهم زنند تا خوب مخلوط و مزج کرده در پارچه کشیده که
 برای سنا و سرفه بود مابین کف طفل چسباندند و اگر برای رفع نفخت در روی شکم چسباندند صفت
 نخه بجهت نفع بطن بکیرند انقوزه در دم بپزند بکند دم عطو نخاع بیخ قطره باک لوس بکصد و بیست
 حبه نموده ده حبه صبح و ده حبه شام بخورند صفت نخه دیگر برای اخفاق رحم بکیرند انقوزه و سبل
 الطیب و بی از مراب در دم عطو سبل الطیب از زره قطره صد و بیست حبه نموده هشت صبح و هشت
 حبه شام بخورند نوع دیگر برای اخفاق رحم که قوی تر از نخه اولست بکیرند انقوزه بکند دم با زرد
 مره مره از مراب هم درم چند سده ستر چهار خود جهما سازند که مراب دو کدم وزن داشته باشد
 حبه صبح و ده حبه شام بخورند نخه دیگر بجهت خلیل و رم زمین کند و طحال و غده های خنازوری
 بکیرند انقوزه و صبر زرد از مره بکیرند دم اشق و صابون و اب کاسنی از مراب بکند دم جهما سازند
 که مراب دو کدم باشد روز هشت حبه در دو وقت بخورند نخه دیگر بجهت سنا و سرفه بکیرند انقوزه
 شش کدم مثل کدم با هم سنا ساین مخلوط کرده شش حبه تا شش کرده هر دو ساعت بکشد
 بنوشند نخه دیگر بجهت رفع کرم بکیرند انقوزه شش درم فقط سفید چهار درم مخلوط هم نموده و بسا
 تا مزج شود صبح بی قطره شام بی قطره بنوشند صفت حقه از برای اخفاق رحم و نخه روده مسقیم
 در دفع درد الحل بکیرند انقوزه بکند دم و با بکند در زده نخ مرغ سلا به نموده تا خوب مزج شود و
 پاله ای نیز با او بسا باشد و در حقه در روزت بکار بند اما سبک و او نیز صفت است از
 جنس انقوزه و چون قوت انقوزه بیشتر است و این دوا را بدل انقوزه استعمال بی نماند لهذا
 چندان مستعمل در کار نیست ولی مانند انقوزه باید بکار داشت قدر شربش هم درم الی دردی
 اما مرکی صغی درخت بسیار بزرگ است از جنس درخت بر شمش و این صغی بسیار زلفه بود و مختص
 است بکبر سرات خاصه در مکه و امر او در دم است و استعمال شود در بیضاصله کی حصن زنان و جن
 طث و هم در زلزله زمین ربه شیخ و مرهم او در جراحات برای نفویت زخم و خروج ماده مفید است
 و نفیسی از او زبند داده اند که شستن دهان بد و زرافع تغض او است و انقوزه در هکد زخم لثه را
 دهانرا صفت او بکیرند مرکی شازده مثقال شاعر عرق دوا شده بهر مره مره از کوسید در عرق
 بپزند و چهار ده روز در علی کرم نمند بکیران صاف کرده نگاه دارند و بجهت رفع نفخه

در ترفیحات و مشق

در ترفیحات و مشق

در ترفیحات و مشق

در ترفیحات و مشق

در تریف ای و منقب

کی از او داخل کرده و با آن مضمضه کند و برای زخم لند بدون آب با فم مودر لند باشد
 صفت نخه چینه نفوس لند و حراجات عقیق و یک کدو کات مندی و خون سلا و سنان از
 هر یک سه درم نبات بگذردم اجزا را خوب ساشند و با سلا سلا کرده و لند را باید و شویند و کدو
 است زرد را که سودمند بود در جراحتی که بیم غاها با سلا سلا صفت او بگذرد که فرود می
 از هر یک دو درم ما زود کل با بوی از هر یک چهار درم ذغال کوبیده هشت درم اجزا را خوب سخی
 سلا به موده و کی از او در جراحت مزبور به باشد و در امراضی که ذکر شد می توان هر یکی را ترکیب
 با این و بویند و صبر زرد و زرد آفتاب از هر یک و این نیز صفت درخت عظیمی است از جنس مرکب می باشد
 مراستمال شود قدر شربش تا بگذردم بود اما حصی لسان که حسن به شهر است در کما با برانیا
 ی کوبیده صمغ خرواست و در اول تکون بقدر کند می است و بتدریج بقدر خیزه کرد و استینار لند
 بقرن خروا در غصه جز بوشسته بود و گفته خروخاری است کاتب حنفه غلط کرده بود رسیده سلا
 در صورت خوشبوی ترین صمغ و مستعمل است از برای خروج نفق و از ظاهر در شرمنازده کی
 از اعضاء و شفا فان و هم از برای جویز عطره در سنازل و بخال شربت و هم چنانکه در صورت
 زنان و جوهری از او کوبند بسیار خوشبو و معطر و صمغ دیگر است که اشارت کند و او نیز از صمغ
 معطر است و از این جوهر معطر توان گرفت طرز گرفتن جوهر حصی لسان بدین بود که صمغ مذکور را
 در کاسه چینی موده و کاسه ای بشکل مخروطی که بقدر زمین کاسه باشد زنبق اده و در زمین
 کاسه بندند و زیر کاسه را آبی ملایم کنند که جوهر و معصد شده در کاسه خد صمغ شود و جوهر
 اشارت را نیز همین نوع توان خلد نمود شربت و از ده کسدم الی بیت کسدم بود و بعضی از او
 ترتیب داده اند جهت جراحت و او را ماسرمانده کی و در زخمهای ست رخ که مستعدا لسان است
 نفع کلی کند صفت دیگر حصی لسان بیت و هفت درم بلسان یکی بیت درم و بجای او بلسان بر
 صبر در چند درم عرف ده سراجا را با عرف مخلوط موده کبر از چهارده روز صاف کرده بکار برند
 و تا فام مودر جراحت نابد ما لند و قدر شربت و برای اخراج نفق از بیم الی بگذردم است و با آن
 تعین شمسوی ترتیبی دهند بسیار چسبند موسوم به شمع سریشم نامی صفت او بگذرد سریشم
 ماهی با او در آن جوشانند و بخته ناهل شود آنکه پارچه را بکارگاه کشند و با فام مودر درشت
 از این سریشم بسیار کتند و بگذرانند خشکند آنکه دوباره از این سریشم بواسطه قلم مودر لند

در تریف صمغ حصی لسان که حسن به کوبند

در تریف جوهر حصی لسان

تعین جزایه

در تریف شمع سریشم ماهی

پینه

در تریف ای و منقب

بمالد تا سه نوبت پس از آن از این تعین دوسه نوبت در روی آن سریشمهای خشک شده باشد
 و چون خواهند چسبند کی او را با در با شد مصطکی با سفرزا در عرف حل موده دوسه نوبت
 از او با فام مودر روی آن پارچه بماند کبر از خشک شدن از کارگاه باز کرده نگاه دارند و این
 سریشم است که در زخمهای کوچک که از قلم تراش و غیره پیدا می شود قطعه از او را با آب طمان
 کرده بزخم چسباند صفت نخه از برای عضو شرمنازده بگذرد حصی لسان سه مثقال بود از برای
 بک مثقال با دو عدد زرد تخم سلا به موده در روی پنبه نهاده بعضو علیل چسباند و از برای
 جورد در سنازل به خوشبوی این ترکیب است و کند و ح است بگذرد حصی لسان شش جزء بلسان
 مکی و عرف حسد ل از هر یک چهار جزء لسان بوم بجز ذغال و جمل شش جزء شوره فلی در جزء کبر
 بجز صمغ عربی در جزء جوهر از چمن در از ده جزء اجزا از این مخلوط کرده تا خبری کرد دان
 مخروطی مکالمه از سوزاند و در آفتاب خشک موده در وقت استعمال مخروطی را اثر کنند که
 بواسطه شوره و ذغال خورد روشن کشته دود او اطاق و تریل را خوشبو کرداند و از برای لکه
 صورت زنان جوهرا را در عرف حل موده قدری کلان با اضافه موده و صورت زاید و
 و این جوهر قوتش دو مقابله صمغ است لند اقدر شربش نصف صمغ است و او نیز جهت اخراج
 نفق با او به منقبه دیگر ترکیب کرده بکار برند و در عضو شرمنازده و جراحت نبر ما کنند
 مستعمل است و جوهر اشارت را نیز همین عمل اثر و همین نوع استمال است اما بلسانها و اینها شرم
 درختان چند بودند که در فصل موز جودی خود با بواسطه خروج کردن آن درخت پس لاند کند
 و هر کدام چنانچه ذکر کردیم با هم محل خود نامیده شوند چنانچه بلسان که از آنکه است بلسان کی
 کوبند و این بلسانها بلان اینکه عجز بلم کنند مخصوصا از آنند در غشای مخاطی کلیه
 مشانه و مجراه بول و از ظاهر معوی جراحات مرخصه که بدین جهت جراحان در مراهم زباد بکار
 برند و در جراحات حاده استعمال استمال ایشان مضر خواهد بود اول از آنها بلسان بود
 به گما هو است که حصی است سنان غلط برونک فرم خوش با بوی معطر و خلی بد طعم و مستعمل
 در حرقه البول پس از کسرت و دم و کم شدن سوزش آن قدر شربش از بدیتا لند
 بود که در روی هند ریخته بخورند و در فرنگستان از سریشم چیزی ترتیب آید و جوف بقدر
 بخدی درشت موسوم به کپ سول که در جوف هر یک از آنها ده قطره از بلسان کما هو است که

در تریف بلسان

در تریف بلسان کما

در ترفیقای و غیره

که خواهند از همان کپسولهای بلند بدن و از آنکه طعم او را ذوق نمایند و این عمل کپسولها را
 در قوتها نموده هر روزی صد دانه دارو را از منتهی فروشد و همه کسی را اندک دوا می شود
 است و در طهارت معمول است و اگر این نوع او بافت نشود با صمغ عربی و کما به جینی چ ساخته
 نمایند و در سوزنک بسیار مزین تا باغ بنزایا و کان کبود و سفرنا روغن او ترکیب نموده
 استعمال دارند و نیم از بلبلانها بلبلان پرواست که از سبک بنا خرد و بسیار خوشبو بود و از
 اخراج نفت چندان اثر ندارد ولی در جراحات مرعی منفتت بخشد و روغنی از او ترند دادند که
 بجهت روان شدن موی نظیر است صفت او بکند مغز قلم کاود و در بسیار بلبلان پرویکشال و نیم کرد
 در باغ بینی ذرا بچ و کوبیده که در اجزا مخلوط بهم نموده در عملی که خواهند تهرخ فرمایند
 دیگر که جهت شقاق پستان جرباست بکند بلبلان پرویکشال و نیم بود و در موی نیم شقال از
 نیم مرغ چنانچه معمول است سلابه کرده مرعی شود در لینه کشید موضع منشق کنند هم بلبلان کبی
 و او نیز اثرش در غشای مخاطی است لهذا در زلزله زمین و غیره و مثانه و کلیه استعمال است چنانچه بلبلان
 موسوم به بطا او خواص استعمال و نیز نمایند سایرین خواهند بود اما سفر که م علاتک لطمه نامند
 صندست که حاصل کرد از اشجاری که در طبایفه نباتات ذکر شد که برک ایشان سوزن ما
 و در بک خوشترنج هستند مانند درخت کاج و امثال او و این مخصوص از درخت کاج است که
 در فصل نباتات از حرارت هوا و از سرد شدن جو به بد و از کاج متروخ شود و این درخت
 جمیع اشجار صمغ او بدین بود و این صمغ مرکب است از روغن و با باغ ذرا که چون تجزیه نمایند
 دهی بسیار از او حاصل شده و آنچه بدانند با باغ است و اگر روغن در سفر طلبه است باشد
 سفید رفیق و اگر راناع غالب باشد سخت بود و چون خوب درخت کاج را با باغ بسوزانند
 دهی امرا لولون از او خارج کرد که او نیست مگر زفت و هر قدر حرارت زیاد تر بود در سرد
 زفت سخت تر کرد و چون حرارت ملاهی با او رسانند زفت رفیق خواهند بود که تفصیل او
 پس از این خواهد آمد انشاء الله تعالی اما علاتک لطمه از او مخصوص است در غشای مخاطی
 آلات ناسل در انصورت استعمال است در سوزنک مزین و ذله مثانه که با باغ بنزایا ترکیب نموده
 استعمال فرمایند و در درم مزین کلبه و در انبساط مزین با ریشه اشجاری اندهند و از برای خرد
 نفت و عرقا لسان و در باغ افزه مزین و حنظل و جبهه سستی کبند مقید است قدر شربین

در ترفیقای بلبلان

در ترفیقای دهی که نموده

در ترفیقای سفر

تشریح

در ترفیقای و غیره

هست بخود می بگذرد است و بنا بد فراموش نمود که این سموات خاصه سفر در زمانی که
 حی باشد با ورم و همچنان استعمال او صورت زیاده است و در این وقت اشجاری با
 فرموده است که همه جا بیان می شود که در امراض مزین غشیه مخاطی که حی است و صورت ورم
 شکسته نباید بکار داشت چون سوزنک مزین و در مزین مثانه و در به و امثال آن و کما به بواسطه
 خوردن علاتک لطمه بول بوی کرد و کما به بول لدم حاصل شود و این بول لدم اگر در
 سوزنک مزین باشد نشویند از دامان علاتک لطمه بدین نوع کبرند که اخذ کنند سفر بید
 پاک و در قریات و جبهه و سفرنا در روی اناب بر کنند و بقطر فرمایند که در قافله روغن
 مزوج با اب مقطر کرد و صمغ شود و آنچه در روغن مانده را با باغ است پس از آن روغن را که در
 قابله در روی اب وجود است اخذ کرده بر دارند و چون خواهند صاف تر و بهتر باشند روغن
 مزوج با اب زاد و مرتبه نفیتر کرده و روغن اخذ کنند و از خواص غریبترین روغن است که
 پارچه که چسب کرد و چون بدین روغن بنمایند جذب نماید از چوب پارچه را و معادوم کرد
 بدون آنکه در رنگ پارچه تغییر دهد اما کیفیت او چون چهل قطره از او بنوشند و لا احسا
 کری در معده نموده و بنفشه سیرج شود و نفس بوی سفر کبرد و بول بوی بنفشه دهد و این
 روغن مستعمل است در بدن معوی و کم حنظل از او با زرد تخم حبه دود الخ و درم از برای
 مرض کلبه مزین و عرقا لسان و مفاسل مزین و اسهال که سبب مرض کبند بود و هم برای خرد
 نفت و نفخ بطن اطفال و شویج و پیوسته مزین و بعضی از حکماء منعش دانستند و در حقیقه
 شد بد که بنفشه ناماد صغیر شد و ضعف بدن عارض شد استعمال اشجاری و مقید است
 قدر شربین هم الی درمی در روز بود صفت قیرونی حبه و حج مفاسل مزین بکند صفا و
 جلی و در جبهه کافور یک جزء روغن سفرنا از ده جزء نظیر معمول است در تریب داده و بعضی
 بمرغ فرمایند صفت نسخه برای عرقا لسان بکند روغن علاتک لطمه سه درم با باغ زده
 نیم مرغ مخلوط نموده شازده درم عرقا لسان و هشت درم شربت فندک و کمی عطر بهار نارنج و
 سی قطره تعین انبون زعفرانی صافه نموده روز سه تا شش خوری بسته بوقت بنوشند
 صفت معجون برای رفع کرم بکند روغن سفر هشت درم با هشت مثقال غسل مزوج کرده
 شب هنگام خواب شب بکشانل بخوردند صفت حی که در سوزنک مزین منفتت بخشد

در ترفیقای و غیره

در ترفیقای سفر

در ترفیقای و غیره

ویرتریف ایمن منفش

بکند روغن سفوف چنان در دم بلبلان کجا هو چنان در دم زاج سناه سه در دم خطا ناکو بیده دو
 در دم با صغ عربی دو بیت حب ساخته روزه حب صبح و ده حب شام خوردند صفت دهنی که
 در جراحت عمیق سوختگی مستعمل است در جانی که بیم قانقرا با باشد بکند روغن سفوف کبک و روغن
 بزردک سفید هم جزء مخلوط هم نموده بکار برند اما را شام چنانچه ذکر شد جوی است که پس از آنکه
 سفر در فرج باقی ماند و این دوا در داخل بدن چندان مستعمل نیست ولی از خارج در تمام زنا بکار
 است و زرد و زعفران سده در جراحت صغری فایده نیست صفت هم او بکند روغن شام و موم از هر یک
 دوازده جزء دوازده کد اخسه و شانزده جزء روغن زیتون صاف نموده پس از مخلوط شدن صاف
 نموده بکار برند اما زفت و زرد و موم بود یکی رطب و دیگری پاپونیزه با بر مراند داخل بدن
 کم استعمال نمایند ولی استعمال او در ظاهر زیاد است خاصه در کجلی و بعضی امراض جلدی چون
 پی سوری یا ریش و زرد و تخم زخم و امثال او که در این امراض بکند روغن زیتون و روغن خردل را
 هم مخلوط نموده استعمال دارند و مسمی از او زیتون زیاد اند که در درم طحال و وجع سینه که از کرمی
 باشد و کوفتگی اضلاع بنایب مفید است صفت او بکند روغن زیتون و چهار جزء زینباج دوازده
 جزء موم چهار جزء روغن سیاه سه جزء روغن زیتون و اسب از هر یک در جزء دوازده محلول مخلوط
 کرده و بموضع محلول چسباند اما زفت رطب را بحد زنا و عفت است و در بعضی امراض جلدی
 و نیشدن با او بدین نوع که قدری از او داخل باب کرده که اب بوی زفت که بسیار مفید است
 افتاده و بجز به شد که بعضی از امراض جلدی بوی زیتون بکشد مگر بنویسد این نوع اب و بخورد
 برای وجع سینه مفید و هم خرج نفاست اما مصطکی گفته است که قوت او قویب است برای
 بدل می خواهد بود و در هر جوی که سفر مستعمل بود مصطکی جای او مستعمل است قدر شربش با
 دو مثقال بود اما هر چه شری است از سر و کلاه و تر و سر و کوهی نامند و مخصوص جیل است بکمای او
 سوزنی و مری دارد و مانند جوی بعد زفت که او را احباب الیوه گویند و این جنس از این شری است
 که مری بسیار و در او اهل اهل نامند و از هر مستعمل است شمر که مری جوی است و بدین جنس مستعمل
 مطبوخ او در امراض مشابه و کلبه مثانه و مفاصل و نفوس استغناء و در بعضی امراض جلدی چنانچه
 او مفید بود قدر شربش نادر و مثقال بود و بعضی از او زیتون داده اند که جهت نفوین معده و
 دفع بول بنایب مفید است صفت او بکند روغن زیتون و روغن زیتون دوازده جزء حباب الیوه که

ویرتریف ایمن

ویرتریف فنت

مسح زفت

ویرتریف مصطکی

ویرتریف مری

وین

ویرتریف ایمن

در عین ریخته بر آن چهارده روز صاف نموده فاد و شربت او یک کلاس کچال است نسخه برای مدرد
 استغناء بکند روغن زعفران و روغن کبک و روغن زیتون و روغن زیتون و روغن زیتون و روغن زیتون
 پس از دم صاف نموده بعد از سرد شدن بدن روغن زیتون را داخل نموده و در بناخت یک فاشق را جوی
 بنوشند اما اهل که عرقی شمر است و از او را از صوغ قوت بیشتر و روغن زیتون که کد بدین جنس
 در نولهوا توان بکار داشت و قوت او محض صراحت در دم و غسل و مستقیم بدن جنس در حلس طینت و
 کسالی که عادت بسط جنین دارند و وجع عظمی که حبه برودت هوا باشد بسیار مستعمل و مفید است
 قدر شربش چون مطبوخ او را دهند تا در دم و اگر بطور سفوف دهند تا با بندم بود و روغن زیتون
 باز داشتن زخم مشع در ابرج بکوانت صفت نسخه از برای او در رطب بکند روغن زیتون و روغن زیتون
 سیراب دم نموده پس از آن بکند روغن زیتون و قدری سفوف حبه طم اضافه نموده در سه روز خوردند نوع دیگر
 بکند روغن زیتون و درم زعفران و درم سنبل الطیب چنانچه درم زعفران و روغن زیتون و روغن زیتون
 مثقال جوهر در این صاف کرده در روز بنوشند اما روغن اهل بکند روغن زیتون و روغن زیتون و روغن زیتون
 جزء روغن چوشانند و اگر تا بستان بود چیزی همراه کنند و اگر در رشتان باشد که از نیش شرا را
 برداشته در مقام احتیاج قدری از او زیتون کشید در زخم مسح در ابرج اندازند که جلد بیاض
 کند و مانع آید از انباشت زخم را اما سفوف روغن صغری است غایب است که گاه زنا و گاه بیرون زنا همان
 قوه و از سواحل زنا بخورد و بعضی مخصوص به اب چشمه دانستند در هند و نشان در هر صورت زنجیر
 صفوات دیگر است زمانی فقر در خواص از معالج خود برسد بیان فرمود که من استعمال نکردم
 که تجربه را از او حاصل کرده باشم و چون در صورتات دیگر خواص از نشان معلوم بود و فقر بقدر
 قوه تجربه کرده بدین صفت پذیرا خسته و چون بنای این کتاب مجدا لله بحقیقت مطلب تجربیات است
 باغراق و اطباء سخن و کتاب برگردن جسد دوم از او به منفش دواهای معنی هستند بمقدار
 چنانچه تفصیل هر یک ذکر شد و از این جنس انهنون است بمقدار منسبه صفت نسخه که من منفش
 هم معرفت است بکند روغن خطمی سه سیرا انهنون بی یک خود در او حل نموده با صاف چهار مثقال شرب
 بنفشه با شرب خخاش روغن زیتون و چون انهنون را با او کورد با انهنون کند مری خوبی
 کرد برای جبران نافت زنا به و سرخچه و چون انهنون را با او کورد با انهنون کند مری خوبی
 وجود ایدر مری خوش رنگ که کرمس برمال نامند یعنی فرم معدنی و چون کورد او بکند روغن زیتون

ویرتریف اهل

روغن اهل

ویرتریف سفوف

ویرتریف انهنون و زعفران
 که انهنون فرم معدنی
 معدنی نامند

و نیز نفعی و سیر

خالص که در وقت لاف از قبل بزرگ و پنهان و غلطی در او شناخته باشند بجز بابت و تمام بخار
 بهترین بخار است برای صاحبان و هر چه در وقت بکی است مشروط بر اینکه چون از تمام خارج
 شوند سینه را بدهی ساده چون روغن با دام یا موم روغن معمول خوب کرده و بندهند و لباسهای سینه
 در پوشند که هوا بد و زنده و از آب بخ پر هم بر نمانند فصل چهارم از باب اول در ادویه مخرج
 بذاق است و این ادویه را کبونی است که با طعم معنی و خاییدن در دهان این باری از دهان خارج
 کرد و طبع این ادویه از این قرار هستند موم مصطکی و خلیل و خردل و پوست مار زبون و ریشه با بونه
 و تون که کم کسیدن و هم خاییدن از مخرج این همان بود چون در خارج براق غایب ناکون دین نشد
 لهذا این ادویه را مستعملی دارند و این عمل را ترک کرده اند ولی اصل با بونه خاییدن و در کدو
 زافا بد کند و معضنه از در دست موده اند که برای شکستن و بیج دندان سودمند است صفت و کبونی
 دیش با بونه در جز عرف در انبیه مخرج ریشه را کوبیده در عرف بجنه پس از بخار در روز صاف
 موده و هنگام مخرج بد و معضنه و مانده و باید دانست که بعضی ادویه باشند که از خوردن ایشان
 اب زیاد از دهان خارج چون در قه بنامیه و املاح ذمیه وید و در هند و شان درخت
 موسوم به تامبول و سلاخی که هر دو اسم یکدخت بودند و بجز به با فته اند که اصل آن درخت و ثمر آن
 بجز در مخرج بزرگ هستند که چون کبونی از آنها بخار بداید فراوانی از دهان خارج کرد فصل
 پنجم از باب اول در بیان ادویه معطر است بدانکه از شان این ادویه است که چون بد و تون
 نمایند عطسه زیاد آورده و بواسطه عطسه مبلدم از دماغ و راس چشم منصرف کرد لهذا معطر
 حسنه است در زلزله مزمن چشم و صلاخ مزمن و در وجهه و این ادویه از این قرار بودند اول خشک
 خالص که نسوق و معطر است دریم فند با کلس بدین نوع بکشد کلید که کندم فند روی بکشد
 درم شایسته تا مخلوط شده نسوق و نمایند سیم فند با کلس مچک و با کلس و با با باد در صوبه و
 بود و امثال آن و این معطر معطر است و از جیب آنها قوی و تون و از معنوی و فرجه است
 و چنین که فصل هر دو در کشد و در این نوع کندی را کوبیده استعمالی نمایند که معطر شد یک
 است و غالباً در مدهوش سکنه و امثال آن معالجی کند و معطر دیگر است موسوم به نغبه از
 معطر و غیر معطر و یک قسم دیگر است که از ماز چولی بند را در کدو و بسیارند است و نوع دیگر است
 که از اسامبول آورند و نغبه نغبه نامند و او بسیار معطر و بکند و اگر می از مردم به نغبه

در ادویه مخرج که سیاه لک

و نیز نفعی و سیر

در ادویه معطر که اسیر کونید

عادت

و نیز نفعی و سیر

عادت دارند و می کوبند لذتی که مردم از غلبان می برند از نغبه ظاهر کرد و عادت با
 بسیار خوب است فصل ششم از باب اول در ادویه جات مد و بول بدانکه ادویه مکه
 عبارت از دانه های هستند که از کبیت ایشان است که خون زاید بکشد و رساند و کلیه عملشان است که
 دم طارده بخورد و اغفل به بول نماید چنانچه تفصیل و در شرح مستور است و چون این ادویه را از قد
 شربت بدین استعمال نمایند بقدری دم دارد کلیه کرد که کلیه از بند بلان خارج کرد و در دهان خون
 بچسبند و دفع کند لهذا این ادویه استعمال است در استسقاء و نفوس و اوجاع مفاصل و سکنه کبد و
 کلیه و این ادویه از این قرار بود طرطرس که قلیاب و نظرون و شوه و دوتال و تون و بسیار فصل
 و سورنجان و مارچوبه و ذراعی و زرشکهای معدنی و طرطریات دم چنین و نشید زانیا و مایه
 اب هند و انز و مالم لیسر مسکه که ذکر شد و اب سرد با فراط خاصه بی که هوای سینه کین دار و اما
 طرطریات که از شراب حد شود که مفضل ایشان کردیم قدر شربت برای او در ادویه بول بلانی
 دو مقدار است اما سرکه قلیاب که بفرانسه است در پستان نامند طرطریات را او بکشد قلیاب
 و بقدری سرکه در او بریزند که از جوش افتاده و جات و هوای او تمام شود پس از آن بخار از بلانی
 رطوبت و از خارج کرده تا خشک شود و این سرکه قلیاب باید دانست که از نغبت را اگر خواهند که
 نکاه و از جذب رطوبت از هوا موده و فاسد کرد و بجهت نکاه شدن با بد را در ادویه مفا
 کلاب در بسته کرده و در او را محکم بپزند قدر شربت چون خشک باشد هم درم و اگر مخلوط
 بکند درم الی چهار درم است و چون این دو را مد و منج است لهذا استعمال است در وجع مفاصل
 سکنه بکند و نفوس مفاصل کلیه و این دو را ترکیب نمایند با عنصل و سورنجان و جباله و اگر
 با املاح ترکیب کنند بی اثر و خواص نماید صفت نسخه بکشد در دوتال ده کندم در چهل درم اب
 و سه درم سرکه قلیاب مخلوط و چهار درم شربت دوتال اضافه موده در بکر در بد فعات بنشیند
 صفت نسخه منج از برای تحلیل درم غله های بطن بکشد سرکه قلیاب مخلوط درم اب کانی
 درم چائی با دانه شازده درم نغین و بوند بکند درم مخلوط هم موده در بکر در بد فعات
 بنشیند نسخه برای فقر بکشد قلیاب مصفی بکند درم بقدری سرکه در او بریزند تا جوش او تمام
 پس از آن چهل درم چائی نضاع و چهار مقدار عرق عروضا موده در بکر در بد فعات بنشیند اما
 نظرون و شوه و این درمک چون از ادویه قلیابی باشند لهذا در آن بجهت ذکر آنها را خوا

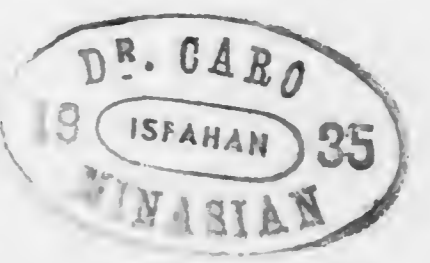
در ادویه مخرج که سیاه لک

و نیز نفعی و سیر

در تریب و تریب

مورد اما در بنال بنا نیست محذره غالباً از جناب سرد سپر خرد و کل او برود قسم بود یکی سفید
 و دیگری از قوای و در بنال بن و با چینه های فرنگشان محض کل او نماشاد با دیکار برود و
 کلاکت دانه نامند و کلنهای او مانند کلامی بیکار چنانست که در اندرون او بیخ خط ظاهر است
 اوزان او بد طعم و موردت خارش کل و تریب و از قوای او را قوت بیشتر است و مستعمل است بربا
 که اثر و کیفیت او مخصوص قلب و شراثر است علامات مضموم او صداع و دوام و سرد خونیست
 حکم در کلوبا نوع و اختلاف بصر قلب در حرکت بدن چنانست که در امراض قلب که در بار طبع
 کند مشروط به آنکه قلب دم همراه با کلیل در امراض قلبان اطفال و در وقت لدم و در جن
 سل و در خون ساربان خرد در استفاء که حمله مرض قلب باشد و در غی از او تریب داده اند که
 در استفاء بنا در معده است قدر شریکش چون تازه بود و کندم و چون گهنه باشد تا نیم مثقال
 و در استفاء ده کندم مانده چای دم کرده استعمال فرمایند صفت نسخه برای امراض قلبان اطفال
 بگردند در بنال دو کندم کل چنان کندم با فندکست نمک نموده در دو روز و در طبخ خرد استند
 نسخه دیگر حبه استفاء و نشاء لدم بگردند در بنال ده کندم در جمل دم اب چون چای دم نموده
 با خاضه درازده خورد شور در بیک روزید فعات نوشند نوع دیگر جهت استفاء بگردند در بنال
 و پیاز عنصل از هر یک سه خورد روزی نوبت با کون هشت قطره اجزا مخلوط بهم کرده بدست حباب
 روز چهارم خوردند نسخه دیگر از برای نفس لدم بگردند در بنال ده کندم در جمل دم اب دم نموده
 با خاضه شش درم شربت خیار در بیک روزید فعات نوشند صفت دم در بنال از برای استفاء
 و تحلیل غده های بطری است که در روی شکم نه هین و فاما بگردند در بنال بگردم و نیم روغن
 هشت درم با هم سلاطه کرده و بیکار دارند اما توتون کبابست مرفوف با فوفه بخورد که خسته
 از بنکد بنا بر خواست و غالباً امراک و لعراک در چوبی کرده مانند غلبان بنیادی که می کشند و
 جوهری از او اخذ کرده اند موسوم به بنی کسین و از شدت فوفه بخورد که در اوست استعمال شود
 خود توتون مستعمل است در استفاء و ضیق النفس و ضعیف و حبل البول و حنّه و در فوفه مخنون
 برای رجعت او دم در فوفه بن و مکه و شش سکنه با منفعت و محرک است و شش بن و بکلی برای
 اب بطبوخ و دفع کل مجتهد قدر شریکش برای چنان خورد است صفت نسخه دیگر بگردن توتون و
 کل فند از هر یک بگردم پنجاه حبه نموده روز سه خوردند و برای حنّه در عرق بنی یا مدهوس

در تریب و تریب



روغن در بنال

در تریب و تریب

بگردم

در تریب و تریب

بهم درم او را در چهار بنال طبع نموده سحخته کعبه و زدن اما پیاز عنصل که بفرایند یکدیگر
 گویند پیاز بنیست محض طبعی شکل که از سواحل در بنال و مکانهای گرم خرد با فوفه مدوه و منفذ اطراف او
 موردت تریب و قوی و امثال و بول لدم و درم معن و امثال است مستعمل است در صا جان استفاء
 که ضعفه لبینه باشند و قوی تر کب کرده با سرکه طلیان و طریط و در بعضی امراض موروث است
 و هم خشک است و تراوا استعمال کنند و خشک شده او قوی است قدر شریکش از خشک شد بنک
 و ربط او را با بیخ خود توان داد و از پیاز عنصل تریب داده اند سرکه و سکنجین و صابون صفت
 سرکه او بگردند عنصل خشک با نمزده جزء سرکه مقطر کنند و در شش جزء عرق در آنست هشت جزء اجزا
 بهم مخلوط نموده بدن نوع که بنده عنصل را گویند در سرکه و حنّه در محلی که نهاده پس از آنست
 چهار ساعت او را صاف نموده بگذارند تا در دواوه نشین کرد و در محله اضاف نموده و عرق را
 با او نمایند قدر شریکش بگردم الی بگردم و نیم بود اما سکنجین عنصل را صفت این بود بگردند
 عسل سه پند سرکه عنصل یک پند و سه ربع در ظرفی کرده با شش مایه بقوام او زدن قدر
 شریکش یک لی در درم است و پند هشتاد مثقال بود و این را از آن فرنگان است و این
 دوا مستعمل است در سینه اطفال و خنقا فاشان ولی قدر شریکش در طفل نیم درم و این
 درم است موافق مرقط حبیب خادق و چون از شریکین در استفاء این دوا استعمال نیابد
 نمود و چون در آلات بول علی بدید این چون سلس البول امثال آن کافور بخورد است صفت
 نسخه برای مرض استفاء بگردند عنصل کوبیده و در فوفه و کوبیده نیم درم فندک در روغن
 گذارده باشند و روغن را بخورد کشیده باشد در درم همه را سانس شش قسمت نماید روز
 قسمت در سه وقت بخورد نوع دیگر بگردند عنصل کوبیده سه خورد شور و حباب لعرق در
 از هر یک بگردم مخلوط بهم نموده سه قسمت کنند و در سه قسمت در سه وقت خوردند نسخه دیگر
 برای مسلسی است بگردند قلیان بصفی بگردم بقدری سرکه عنصل در او زدن که از جوش
 بپزند پس از آن چهل هشت درم چای عرق و سه مثقال طریط و هشت درم سکنجین عنصل
 نموده هر دو ساعت یک فاشان خوردی بخورند که در دو روز صرف کرده باشند صفت
 عنصل دو سه پیاز عنصل تا آن را با قلیان بصفی بگردند تا بکسان شود پس از آن یک نوع
 از ادهان آنچه خواهند در او مخلوط کرده و از آن بر دارند و این صابون مستعمل است در

سرکه عنصل

سکنجین عنصل

در تریب و تریب

صابون عنصل

در ترفیحات و در پیر تریول

تریف سورجان صلابتی که از پنج روزم باشد و با بد او را در روی پهای کشید بموضع معلول بنهند اما سورجان
 و جوهر از سورجان
 می کشند و گویند که
 و کالشیکم
 بیخ نباتت مسد بر لونا بهیض کلهای ان نباتت مقصد رنگ دیک شدن ما از درد و سفید و
 بنفش و ابتداء این نباتت کل کنند بعد ریش بند و موسم کل او در پنا تراست و در بهار اصل او در
 زمین یافت شود و در مکان سورجان را بد زاید گویند بهیضی که بیانشد و استعمال شود خیم
 بیخ او در وقت پیشتر بود و در ایران خیم او چندان استعمال نیست و زیاده از قدر شربش مضر
 فی وائمهال و بول لدم است و چون این نبات در مرغ حیوانات باشد و بخورند بول لدم پیدا
 کنند و این دو استعمال است در وجع مفاصل مزمن و نفوس قد و شربش از خیم او در خوردن و از بیخ او
 که سورجان باشد تا به خوراکت ولی سورجان بزبان نا نا در مغز او کند و حقیقت در کف زدن
 سبب اول مشاهده بود که در مغز او خورده بود و دیگر مشاهده نکرد و در سورجان
 تربت هند نغین و سرکه و شراب و سکنجبین مانعین او بدین نوع بود بیکرند خیم سورجان
 بیخ جزه عرق بیت و چهار جزه خیم را گویند در عرق ریحنه چهار جزه در در علی کریم هند کس از ان
 صاف نموده بکار دارند قدر شربت این نغین بیستالی سی قطره در روز بود اما شراب سورجان
 صفت است که بیکرند خیم سورجان دو جزه شراب خوب شازده جزه مانعین نغین و مخلوط کرده
 ده روز در علی کریم نهاده پس از ان صاف نموده بکار دارند قدر شربش چون نغین است اما
 سرکه سورجان بهین نوع بیانند که بیکرند خیم سورجان را در شازده جزه سرکه ریحنه هشت روز
 در علی کریم نهاده پس از ان صاف نموده و بیکرند عرق دوانه با خاصه نموده بکار دارند قدر شربش
 بهم درم الی در درم در روز بود اما سکنجبین سورجان صفت است و اینست که بیکرند خیم سورجان را
 در شازده جزه سرکه ریحنه سه روز بخشد پس از ان صاف نموده بیت و چهار جزه عسل صفتی
 اضافه نموده با نش ملام چند جوشی داده بکار بندند قدر شربش از بیکرند درم الی در درم در روز
 صفت نخته برای مرض نفوس بیکرند شراب سورجان هشتاد درم نغین امون بنه دم مخلوط کرده
 بود قطره او را در بکره زبده دفعه بنوشند که هر وقت سی قطره باشد نخته دیگر برای مفاصل
 نفوس بیکرند قلیان بعضی بیکرند و بعد می سرکه سورجان در او بریزند که از جوشش نشانی
 از ان چهل هشتاد درم مطبوخ ما در حبه اضافه نموده در بکره زبده فغان و نشاند و صفا سورجان
 با سوپ با نالا در وجع مفاصل سودمند است انشاء الله اما ما در حبه که ملیون نامند جلی و

تریف سورجان
 تعین سورجان
 شراب سورجان
 سرکه سورجان
 سکنجبین سورجان
 در ترفیحات و در پیر تریول

در ترفیحات و در پیر تریول

در ترفیحات و در پیر تریول

سرکه در پیر

نغین در پیر

بستانی بود و جلی او را طم خون ا قوی از نباتانی است و میزبولک چنانچه بوی که بد و دفع شود
 حضرت است و او را ما نشد و بواسطه اخل شود با جات چینه بنوشند و یا آنکه مانند شربت ریوس
 تربت هند و انما مخورشها از و قیر دیک که تربت داده اند و بودانی درشت نموده اند
 اما از پیراج که بزکی لا کلنک و بقرا نشسته زید نامند جوانندت بعد از مکسی بارنگ کبیر ملون
 و سپاه و قیر او هم بافت شود و این نوع در ایران بود و عا لبا در کسدم زار است و خیلی سینه بسین
 است و بعد از زینور پس بد بود و بعضی قابل شباهت میسرحتی و با خطوط زرد بود و نقطه ها
 سپاه دارد و در زنگنه ان که زینبها در درختان زبان کجست و با سرفرنگی نشند و بگاه نام
 پارچه بزکی را اوده با بی که مخلوط با سرکه باشند نموده و در زیر آنها گرفته درختان را بچسبند
 که از جوانان در ان پارچه بریزند پس از ان بیخ ان پارچه را بسته بیا و برزند تا بریزند تا آنکه
 بدان پارچه در دو کو که در هند کس از خشکیدن در شیشه نموده که همان او کس او باشد
 شیشه دیگر پارچه از سرکه نموده در میان ان شیشه نشاند در شیشه اولش را حکم بکنند
 که بواسطه راجه سرکه فاسد نکند و نکون کرم در ایشان نشود و اگر قدری جیره در شیشه
 م نافع است فساد و کزد و زوا و در پیراج از جمله سم قتل است و هم انظار مفرح جلد و اثر او
 الان نشانی و کلیه لهذا چون از قدر شربش زیاد تر خورد مورث فی وائمهال و وجع شکم
 و بول لدم و مزه موس کشه هلاک سازد مصلح او کا نور وضع عرقی است و این دو استعمال است
 در ضعف الان نسا سل چون ضعف مشانه و بانه و هم در سوزنک مزمن و انشاء و ملذذ مع سک
 خاروم مستعمل است در بعضی امراض جلدی چون پی سری با زین جدام قدر شربش ریح کند
 و ملاحظه بناد کند پی توان داد و از در پیراج تربت داده اند سرکه و تعین و دروغ و مشیح
 ساده و مرکب اما سرکه در پیراج بیکرند در پیراج کو پیکه دو جزه سرکه اصلی شازده جزه در پیراج
 زاید سرکه ریحنه هشتاد درم در علی کریم نهاده پس از ان صاف نموده بکار برزند و این دو استعمال
 است در زخمهای که در خوردت بودند که با بد با فله مود و انما با لند و چون این دوا را با بدیه
 جلد ما لند حرت بهم رسانند و کاهی هم طاول او در دم حبت مؤشع محاسن و سربند است اما
 نغین در پیراج و حکم کو لو که فرانسوی که از محول حکماء فرانسوه و مقیم ایران و حکم با شتی خا
 اعلم حضرت افدس شهر باری روح الما این فدا بود سهوا ایچای عرق مسکه استیکافی از این نغین

و کتف ای و مایه نوبل

خورد و در سه ساعت از شب در سبزه ان طهارت و در طلوع بجز با مال احتیاط شناخت و
 صفت او اینست بگرد زار و در دم در صد و هشتاد درم عرف در اشته و بخت در روز در
 محلی گرم بناده پس از آن صاف نموده بکار در اندک در شربش در قطره الی جهت قطره در بکر در
 که داخل بشیر با دام مصنوعی که بفضل او گذشت نموده صرف کنند صفت نسخه برای روزنات
 بشیر با دام مصنوعی سه سیر بقیعین در زار و سه قطره مخلوط نموده موافق تصرف طباطباق در
 روز تا در روز بنوشند اما دروغ زار و این روغن استعمال است بجهت باز داشتن جراحه چون
 جراحت مشیم و غیره چون روغن ابل که ذکر یافت صفت دیگر بگرد زار و یک درم و سی در
 دم اب جوش در روی و بخت پس از درازده ساعت صاف نموده و سی در دم روغن خام و
 هشت درم بقر سفید پاک همراه کرده با نس ملام نامت و زار و این سازند پس از آن از آن شرب
 کر نشه بکار بنوشند اما مشیم ساد زار و این بود بگرد زار و درازده جزء موم درازده جزء
 سفر سفید چهار جزء روغن کوسند درازده جزء اجزا اسوای زار و این با شرب مخلوط کنند
 انگاه از آن شرب داشته به هشتاد تا کی سرد شود بگرد زار و این را که بید مخلوط و مزج با آنها
 نمایند زیرا که اگر در زمان که گرم است و در زار و این را که بید مخلوط کنند فو از این که در زمان
 مشیم استعمال است برای انصراف دم از عضوی که نخواهند ناده کند چون عمل داغ و جوش و اکثر
 استعمال است در امر چشم که در خلف گوش حسابا نند طراست اما او اینست که تقدیر می کند
 خواهند بدان شکل از پمماج تا از ک قطعه برداشته و از این مشیم بپا لایند و بجز عضو که خواهد
 با لایند فصد و فونکان در نسخه که بد و اخانه بی برند شکل مشیم با فلامی بنوشند و در فاعل
 این مشیم پس از شش ساعت طاول در جلد بیاورد و چون گفته کرد در وقت شبانه روز که
 بر فصد مورت طاول کرد پس از بر ز طاول او را با فنجی چند و اگر خواهند که او را در چند
 خارج سازند روغن زار و این را در اول روز بدان زخم بپا لایند که خواهد انشا انشا
 من تولید کند و اگر ضرور نباشد پس از چندین طاول حال خود بگذارد که زخم خشک می
 کرد و اما مشیم زار و این مرکب و این مشیم نهد در فاید و خواص چون مشیم مند کور است در
 او نیز همان نوع است مگر آنکه این نوع اقوی از اولی است صفت او دیگرند سفر سفید
 چهار جزء موم بگرد زار و بخار نیم جزء خردک فلفل سیاه از هر یک ربع جزء دراز

روغن زار و این

مشیم ساد زار و این

مشیم مرکب زار و این

و کتف ای و مایه نوبل

چهار جزء ابتدا سفر موم و وقت را با شرب حل کنند و مزج نمایند پس بجهت اجزا مخلوط کرد
 انگاه از آن شرب درازند تا قدری سرد شود و زار و این را با آنها مخلوط فرمائید و باید دانست که
 اگر زار و این را در سخی و سلاطنت و هفتم نغمه نموده باشند مشیم که قوت خواهد بود و چون خواهد
 با مرجه بزرگی از مشیم زار و این در عضوی حسابا نند که مجا در آلات ناسل بود تا در وقت قلب یا شد
 ناید قدری کاخوز از مفرک سید در روی مشیم ناسید بعضی بر نهند بناده و مورت بول لدم حنف
 قلب کرد صفت نسخه برای ملانوع سگ خار بگرد زار و این که بید درازده کندم خنک کلس
 بنام درم حوب درم ساسید مخلوط نموده درازده قسمت کنند روزی دو قسمت در روز وقت
 خوزند نسخه دیگر برای مرض استسقاء بگرد زار و این کتف بپا از عضل خشک بگرد در دراز
 با م سخی و سلاطنت نموده شصت حبت ناسید روز شصت حبت سب فرمائید نسخه دیگر برای نفوس یا
 و سستی ناسید بگرد زار و این کتف خود کافور دو خود با م مزج و مخلوط کرده درازده حبت
 روز و الی سده حبت سب ناسید نسخه دیگر برای سوزنات مزین بگرد زار و این مشیم خود دانست
 هشتاد درم مخلوط بهم نموده کی فصد اضافه نموده و این درازده حبت موم سب فرمائید و فوج
 دیگر برای سوزنات بسیار مزین بگرد زار و این کتف بپا و کتف و کتف و کتف و کتف و کتف و کتف
 مرغ حل نموده و چهار هشت درم عرف نضاع و یک درم نضاع زار و این اضافه نموده چهار با هشت
 بود بنوشند نوع دیگر هجده سوزنات مزین بگرد زار و این کتف بپا و کتف و کتف و کتف و کتف و کتف
 یک درم مخلوط بهم نموده روزی قطره بنوشند و انداختن قطره از مشیم زار و این در نخد قاطع
 مد سوزنات و زار و این است اما ترشهای معدنی و اطریزیک چون فریاب دوائی مخصوصی است
 لهذا مفصلا در بحث خود ستان بیان خواهیم نمود انشاء الله تعالی فصل هفتم که از
 با سار و درازده مرفق بدان که از تبه معرف او تبه باشد که از سیدل نهارق زبانی
 از بدن خارج کرد و اکثری امراض از این نابت رفع کردند لهذا این دو تبه استعمال شود و
 جهت رفع هنج و اما می که بگرد زار و این کتف بپا ناسید چون ناسر جلد سببان
 جدی و ستر هنج و اما لایان و دیگر در زکاب بینی و ستر مازده کی عام و کم در مفصل و نغز
 او تبه هر چند قسم بود و آن اشياء نایع طار با الفلک با لغوه چون طانی و فنداق و بیج
 شراب میخک و زار و این در سبب نوسا در و املاح نوسا دری و کتف با و سبب انهموز

نسخ زار و این

در ادر و موم معرق که
و یا قر قیق لوبیه

در تعریف آبی معرف

فی بنفله امر منضمه و ایضا مرکب از فند و انجون و اطراف صفت چنان طبع بعضی از ادویه معطره و غیره
 اینهون معرف اناجانی که معین است چون چند نجان که ما کرده نوشتند عرق و در وقت داغ م معلوم
 است که اب را جو شایند در روی فند و رخنه بگری چند نجان بنوشند ولی بی عبارت است از
 وقت و عرف و ایله و پوست نارنج بدین نحو که ابتدا چای را با پوست نارنج دم کرده پس از آن در
 نجان رخنه فند و ایله و عرف بدواضا فند نمایند و بگری بنوشند و این ترکیب برای سرمازده و
 زخم کام بلخی که چای باشد مفید خواهد بود اما شرا صحت و در این چنان بود که حجت و در این چنان
 در شراب مانده چای دم کرده بنوشند با صفا فند اما از شاد که تفصیل تعریف بیان شد
 باقراده او را برای تعریف که استعمال فرمایند مگر ترکیبان او را اما استعمال خود شاد بدین
 بود که بیخ خود بنوشد در زرد مطبوخ یکی از ادویه معطره حل نموده که ما کرده نوشتند اما ترکیب
 بنوشد در از هم نیکوتر برای تعریف این ترکیب بود که موسوم است به استمانیا یعنی سرکه بنوشد
 طرز ساختن او بگری بنوشد که در ادویه قلبانی خواهد آمد انشاء الله تعالی و بعد از
 سرکه در او ریخته که چون کاغذ فرمز در او بنهند رنگ او تغییر نماید و این روش برای سی مقال است
 سنگین تر با حق معرفه و مدد قدر شربش بگذرد ای در دم است و استعمال است در اوجاق مفاصل
 و نفیس صفت نخه بگری که فطی که صمان نیز نامند که بنفشه چار دم کرده سرکه بنوشد و پس از
 هشت درم رباطی و هشت درم سرکه بنوشد و در هضم انبهون فی صفا نموده در چهار روز
 بنوشند و این نخه موسوم است به اسپری میزدند یعنی جوهر میزدند بنا منحصی از اهل شام که مختص
 شد و این نخه معرفت بسیار نافع بود و می است نخه دیگر بگری که سرکه بنوشد در هشت درم شراب
 که در انبهون ذکر شد بگذرد مخلوط بهم نموده در هشت روز بنوشند و ترکیبات بنوشد در هفت
 این بود که ادویه صندلیج است و در آن صفت خواهد آمد انشاء الله تعالی اما انبهون مفید است
 منضمه رجهه تعریف بدین نوع استعمال شود که بگری که در کرم شیخ نامند در مقدار دو سه
 اب دم نموده و صاف کرده هم کدم انبهون و هفت مثقال رباطی اضافه نموده در بگری که در دنیا
 بنوشند و این نخه چون نخین در بدن می نماید لهذا بفرمانست که اگر خواهند در او احرصی خواهد
 معرفت بکار در از ان در با باشد و انبهون طلانی و فرمز معنی که از ترکیبان انبهون است
 جهت تعریف نیز همین منوال استعمال توان نمود اما ترکیب بیک با انجون و فند و این معرفت از

در تعریف بیخ

تعریف سرکه بنوشد

معرف از انبهون

در تعریف کرد در

اطراف

در تعریف آبی معرف

اخر اغاث حکمی است موسوم به دور که هنوز باسم آن حکیم او را بود در زمانه بعضی که در وصف
 او بگری نماند انبهون بگری ایضا است جزء فند است جزء اجزا را نام سلا به و سحر بلخ نموده در شیشه نجا
 نگاه دارند قدر شربش برای تعریف در روزی که دم الی نامزده کدم است که بد فعات با بد
 اما اطراف است طرز ساختن او بگری که نظر در دوازده جزء عرف و فند است ده جزء در قوع این
 نموده بقطر نمایند و مقطر او را می کند که در است که بیست چای در طریقی است از آن بگری بسیار معطر
 و در خوردن او در همان خلک شود و بزودی جزء هوا شود و بعد از آن حرارت مشغول بود قدر شربش
 بی ای جمل نظره در روز بود و بسیار معرف خوبی است برای امراض عمومی چون مطبوعه و غیره که در
 او احراب امراض خلی مفید است استعمال این در صفت نخه بگری که در اطراف است بگذرد استمانیا
 و بهار نارنج از هر یک هشت درم اجزا را مخلوط بهم نموده در چهار روز بد فعات بنوشند و خواص
 این در ادویه که در ادویه منعشه خواهد آمد انشاء الله تعالی اما ادویه معطره که طبع استمانیا
 در تعریف معین است اول از انبهون فطی که صمان نامند بنا نیست که کالهای او مفید چون کل بود
 و نما و چون جوی بلون بقی که از سوزن دست بدودت را بنفش و فرزند چون انا او را زان
 بنان مستعمل است کل او نما و کل او را چون چای دم نموده بنوشد که در کشت و صرف می کند و غیر
 او را جو شایند و با فند قوام افردد رب سازند قدر شربت رب و نا بگری قدر شربت کل ادویه
 مثقال بود و نکند کل او با با بونه و اسطوخودوس و ربک نفع دارد با فلا در حرح محلل حویله
 و دیگر است عا که بفرانسه تیسل گویند و انبجری است شبه بنا وزن او را فی وضویری شکل
 و کل او معطر فند و شربش مفید است که چون چای دم کرده بنوشند و مستعمل است کل او در بگری
 بنا نیست که در با مسکومید نامند صند زری شناختی او از بسیار و بگری روید و کلهای او را
 معطر است و جهت تعریف دو سه مثقال از کل او دم کرده بکار دارند و این سرد و از ادویه معطر
 محصر تعریف است و بنا فی بنانات معطره چون از خنبر ادویه منعشه می باشند لهذا در فصل
 ادویه منعشه بگری که آنها خواهد برداخت و کا خود و بیخ نیز از جمله ادویه است که تعریف می کند
 و بی چون از جمله دواهای عالی منعشه و محرکه هستند در اینجا ذکر خواهد شد اما انبهون معرف
 که بفرانسه انبهون و با فرنیست گویند طرز ساختن او اینست که بونه را در آن نموده بدستند
 فرمز که در آن وقت در آن بونه انبهون خالص که با عرق با الساوی کوبند باشند بپاشند از

در تعریف اطراف است

در تعریف فطی

در تعریف اغان

در بیان ساختن انبهون

در تعریف ای و به برین

علی صمدی خاص می شود بقدری در بونه بیاشند که از صدا بیفتند از زمان او را از بونه ذکر
 آوردند و با این چو شانه انداخته خردی او با بدجل شود و آنچه جل نکرد و اینهون معرفت که با بد
 بعد از آن نشین شدن کوفه خشک است و بکار دارند قدرش بیشتر می آید بیخ کدم است که در یک
 روز بعد فعات بر این چو شانه و چینی میباشند این دوا در جانات بونه که متصل است و صدای
 و اعلاء همراه است و این نوع بونه را فقیر ذکر که میراث فارسی کرمان زیاد و پاک و اکثری از طبایع مطبوعه
 تیز هستند و حکای این دوا را خیلی مفید از یاد خدا باشند اند چنانچه در صد سال قبل از این حکمی بود
 به نسبت از اهالی انگلیس که متوطن هندوستان بودند و از این دوا در این مرض هر چهار ساعت شش کدم می
 دادند و در بعضی چون می بردند مقدار از او کمتری کرد و این فخره از احوال است در کمره شش
 در این مرض مشکله ششم از باب اول در او به مدد طشت و این دویه را امری است مخصوص به خشک
 مخاطی رحم که از خوردن ایشان دم مبل جرم میوز و جربان ناید و این دویه مستعمل است در جرب طشت که بلند
 دم همراه بود زیرا که لازمه فلت دم همراه جرب طشت است و چون از مرض بواسطه فلت دم نباشد باید مقویا
 استعمال بود که خون در بدن زیاد شود و او به مدد طشت از این قرار بوند اهل و حرمین و صبر زرد و
 عصانه و بوند که مفصلا این چهار دویه را بیان کردیم و چون خواهند استعمال نمایند باید ترکیب
 کنند با دویه مدد دیگر و مفردا به سودی نه بخشد و در بکرات سداب را ناس افزوده و دوا
 و املاح حله بدی و سکه که گفته اند می باشد و امثال سداب بنایند معروف با بوی بسیار
 گرچه که اثر او در دم کم است مثل است ترک او در احتیاط و رحم و جرب طشت و به شمعانی این ترک
 برای این مرض کفایت می کند بلکه در استعمال سایر دویه مدد طشت باید چنانی از ترک سداب
 معورن قرار گیرد تا بزرگی ناید و به مؤثر قدر شربت او سله لی چهاره مثال بود که مانند چانی
 دم کرده می نوشند و هم چنان از مطبوخ برك سداب دفع قویج و دفع شکم اطفال است اما ناسر بسته
 بنایند معروف که در صنایع زیاد مستعمل است و ان نبات می تواند بخوردی خود رو بد و چون چو
 را نند به بدن گیاه نمایند استخوانهای او فرور کرد و بعضی از حکماء در این زمان استعمال نوده اند
 و سودی نه بخشد و حال چینه او را رطبت مستعمل است قدرش بیشتر دوالی سه مثقال بود اما
 افزون که فضیل او در دویه منقشه بیان شد و افزوده را در صورتی چینه او را رطبت استعمال
 کنند که جرب او بواسطه احتیاطی رحم بود زیرا که از او به صدای بیخ محسوب کرد اما بومادان

در او به مدد طشت که امینا لک کونیه

در تعریف سداب

در تعریف ناس

در تعریف بونا دوان

در این

در تعریف ای و به برین

و این نبات از جمله دویه است که در طبایع بنایان جز محسوب کرد و کما هیست معروف و مستعمل
 کل او در بدن خیلی منفعت کرده و صبر مکرر استعمال میوز و امیدین قسم که در مفاصل کل او را سداب
 از بنا مرجه بیرون میوز با غسل مخلوط کرده بنوشند برای دفع کرم جرب است و برای ادرار طشت با بد
 مانند چانی دم کرده بنوشند و وقت این دوا بهتر که از سداب بود هم ناسداب ترکیب توان نمود اما
 املاح حله بد کل او در جرب طشت مستعمل است مگر زاج سیاه بواسطه فوه قابضه که از او در جربان ادرار
 تقویت مزاج می نمایند از فضل مقویات به فضیل بیان خواهند شده اما سکه که بکنه بکنه از
 کدم است که بظهور رسد در سالی که نار از زیاد نازد با اب زیاد بد و دهند که اثر طوبی بعضی از
 ان کدم مانند آنکه زنگ خوردن باشد زیاد کرد و در مکانهای مرطوب که دائما این روی رود اگر
 کدم بکارند در میان کدم امکان نهند زیاد یافت کرد و او کدم است سیاه و از سایر کدم خیلی
 بلند تر و در سالی که این کدم زیاد داخل کند نهایی دیگر یافت شود زان جمله در انسان زیاد فقط
 کند و در آن فلی سداب کدم و بهین جانات بی جان بود و او را ناس ناس در دوی مخصوص است که در
 انشا و جین و صبح خوردن رحم و بدین سبب در وقتی که طفل بستر متولد می گردد دوی بسیار عالی
 بجهت امداد رحم در زمانی که خروج جنت بطول انجامد و هم در زمانی که طفل وجنت خارج شده
 رحم صحیح می شود و چون زیاد خارج می گردد و هم مستعمل است در جرب طشت و دفع در این کتاب ذکر
 شد که اگر او به هشتند که چون از خوردن آنها در حال هضم مرضی پیدا شود همان مرض چون بکنی
 گردان و دفع می نمایند و همین جهت است که این کدم را در دفع استعمال کرده اند و سودی نه بخشد
 و گاهی هم به نیت جمول در نقشا لدم منفعت حسینی و سددم نموده است قدرش بیشتر از سداب است
 چنانچه اگر برای خروج جنت و جین بود هر نیم ساعت بعد که رسد بخورد دهند که با فند سداب بجا
 دارند که بقاعه دوزم به سیم تولد شود و چون در نقشا لدم و فلی خواهند استعمال نمایند در
 دوز سه غوا استعمال کنند در سه مرتبه و لجه او نیز بکوانت بدن نوع بکنند سکه که گفته اند که کندی
 مسقط باشد لدم و بکوبند و در سه سداب دم نموده صاف نموده و در سه روزی مسقط را
 جهت نقشا لدم بکوانت و این کدم در هر مکان چنان کدم یافت شود همین را در دار و در حضور
 میکان و علی بنیت و هم چنان است ذرت و برنج و بی فوه ایشان از کدم که خواهند بود اما بوی
 که بورد می نمایند و این طبع مرکب است از نظرون و زنجی و زیاد از جلد خود از بعضی جنبهها

در تعریف کدم مسقط

در تعریف بونا دوان

در ترکیب و کاربرد منجمله

استحاجی که چوه زباد در خوردن صرف کرد باشند و انصل از این قرار است حی شیبه حی اضطرالی
 که هم حی بیانی نامند و بان بیانت قشره و صلح و بی بی بعد از وقت بریان بدان که
 گاهی در روز بقدر دین این از دهان خارج شود و زبان و دهان متورم شد متوجع و متعفن کرد
 و گاهی دندانهای نافع ترند و پس از آن آنها که گاهی آنها را لدم بود و بر زبانهای چند
 جلد و هم در منافصل و وجع عظم چنانکه در کوفت و عوارضات عصبانی چون زناشکر و عصبه
 نامند و گاهی نزول آب سینه و ما بجز اینها بدید کرد با لایحه هزار مغز و زردن و فوفت را پاشیده
 بی بند اما اشک در استعمال چوه اول در او را مخاصه او را مفاق و جب و دم کبک او را مفاق
 اما لصبیان طفلان امراض عین مخصوص در دم قرینه و عنبه و هم در فوج جنبه که کوفت بود از
 دواهای مخصوص است خاصه در درجه نانی و زریق را چند قسم استعمال می نمایند اول زریق خاص
 و این نوع در فوج نوزادی است که ناده متعال توان داد بد و منصرف که همین نوع دفعی خود است
 نذاری و سبب زریق مرکب با کل سفید طرز ساختن او اینست که یک ندر چوه سبز و کل سفید پنج جزء و
 بقدری درم ساینده چون با صند دست بن نظاره کتد چوه مرغی نکر در این دو اوقون وزن
 بکل است و استعمال است در کوفت طفل و هم در دست کبک ندر شربتی از بیخ کدو می پانزد کتد
 است در یک روز در طفل دوا می کند بود در روز و طبیب را استعمال چوه دو چیز با یکدیگر
 ملاحظه نماید یکی پوست مزاج در بکری نلبین در مزاج را که چون در پوست مزاج استعمال چوه سینه
 دهان مجروح کرد و اگر در نلبین استعمال شود آنها را شد بد کرد که در صورتی که پوست قفا
 باشد و بوند با چوه دهند و چون آنها را باشد با چوه را ترکیب نمایند و دیگر است چوه که
 با روغن ترکیب نمایند و چون سبب در شهر نایل این روغن را برای مرض کوفت اختراع شد بدین
 او را الککان و نایل نامند یعنی روغن نایل و چون بعد از ساختن این روغن بزرگ خاک کبر کرد
 روغن خاک کبری و در من رفادی و سخای نیز نامند طرز ساختن یک ندر زریق صاف است و چهار
 جزء روغن خوک و بجای او سبب زریق و چهار جزء زریق را در ظرفی نموده و که روغن را در او
 و بسا پسند تا خوب مخلوط شود و اگر بکد نفع روغن را با چوه مخلوط نمایند ساینده شود
 باید بسیار ساینده که چوه او مقاوم نکر در و چون چوه سبب نایل پدید شد بر آشته در ظرفی
 کرده نگاه دارند و این است روغن مذکور و چون خواهند بودی ساینده شود قدری از

استعمال چوه

چوه مرکب با کل سفید

روغن چوه

غون

در ترکیب و کاربرد منجمله

روغن خاک کبری که قبل ساخته باشند همراه او نموده بسا پسند اما استعمال این روغن چون فوج مله
 زبادی با است لهذا استعمال شود از برای تحلیص صلابی که اندام میل و او را ممانده باشد و
 دیگر در بعضی امراض مزمن چشم که در اطراف چشم مانده و هم در مرض کوفت بسیار مزمن که برینست
 همه بدن مانده که طریقی خواهند آمد انشاء الله تعالی و هم در روغن صفرا که در بطن تریخ باید
 و نوعی دیگر از این روغن است که ملامت بود و ان اینست که بکیزه از این روغن را با دو جزء روغن نخاس
 بسا پسند تا مخلوط کردند و این روغن ملامت ز خواهد بود و دیگر است مشع چوه صفرا و دیگر است
 مشع متعال یعنی زریق بیست و چهار متعال که کوبک متعال روغن زیتون دو متعال روغن
 را با آن گرم نموده و کوبک در او را و رخنه هم زنگ پس از آن چوه را با آنها بسا پسند پس از آن زاعل بود
 با آن اجزاء چنان بسا پسند که چوه معدوم کرد و در هیچ مرتبه نشود و این مشع نافع است جهت صلاحیت
 از دم در بیضه با چارک مانده باشد و اینها اقسای بود که از زریق مفرد تر است زاده می باشد اما
 چوه مرکب اول از آنها است چوه مرکب با هوای کبک که بواسطه فرزی رنگ مرکب روغن نامند
 چوه فرمز طرز ساختن او اینست که چوه را بجزارت شد بدی گذارند تا هوای کبک را که فرمز
 می شود و بسیار چوه فرار نمایند و در علم شپها از این عمل مشکل تر است و کارخانه های
 چیه است این کار ساخته اند که هر بوبت بقدر یکصد من چوه را فرمز می نمایند و چون قدری از
 این چوه فرمز که از ریخ افتاده و خاک فرمز را مانده در ظرفی کرده از طرف را با آن سفید
 هوای او رفته و فرمز را بر طرفش مبرج کرد و هوای کبک خالص را چون خواهند از همین
 چوه بگیرند و این هوا هوای چنانی است که در مرده دهند متحرک کرد و در کفشان خنده شده
 بر فزانه نامند و چون خواهند بچوان رسانند چوه را باید در نوع مورد با آن نهاد و بواسطه لوله
 اسفیق هوا را بچوان رسانند و این جهت تفصیل داد که در علم فریز که طبیعی نامند و شبی مفصلا
 بیان شد اما کیفیت چوه فرمز چیه است غیر محمول ذرات با سمیت شدید که اکتساب نک او را
 تغییر داده خاک کبری نماید و در باطن استعمال او بسیار است برخلاف ظاهر که گاهی در کوفت بسیار
 مزمن استعمال شود قدر شربتی بیخ کدو می کنند در بکرو زانت که در چهار روز بابت کدو دهند
 و از ظاهر استعمال شود در بعضی امراض چشم مانند زلزله از من چشم و سبک جرب و امثال آن هم
 از برای دفع تریخ کوفت و هم در لحم زانده که جنبه کوفت است و کندی نامند صفت نسخه برای کوفت

مشع چوه

طرز ساختن چوه فرمز

در نرفی و نرفی و نرفی و نرفی

مزن بگردن چو فرزندش خود با رب لوس صد و بیست جف موزه هر روز بعد از غذا با جف
 خوند و هر سه روز یکبار موزه علاوه بر نماز است تا علامت کفایت بظهور رسد و در نیم ناله کوفتی و
 جراحات و نقرجات کوفت بدن بویع استعمال شود بگردن چو فرزندش سفید از هر یک هم مثقال باشد
 مثقال اجزا از نرفی سفید مخلوط و مزج موزه و دوز و نوبت کی در زخم بنامند نفع از برای سبب
 بگردن چو فرزندش کل سرج که کل ارضی نامند از هر یک هم مثقال فند روسی هت مثقال اجزا از نرفی
 سفید مخلوط مزج کرده هر صبح کی در چشم بزنند تا نفع فرمایند و از برای ناله از چشم این نفع
 نافع است بگردن چو فرزندش خود دروغ بگردن دروغ ناله کم در چوه کرده باشد تا خوب مزج
 کرد و دهنی بوجود آید بر ناله کلی و بی ناله خوب باشد و خلی باشد و این روغن از برای بنام
 چشم نرفی نامند که در اطراف چشم برین مژه مالند و در سینه نافع است و از برای اطباء حاد
 مذکور است که چون روغن چو خوانند در چشم استعمال فرمایند ابتدا کتد از یک کدم چوه
 یک مثقال روغن بعد دو کدم در یک مثقال پس سه کدم و از یک خود و نرفی سفید و در بعضی
 امراض ناله کدم نیز جایز است در روغن دیگر چیه جرب چشم تربلک آده اند که نبات مفید و از نرفی
 است و نرفی ناله بلزمه دوزی کوبند بی بلسان چشم و خالی ناله بلسان همراه ناله در صفت و بگردن
 موم بخ خود روغن بگردن و نیم موزه در روغن با نرفی حل موزه بر از آن دو خود چوه فرزندش
 خود پینه روی و یک خود کافور در روغن چوه خوب باشد تا مزج شود و در روز یک موزه بعد
 کندی با طراف چشم برین مژه مالند و چون دوسه روز یکبار در نالی پیدا کنند در نوبت
 مالند دیگر از توکیات زبیدی نرفی دوم کرد است بکفی زبیدی مرکب با شوره طرز ساختن او
 این قرار است که چوه را در جوهر شود و کی اب رخنه و بنامسطه اش و از خشکا پنهان می بود
 او دند بر ناله زرد و فرمایا سمیت شده که فوه سی و از چوه فرزندش بود و در ناله مخلول کرد
 و در داخل هر کز استعمال نشود و استعمال و از ظاهر ناله است و در زخم زان و ناله های کوفتی و
 روغن او مستعمل است که صفتش این است بگردن نرفی و در بگردن موم سفید و چوه روغن
 شش جزء اجزا از درم خوب مساله کرده و مزج کرده استعمال فرمایند بدن بویع که در پاره کشید
 بزوی نلول بنهند و دیگر از توکیات زبیدی است کلر و درم کرد کم کلل نامند و این دو را
 است از چوه و ناله زبیدی کو کرد و همین اجزاء ماهیت دار است که در دوزن چوه احتلاقی

روغن چوب چشم

نرفی دوم کرد

طرز ساختن کل

سده

در نرفی و نرفی و نرفی و نرفی

پیدا شود طرز ساختن او اینست بگردن چوه زبیدی و بگردن ناله طعام و سه زبیدی کو کرد
 قدری اب مغطا ابتدا در چوه چوه را در سه جزء زبیدی کو کرد تا نرفی سفید باشد تا خشک کرد
 پس در چوه دیگر زبیدی را با او مخلوط و مزج موزه و اگر این دو جزء زبیدی را مخلوط نماید
 است که خواهد بود زیرا که چون این اجزاء چوه اش در چوه باشد دار است که اگر چیه چوه باشد
 کلل خواهد بود انگاه ناله طعام را داخل کرده و بسا بند بویع که دیگر چوه نامان باشد
 در روغن کرده اب مغطا را در روغن و نصفه فرمایند که ان مصلح کلل است و اجناسا در سینه
 در عرق او انقیال فرمایند تا اگر چیه سمیت داشته باشد زایل شود زیرا که دار است که در
 عرق محلول و کلل صبر محلول است تا که سمیت کلل شی است سفید مایل زردی و در اب چشم
 محلول و چون در انبات نهند تیره کرد و سمیت ناله در مکر دار است که در او باشد و چون ناله
 خوند مورث معض کرد و چون در کلل ترید پیدا شود که با دار است که در او ناله ناله
 ناله در اب رخنه بر م نند و اب ناله کلل را گرفته با اب ناله مخلوط و مزج نماید که
 دردی صغری راب گردان کلل دار است که داشته و ان در دار است که ان و از ان است
 که باید کلل را چند نوبت در عرق بشویند تا استعمال کلل در ظاهر بود و در داخل
 در داخل استعمال شود در دست که انرا و مخصوص کندان که بدن چوه منج کبد بویع
 و م معوی ناله است بود و در مخرام الصبنا نطفان و در ان ناله لدم و در نطفان
 و مرض کرازا و دیدان معوی و معدی و در مخرام عنیدی چشم و در صرع و فوج و خشان نطفان
 و در ان انجبت از ظاهر استعمال شود اول برای معطن برای کد و درت فرینه و روغن و رخنه
 امراض جلدی چون پی سری با زین و زرد زخم مفید است و کلل مفید است که با نطفان
 نوشند لئه زخم نماید و این چوه محمول است چنانچه اگر در چوه را در اب بگردن چوه ناله
 نکند مگر سمیت در مزاج باشد و چون یک خود او را ابست منبت موزه بد فئات در ابست
 بکب خود ناله زخم کرد و برای نطفان مسهل ملایمی است و کلل تر کب خود با جلب عصاره
 رپوند و رپوند و بنام و نطفان مفید است و در کدم الی شش کدم و نطفان است که در
 کلل خورده و صبح مسهل از روغن پیدا چیه مایل فرمایند و بسیاری از حکماء در کوفت استعمال
 می نمایند صفت نرفی بگردن برای سده کب کلل بویع کدم جلب یک مثقال کر چه در نرفی نرفی

صف کلل

استعمال کلل

در تریاق و بیخچر و عسل

روغن کلبل

جلبب بخورد است و در دم مخلوط کرده بنوشند که منهل است نافع صفت روغن کلبل در امراض جلدی
 بکشد کلبل یک جزء روغن هشت جزء در دم سخی و سلابه نیک نماید و بوضع معقول بالند صفت
 نسخه برای تحلیل و دم غشای عنبیه بکشد کلبل و بنهون طلائی از هر یک ده گندم عصا و سکر
 یک خود با فند در هفت کرد با ده حب نماید یک حب صبح و یک حب شب شام خورد صفت نسخه دیگر
 همه مرض را تصدیان که مفرایط نماید بکشد کلبل هشت گندم در قیال دو گندم با هم بشو
 مخلوط کرده هشت قسمت نماید روز چهار قسمت میل فرمایند روغن دیگر بکشد کلبل نیم در
 که در یک درم روغن چهار درم اجزا را مخلوط نموده تا یکسان گردد و این روغن منهل است
 امراض جلدی و باید دانست که غذای اشخاصی که کلبل می خوردند باید کم نمک باشد و در غذا
 نهایتاً مساک کند بزنجی که همیشه کرسنه بود و خوردن میوه جات و ترشی اجتناب ورزید اما دارا
 که بفرانسه موب لهر نامند طرز ساختن او این است که بکشد چوبه و جوجه زنجی که در سه جوجه
 طعام بکشد و نیم ابتدا جبهه در ترشی که در رنجبه و با تر جشکا کند و پس از آن نمک طعام را
 تا او سخی و سلابه نموده و تصفیه نماید بزنجی که در کلبل بنام شد طرز تصفیه دارا
 است کیفیت طبعی او حیثیت سفید صلیب می رود از آب محلول و در نوزحل گردد چون در آب کمی روغن
 حل کرده باشد و در آب غیر صاف و پاک زود فاسد گردد محلول او با آب ملک در دست و در دست
 دیگر باشد و این برای امتحان است و مقدار منقسمه در بعضی امراض معزج و منفس بود مانند اب
 و طعم او چون فلز مس است و انبات نیک او را تغییر کند و از اثر او است که چون بسفید نمک رسد
 او را میخورد زود و سبب او را از ابل نماید لهذا مصلح او سفید نمک است علامت مسموم او اینست
 خشکی و خارش در کلو و طعم مس در دهان و حس سوزش در معده و تهوع و فی که بقی الدم میخورد
 و استهال که با سهال الدم و سگد ضعف و سستی بدن و بروز عرق سرد و حرارت زیاد و در اعضا
 چونانکه بتینض در آن حال برنج و صحنه و عینین بر نشیند و اعضا مرتعش شد و دلت و پانستر
 کشته و هذبان گفتن آغاز نماید و کم کم ساکن شد میرد و تر باقی این هم شرکاء و سفید نمک
 مرغ است که سفید نمک را با آب مخلوط کرده بنوشانند و این دوا استعمال است در ظاهر و هم
 در باطن استعمال شود اولت در مرض کوفت که در درجه ثانی بود تا بی در نفرس مانای که کما
 در باطن و ساق بداید و هم در بعضی امراض جلدی مزمن اما استعمال ظاهرا و اولت را مراض چشم

طرز ساختن دارا

علامت مسموم دارا

استعمال دارا

بهر روز

در تریاق و بیخچر و عسل

نسخ دارا

مانند بوزالت ملخ فریبند و در زمانیکه جلدی در چشم هم رسد و دیگر در نولها و میخ زانند
 گرفت که کندیم خوانند و در کهای سناه که در صورت زنان پدید آید و دیگر عرقه است در جرات
 گرفت که در کلو بود و هم این است در صا جان کوفت و هم سسین صفت با محلول و چون با صا
 کوفت جماع کرده باشند و اشخاصی که دارا شکنند خوردند باید خوردن را از یاد کرد و باز نا خاصه چون موسم
 بود و غذای ایشان کم نمک و حبیبی است که در غذا فرمایند و از بهر اجتناب نام کنند قدر شربین
 ابتدا در هفت روز یک گندم بود و در هفت روز دوم و سوم دو گندم استعمال نماید صفت نسخه دیگر کلبل
 دوا اش چهارده فحان قهوه خوری و یک گندم دارا شکنند داخل کرده در او مخلوط نماید و در آب
 هفت روز صبح و بیخچر شام خوردند که هفت روز ضرر نرود و چون در این هفت روز دوا در مزاج قبول
 شود و تحلیل رود در هفت روز دیگر یک گندم و نیم هم بهر رسم معمول آید و در هفت روز دیگر یک گندم
 رسم دهند و چون خواستند جود دهند و در محلول را بوس یا صمغ عربی نموده حب سازند و در آن
 اشباه دیگر غیر از این روشی دارا شکنند قاسدی می شود چنانچه محلول و باید در کلان و با آب قطره
 و الاضایع مانند کزیز یا زنجبیل محلول دارا شکنند خاصه در جهت صورت که حبه کوفت باشد و دیگر ترش
 با مطبوخ عنبیه در سوب لهر خود عرق دوا اش بهت مثال آب روضه مثال سوب
 لهر را در عرق حل کرده آب را اضافه نموده روز دو مثال از این بنوشانند و پس از ساعی مطبوخ
 عنبیه دهند بکشد دارا شکنند یک گندم آید و گندم در دوه عده بخوردند که خشک در دهان
 و چینه با زبان در دهان بکشد مزبور که اثر در مزاج کرده جزء بدن خوب شود خاصه که جهت صورت
 همراه باشد صفت نسخه خوب لهر بکشد دارا شکنند و نوشا در از هر یک دو گندم در کئی آب حل شود
 و در آب لوس بعد از کفایت با آن آب خمر نموده حمل و در جوب سازند روز و جوب بکشد در صبح و یک
 در شام میل کنند و اشخاصی که کوفت و نفرس همراه بودند بنوشانند استعمال آید بکشد دارا شکنند و
 گندم در چهار درم کلبل حل نموده و یک گندم و نیم نمکین و ریحان که در سوزنجان که در اشخاص
 نموده در دلب هفت صبح و شام بنوشند و چون در نفرس صبح شد بد باشد ده قطر نمکین امیوز
 بدن نسخه اخافه فرمایند چوبه که صورت زنان بکشد دارا شکنند که گندم و نیم در چهار
 مثال آب حل نموده و از آن با فام موز که با لند در روز و سه وقت که پوست روی آن لکه
 زایل گردد و لکه مانای شود در دوا عک بعد از چششش با عود می نماید و گاهی هم روغن می شود

طرز استعمال دارا
لکه صورت زنان

در تعریف ای و غیر مجرب محله

طریق بنزله این بود که در وقتیکه از اسکندریه در باب مخلوط نموده و نیم ساعت مریض در
 نشیند و این عمل را هرگز نماند که معمول نماند بلکه در بعضی احوال چشم و بوزان او بکشد و اسکندریه
 بنم کندم کلاب با آب مقطر یکسره در اسکندریه در مخلوط نموده روزی دو و ظهر بد و زینت در چشم
 ریزند و نخل برای کشیدن که بوزان کوفتی بود بکشد و اسکندریه در آب مقطر یکسره در اسکندریه
 آب حل کرده اند و این اوده نما بند موضع معلول نمیشد و بعضی اشخاص از جراثیم که چون معلول در
 اسکندریه در از ساعتی احساس سوزشی در معده نموده و در وقتیکه پیدا کند در این صورت باید در
 آن معلول ده ای بی فطره بقیه این چون مخلوط کنند که دفع این عارضه شود و فطره خیلی از این مقدار که
 بات کندم در هفته است بیشتر استعمال نموده و عارضه ظاهر گردد اما مشاهده نموده است و این اشخاص
 باید با دقت باشند و آب که بات کندم در هفته بیشتر استعمال نماند چنانچه در مقدمه کتاب
 باب ملاحظات طبیب در مریض مریض بیان گردید و اثر این دوا در وقتیکه چنان است که مریض در جراثیم
 اعضا او بهر بودی افزوده و صلا با ایشان مبدل به نری کشند و البته باید و بسیار خوب است
 که در مریضها ایاب مطبوخ عسکه یا جینی سل فرنا بند بصری که در کوفتی شود و دیگر از ترکیبات
 جیره بد در مریض است یعنی مریضی که با آب و این دوا بر دو قسم بود یکی بوزان زد و دیگری
 بدون فرس و این اختلاف رنگ از مقدار دوا که در بدن پیدا شود که چون بد را در جیره با سبب
 از وقتی که در روزی است فرس و سخی کرد اما در مریض در روزی که بکشد در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 در آب با سبب کی در وقتیکه اولاً نغمه رنگ داده فاسد کند و مستعمل است در مریض کوفتی که در وقتیکه
 ثالث بود و وجه عظم در لیا لی همراه باشد و هم کوفتی که با خنای همراه بودند فاسد شد در وقتیکه
 کندم است ابتدا و در هفته دوم دو کندم و در سیم هفته سه کندم بود و فطره در وقتیکه ابتدا
 خود نموده در مریض کوفتی درجه سیم و در سیم روز و سبب بکلی فانی شدن است و بجز آنست که در روز
 از دو کندم مجاز و نما بند صفت نخل برای مریض کوفتی بکشد بد در مریض که در روز هفتم کندم باز
 السوس مریض و مخلوط کرده چهارده حب نما بند کعب صبح و بکعب شب نما بند و از ظاهر مستعمل
 است روغن او در وقتیکه کوفتی و خنای مریض صفت او بکشد بد در مریض که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
 جزء روغن خنای مریض جزء موم را در روغن گذاشته بعد دوا را داخل در او نموده سخی و سلاطین
 بلیغ کنند تا بکسان شود و در وقتیکه مذکور بکار بر نماند اما در وقتیکه در مریض مریض و بجا

ایزن دار اسکندریه

در تعریف جیره ترکیب
باید

در تعریف بد با جیره که
زرد است

در تعریف بد با جیره که
مزی است

ش

در تعریف ای و غیر مجرب محله

شد که چون بد را در جیره زرد را از چند در زرد او می کشند بکار ریزند و مریض که در وقتیکه کلید
 دار اسکندریه است که در وقتیکه ساختن آنها بسیار است که جزء هر دو یکی است و چون جیره زرد را در
 باشد کلید و چون اکثر بوزان دار اسکندریه کرد که بقیه طبعی این دوا نمک است از عوانی رنگ و در وقتیکه
 معلول با سبب بسیار که بدین جهت استعمال او در داخل بسیار است و مستعمل است در وقتیکه مریض
 شربش شایسته بات کندم است ولی از ظاهر این دوا خیلی منفعت نما بد و بعضی از در وقتیکه در وقتیکه
 جذام و از آلحم زائد و در مریضی که مریضی از ذاب العلق بود که موی سر در پیش بریزند و با سبب
 بوزانی چند که در این وقتیکه بد شود ولی استعمال او در وقتیکه سوزش و نهانیت دارد و در بعضی باید
 صورت باشد صفت روغن مذکور بکشد بد در جیره مریض که موم یک جیره در وقتیکه در وقتیکه
 موم را در روغن حل نموده و دوا می مریض را در وقتیکه بنام بکسان کرد و بکار دارند و
 دیگر از ترکیبات جیره شریف بود که جینی است معده مریض که در وقتیکه که غالباً جیره را از او
 که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه باعث تخفیف فرخات کوفتی است و هم غلبان از او ترکت است
 در مریض کوفتی کشند و چون این نوع استعمال بی خطر است و در بعضی مریضی نما بد لهذا استعمال
 از جراثیم است و اکثر دواهای کلی جراثیم اینها و بیابان گرد ها و در او بسیار اینها از اینها
 و همین جراثیم در وقتیکه این دوا اضرای دانند و خود را مشهور می کنند و بخار کان این مریض
 در دفع این امراض تمام مقام حضرت علی است و بلکه این فقیر مریض را شاکر دانستند و
 اطلاع نماند از ترکیبات زینبیه که چگونه دفع مریض کوفتی کند که بنظر او بکسان و جیره نما بد خلا
 صحت در وقتیکه شریف بود مریضی مفید است که در وقتیکه انشاء الله درسم الفار بنام بد دیگر از
 ترکیبات جیره سولفور دوم کرد است که عصاره است از ترکیب جیره با کور و چون این دوا بسیار است
 بود لهذا جیره کا کا نامند طریقی ساختن او است که بکشد جیره و کور که با السای و در وقتیکه
 بسیار است که جیره نکرده و این عمل جینی بجز با سبب است که چون جراثیم رسد جیره او فراز
 کرده و کور بجای نماند و این دوا استعمال کرد در وقتیکه خاصه کوفتی طفلان که بد از جیره عددها
 بقا و به در ایشاان متورم باشد قند شربش در سبب کندم بود و در اطفال که در وقتیکه در وقتیکه
 است دیگر از ترکیبات جیره مریض که در وقتیکه سبب است که مریض که در وقتیکه مریضی
 مرکب با اسید پروسیک این اسید پروسیک است قوی که انریل فرنگی که در وقتیکه در وقتیکه

در تعریف شریف

در تعریف جیره مرکب
کوکرد

در تعریف جیره مرکب
مزی است

و ترکیب آن در مضمون محمله

ترکیب کنند مکی بوجود آید همین است که گفته شد و هم مستعمل است و کوف قدر شریف است
 یک کتدم است و دیگر از ترکیب آن چوبه سل اما نیک دور کردن است یعنی چوبه ترکیب شده است
 و این دو اجزای است سفید کال که بدین چوبه سفید نامند و استعمال و خصوص در ظاهر
 در زده زخم مزمن که مخصوص بضمه و کفلی باشد و ساها طول کشد و همیشه بطریق از او
 منبرج کرد و بنا سوزش خارش که در بعضی از ترتیب داده که از مجربان است صفت او بکبرند رفت
 چهار مفضل در غرض چهار مفضل در هم که داخله و یک مثقال چوبه سفید را در او حل نمایند تا
 خوب مزج کرد و در بکار دارند در هر سه روز بوی با بد بضمه مالید و ترکیبات دیگر از چوبه
 است که در طبانی چندان مستعمل است و برای تجربه در علم و عمل و اساسی بکار رود و آنچه از
 طبیب در کار است همین بود که ذکر یافت و در یک صاحب نام از اطباء بزرگ فرنگستان که محض برای
 معالجه کوفت است و ناخالصی کثیر را از این مرض بجات داده می گویند که بجز به زبان که در هر روز
 نموده آمد یافته ام که برای وضع مرض کوفت بهتر از دقه بیدر دور کردن است و بهتر نیز است
 نموده عجب دوائی عالی است و الحقیقه ذکر کوفت اکثر است اما ذهب که جنس دوم از او در محمله
 است و بقایای طلا و بفرانسه از کوبند چوبی است معدنی و اول فلزی که در دنیا یافت گردید
 طلا و دوم حل بود و در این جسم از جمیع فلزات بدین است و وزن مخصوص او سه عدد صحیح و
 دهم است و هر که هوا با این جسم اثر می نماید نمود چون فلزات دیگر که زنگ می خورد و چوبه را منحل
 زبانی بد بود و از جمله اجسام بیسطه فرنگان محسوس می نماید زیرا که در عمل تجزیه شئی خاز
 در او یافته اند و هر جسم که در تجزیه بی جزاء خارجی بود بیسط خواهد بود و جسم بیسط را هرگز
 مصنوعی نتوان درست نمود و افسوس باید بجا رکات ناقص بقول که در ایران کوفتار مشق کبر
 بودند و شب و روز عمر کمال نامه و اوقات شریف را تلف کرده کوشش می نمایند که از اجزاء چند چون
 کوکری و زینق و نوشادز و امثال آن طلا را سازند و حال آنکه بجا رکات هنوز ترکیبات بیعی
 ندارند و اثر کوکری را نفهمند و نوشادز هم حینها هلیک نشاندند خلاصه مطاع کفر و کفر بی
 مشری است نیست اما آنچه افتاده اما طلا که مدارک کار و قوا را موطوب وجود است در هیچ
 شئی ما بوجمل بگردم که در توشی نمک و توشی شوره که چون این دو شئی را مخلوط نم نمایند چوبه هم
 می ماند که طلا را حل کند و همین فیه است در برابر با برقی و در قدم چون طلا را با او سازند

چوبه مرکب با نوشادز

که ترکیب طلا و خواص

دری

ترکیب آن در مضمون محمله

دری نامیدند این اجزاء مایع که طلا را حل می کند با محلول پادشاه هم نامند و در کتب قدیم این نام
 قرار است و اثر طلا در بدن چون اثر زینق است که همانا ضرار و همان منافع چوبه و رحمت و چه در
 از و نامش کرد و در این بنیاد تجزیات زبا و بعل ناک و با نسا و اسما شد و مکی از او حاصل
 کرده اند و سوم به سلاله و سوم یعنی نمک طلای مرکب با سواد طریز یا خشن او بکبرند و در طلای
 جزء و در او محلول پادشاه حل کرده و در جزء نمک طعام با او اضافه نموده خشکانند و با سواد طریز
 که چوبی بوجود آید بلون زرد ما بل بقرمز یا فوه سمیت شدید که کند می از او با سواد طریز و اسما
 و تیغ و فلج و اغما نملات و مصلح او چون دیگر بهر مومات که ذکر شد بر از می کردن به آبکا سفید
 هم است قدر شربت این دوا شایسته است و استعمال است و در کوفت چوبه نوع دیگر
 است که طلا را در او محلول پادشاه حل کرده و در سرب و زاکر خسی است چون سرخچاق زرد رنگ
 محلول در آب و عرق اخن کشند و این دوا به مقدار خودش منجیع و اثری هم در دروزان دم دارد که در
 چند بعد از خوردن بعضی سریع و کمی نفیج آورد و زبانه تراز قدر شربت مورتی و اسما را
 بداف است و این نمک مستعمل است در کوفت چوبه قد و شربت نیز شایسته است و با یک کتدم و با
 یک کتدم نیز پس از ملا حظة نوان داد صفت کتدم بکبرند محلول طلا یک کتدم و با فند و با زرد
 قنط مجوده ابتدا روز یک قنط و نیز از ملا حظة روز دیگر قنط دهند برای مرض کوفت است
 نوع دیگر محلول طلا بکبرند یک کتدم و در هشت درم کلاب حل نموده روز یکدم از آن کلاب به
 نوشند و این دوا را با استعمال می نمایند در زبانه عجمه مرض کوفت بدین نوع بکبرند
 محلول طلا یک کتدم با فند چهار قنط مجوده روز یک قنط از فند و نوبت در سخت لسان
 ما کنند و طلای خالص هم که در طبانی استعمال نشود مگر برای پر کردن سوراخ دندان که خود
 که از دردی یافتند و مینویسند سخن که در حنک باشد و هم برای دندان مصنوعی که مفلول طلا
 لازم دارد و همین نمک که محلول طلا نامیدیم در جوهر شاد در حل کرده از او چاشنی در شئی می
 نمود که خیلی بر صدای او از چاشنیهای متعارف زیاد تر باشد زیرا که این چاشنیهای رسمی نفع
 است که در جوهر شاد در حل نموده اند اما ما باید که جنس سیم از او که محمله و منجیع است و لفظ بند
 بونانی است و معنی آن بنفش است از جمله ادویه محمله و با الحامه محلول جرم سفید نشان و عد
 موسوم بر این است که در صفت حلقوم و اسفند و در یک فرار و دو بیت و سی یک همی در شهر یاز

که ترکیب محلول طلا
و خواص آن

نسخ محلول طلا

که ترکیب بد

در ترکیب پد با فلزات

که برای سخن فراوانست معاین علم شی و طبیعی معرفت با و پیدا نمودند و خواص فایده او را
 ماهیتان ملجبت که حاصل می شود از احراق نباتات مجری که در اوقات آنها بسیار بعضی و طویل
 و مطرب باشند و بدوزان می نماندند و غالباً در کنار درهای روپندان نباتات را گرفته
 خشک کرده می نوزانند و خاکستر او را ترشی کو کرده تا فلزات با او از اجزای بیرون جدا
 و چون تجربه نکرده و آن خاکستر را تحفه نماید بد مرکب با فلزات حاصل شود که بدرد و
 تا سوزانند می پد با فلزات در اسفنج نیز بد مرکب است و در فضا که استطاعت خوردن این دوا
 ندارد بد دل و اسفنج است و در بعضی میناه معدنی نیز پد یافت که در بعضی اشخاص بی بد
 داشته باشد این عمل با بد مزه که در درازان بچینه و کمی نیز شانه چینه در او
 میزند چنانکه بنفش که در بد در او باشد اما بدخا لخص حبه است و در وقت ملون با او
 مخلت که استه مام و مورت تنگی نفس است و چون در آن تنگند دودی بنفش رنگ از او
 کرد و چون بد بزبان بومی می بنفش است لهذا این نام بد و نهادند و چون بوی او بد
 و در کبکی رسد بر من سبب است و بخار او را چون بر صحنه نقره مصقول داده و در
 تار یکی پد از بد عکس شود که در دروشانی باشد چون در او اند جدت مزه منطبع کرد و این
 دوا از جمله اجزای معظم حکما می است و فوه قراره در او است که با اندک زمانی از شسته
 شده برود اما پد در دوشانی که بد مرکب با فلزات باشد حبه است ضربه بلون سفید است
 بدون زاج با طعم تند و صفت و مستعمل در خنای و رو کوفت درجه هم در دردم مزین پستان
 و صلاحی که بعد از درمل و درام در عضو می نماند و در دست که در در قیله الماء بعد از
 خروج آب از بیضه محلول اولاد در بیضه و نیز علامت کفایت این دوا در استخار و طهر عطش و بروز نا
 در وقت از دبا حرارت در اعضاء و تنگی نفس است و از خارج مستعمل است و در خوا و بد خا
 بسینه بزودی اثر کرده ضرر رساند چنانکه استمال این نام بد معرفت بد و در پستان سوز که بر نیک
 شکر سرب بر نیک زرد نشانه چینه بر نیک بنفش و ابی و کسانیکه بد خوردند با بد از نشانه و
 اشیا که نشانه زباد در او و چون برنج و سبب زمینیه امثال اینها اجناس نماندند با آنکه بر ارش
 ساعت از خوردن بد که بگذرد و بیخ خوردند و فایده کمی نماندند تا نشانه کجک عبور و بد که نشا
 که بد خا خوردند اند و در ایشان بنفش رنگ کشته قدر شربت بد و خا لضمیم کسدم الی کندی در

در ترکیب پد خالص



در ترکیب پد با فلزات

در ترکیب پد با فلزات

بود و قدر شربت پد در دوشانی است بخوردن موافق شدت و خفت مرض و بدیه و
 بعضی طرز استعمال او را این است که بد رو و تخم آن از آب مقطر و با کلاب حل مزه می نماند و
 که استمال فرمایند زیرا که جاذب و طربار موافق تریاق و مصلح این دوا نشانه است و پد را
 مرکبی کنند با جیره و آهن و ترکیب جیره او در نوع بود و در مزه که در ترکیب است جیره مفصل بیان
 شد و بد مد رطبت قوی است و بجهت بیخ دم طبعی مجرب و بی بیاض است که در جلد طست که همراه با
 خنای بر در استعمال نماند اما ترکیب پد با آهن که بد رو و فرمایند بسیار سودمند است و کوفت و
 خنای بر و عظم هم را طرز استعمال او اینست که در جیره بد خالص و کبچره براده آهن را در هم مزه و کمی
 آب مقطر چندان بسازند که مزج و مخلوط گردد و چون خوار می بدین دوا رسد پد از فرار کرده
 چنانماند و دروشانی نیز از او نشانه نماند لهذا این دوا را در شسته با فونی مزه کاغذ پسته در
 او چسباندند و در هوای با در نگاه دارند قدر شربش پستان که سوزانند است صفت نخ این دوا
 بکند بد رو و فرود کند در دره کلاب حل مزه و بکند هم جیره در جبهه اضافه کرده سوزانند
 نماند در دین روز شسته و زیت خورند و بنفش این دوا بسیار سودمند است سوزانند مزین را بدین
 نوع بکند بد رو و فرود کند در جلد دم آب مقطر حل مزه روز و زیت نقره مزه نماند و
 از جمله استمال پد در وقت است که مستعمل است در صلابت که در درمل و اولام مانده نماندند و هم در او را
 غذا که حبه خنای نیز بود که بعد بخوردی در عضو محلول باشد صفت روغن او بکند بد رو و
 شش بخورد بد خا لصلی بخورد و روغن چهار درم اجزا در دم سخی سلا به نماند که خوب مزج و
 کرد و در روغن حاصل شود بسیار خوش رنگ از زمان بکار دارند دیگر است نفعین بد که مستعمل
 در جراحات خنای نری و کم زندی که از خنای نیز بود و در جراحات کوفتی که با بد قلم موی نقاشی را
 بدین نفعین لوده مزه در جراحات مذکوره نماند نفعه دیگر برای درم بیضه پستان که مزین
 بکند بد رو و در دوشانی مشال بد خا لضمیم کسدم در روغن خام چهار مشال اجزا در دم ساخته نا
 مزج کرد و در روغن حاصل شود و بموضع معلوم بعد از خوردی در صبح و خوردی در شام نماند اما
 میناه معدنی که بد روانها نامند می کرد استخار و روپندان زاب معدنی است برای صاحبان مرض
 خنای بر و کوفت و بی مقدار از آب امین توان مزه با بد مزه مزه بود و استخا می که مد او متعبد
 کنند ایند و بر امتهای بیقراری پس امتهای مقدم کرد و علامت کفایت که بیان شد بظهور رسد

در ترکیب پد در دوشانی

دوا مجرب با لضمیم سوزانند

نفعین بد

در ترکیب پد معدنی که بد داشته باشد

در تریاق منجیه

اگر با استعمال نماید بول الدم غایب گردد و در حاصه طحال بر او در زمان زفا الدم رحی ظهور نماید
 و چون به پدر و فرزند احتیاج افتد و موجود نکند در باید دو دم براده آهن دیگر دم بدر و پودر تانس
 به بنکی درم بسپاند تا بکسان شود شصت حبه بود و روز شنبه میل نماید اما قلیات که چهارم ادویه
 منجیه و محله است و او را با تریاق منجیه در نایب چهارم این کتاب که در بیان ادویه قلیات است ذکر
 خواهد بود اما اینها و املاح معدنی که بچشم ادویه منجیه و محله هستند اینها منصفه است
 شد و از فضل او معجز کردید که چهارم ادویه و کیفیت و اثرها است یکی آنکه عقده را موقی و مسهل
 و دیگر بقدر منقسمه منقسم است و هم با این مقدار معرق است و دیگر جزء ادویه منجیه و محله است و
 او از موقی و معوق و ترکیبات او با کور در به فضل بیان شد و دیگر از او است که می نامند کلر و در
 اینها و با موادی که در اینها و با موادی که با تریاق منجیه است طریقی است که اینها را
 در تریاق منجیه کرده و با تریاق منجیه هم یکی بود و اینها را کال غیر مستعمل در داخل این دوا
 جذب نماید و طریقت هوا را در محل که در او استعمال شود برای آنکه بجز آنکه از او که در طحال
 روی و عمل مثل آن اما املاح معدنی که منجیه و محله هستند اول از اینهاست ملک نظام و فراید
 اما استعمال و عمل بکار بردن او را به فضل بیان نمودم و دیگر است طریقه که اینها بیان شد
 هم ملک و یکی که از اینها خد کشند که طریقت استعمال را کنند شد ولی بکشم اب لطفی در بعضی از اینها
 بدید بود که خوردن او و خوردن آنها است و عقده را از آن که مستعمل واقع می شود چون تریاق منجیه
 چهارم خود را جزاء محبت مستعمل او بدین خواهد بود و با عقده را جزاء هر که خبیث نیست دیگر است
 در بریم که ملکی است معدنی از بعضی قلیات و مناسبتی هم با هفت دارد و سمت زبانی با او است که بدید
 حبه استعمال و کم است و از هر که بد و معلوم کنند که عمل او مناسبت زبانی با بد دارد زیرا که حبه
 های خنایز است و هم در او است که استعمال شود مسمی و بعد است آنها نماید مانند دم و هم
 رطوبت را هوا کرده بیان روغن شود و بدین جهت است که او را محلول در آب نگاه داشته استعمال می
 نماید و مستعمل است در خنایز بر طحال بکشد کلر و در دویم بکشد دم اب هفت درم مخلوط
 مزه نکاهد از دند قدر شربش در اطفال است و در روز پنج ظهر و کم کم تا بوزن ده ظهر رسد
 مصلح او را ملک فرنگی با فنه اند که چون تا ملک فرنگی ترکیب شود سمت او را بل کرد اما کور در او است
 او که از ششم ادویه منجیه و محله هستند و اینهم مخصوص است بجهالی که اینها را در وقتان بوده چون کور

در طحال

در تریاق منجیه

دماوند طحال و در وقتان کور در وقت که کور در زمان با اتحاد از دو بفرنگستان او رسد
 کور در صفر بسیار صاف پاک در کوه به زمان کومان که متعلق به جستان است در یک شد و از کور
 نیز این نشان بوده و نسبت از جستان ما الهی در دنیا که کور در او بنا شده از نبات و چوب
 هم چنین تخم مرغ که در سفید او کور در موجود است چنانکه با فاشن اگر خوردند فاشن سپاه شود
 از اینها بودند که کور در ایشان معلول است و کور در فاشن بود از حمر و بعضی و هر چه صاف تر است
 خواهد بود و کور در حمر از پنج اقسام صاف تر است و سه خاصیت در او است اول منجیه و عمل است چنانچه
 در خنایز در مرض منصفه است و نفوس مستعمل است و فاید کرده هم معرق است و هم از ادویه منصفه است
 که در ادویه مذکور هیچ بلغم انار و دنت و اثر مخصوص است در معده و منصفه است این دوا مستعمل
 او را برای منجیه دم بر او رسد و در من اسم که صنفی انفس عصبانی بودیم در مرض خنایز چهارم
 کسان که جوره با خوردن باشد چوبه رفع مضر است چوبه زبانه که تریاق چوبه است قدر شربش در روز
 درم است که جوره با خوردن مخلوط کرده بوشند و از خارج روغن او مستعمل است در جوب رطوبت در
 قسم روغن برای جوب ترتیب داده اند و همیشه در دوا خنایز موجود است قسم اول از آنست که بکشد
 کور در سه جزء روغن شش جزء کور در با روغن شح و سداب بدین مزه تا بکسان شود قسم دیگر که بدید
 کور در شش جزء حزن سفید دو جزء شوره نیم جزء صابون شش جزء روغن صندل جزء اجزاء اینها مخلوط
 مزه و سداب کرده بکشد و بی توان قدری کل سفید پاکات بود همراه این روغن مزه که او
 باشد اما مساهله که بی و انهم با روغن بود یکی معدنی در دیگر منصفی و معدنی او در اکثر از بلاد
 شود و فقیر میانه معدنی زیاد در سیاحت کرمان در آن سامان دیده و کوبلایم بلذ میانه معدنی
 بان و خوردن باشد و بکوشه کبیری در اصفهان در اول چپایران و لایب بنظر هفت رسید که در
 طرفان اب کور در نیمه پاه حله بدی است و سدابین قدم سد پناهی طافی است و اجزای اینها
 ساخته اند اگر چه در بیانها هم نهاده و اب کور در بی است که غالباً در دوا منصفه است بافت شود برنگ
 تیره که بنظر سبز است و چون از آن مکان بردارند صاف بود و کمی بود همچون بری تخم کندید و
 استخام بدن نبات منصفه نماید در مرض بواسیر و مفاصل و نفوس و خنایز و جوب رطوبت و با جوب
 انکه این اب را لایح جوب است که در حال خنایز بدن نبات استخام کند بدن خارش گرفته جوب رطوبت
 پیدا شود که عوام گویند که این ملک از نبات جوب است که قبل بدن نبات رفته بود اما این منصفی

در تریاق منجیه

در ترفیقای و غیره منجرب محله

مقاله است صفت لخته بگردن برک ما از دیون سه مقالک ریشه با ادم با حشره سه مقال در
 دو چادر بک بطلخ موده تا نصف کرد و در وقت روز نبل فرما بید اما با اس فرنگی نیای است
 که اگر در باغها جبهه نما شای کل او بکار برزند و شاخه بنفش او مستعمل است که او را فیه معرفت است
 بدین جهت در او جاع مفاصل زیاد بکار برند لخته مفرق جبهه مفاصل بگردن چوب شاخه باس بنفش
 فرنگی در مقال و در سه سیدم موده و صاف کرده اینهمون فی نیم کدم و فسد و مقال اصنا کرده
 دو بگردن بد فعات بوشند طریق دیگر بگردن شاخه باس بنفش فرنگی در مقال بطوری که میان
 شدیم موده و سی نظره شراب در بخان اضا فیه موده و اگر بخواهند که فدم مخلوط نمایند و بکار
 اما گویند که چوب شجری است از جنس درخت کاج مخصوص به بنکد بنا و این درخت را صمغ فزاد می بود
 که قوت از چوب باطری صمغ او است و معرف و منج است و استعمال او است در مرض کوفت و نفرس و اکثر
 صمغ او را بکار دارند لخته برای مرض نفرس بگردن صمغ گوایا که مقال که در کوش مقال گو
 مرکب با اینهمون بک مقال و گوگرد اینهمون را چون با الساری درم سله نماید جسم
 بوجود آید که او را گوگرد مرکب با اینهمون گویشم اجزا از درم سله تا خوب مزج کرد و آنکه با آن
 خطا ما حبا سازند که مرکب سه کدم بود و روزی مثل او است حب بد فعات در دیک مقال
 نمایند هم از صمغ مذکور یعنی تر بنج اده اند که در نفرس سودمند است صفت او بگردن صمغ گو
 یک جزء عرف دو است و جزء صمغ را در عرف رخنه نازل کرد و آنکه صاف موده بکار برند صفت
 لخته از برای مرض نفرس بگردن صمغ گوایا که در مقال شراب سور بخان سه مقال یعنی اینهمون
 یک مقال نمت قلیاب یعنی قلیاب مصفی دو مقال اجزا از هم مخلوط موده در روزی قطره در
 وقت بوشند و جبهه رفع مرض کوفت بدین نوع استعمال نمایند بگردن چوب گوایا که مقال
 چهار مقال عشب چهار مقال اصل السوس سه مقال اجزا او است در سه چهار یک اب جوشن
 مشکام صمغ باقی طبع دهند تا نصف با نکه صاف کرده دو بگردن بد فعات بوشند و با بد این
 دوازده نیزیم گرم بوشند و بکار داشت اما صاف صفر اینهم چوب شجری است مخصوص به بنکد بنا و چلی
 کران بنا و بی فوات تر از منجحات نیای که ذکر شد و بدین چهار مقال او کم است قدر شرب و طریقی
 استعمالش چون عشب باشد

در ترفیقای اس فرنگی

در ترفیقای گوایا

صمغ گوایا

از این کتاب در ادویه قلیابی و قلیاب است بدانکه ادویه قلیابی ادویه است مانند خورد قلیاب
 در ترفیقای قلیاب که
 دو پوطاس گویند

کرم

در ترفیقای قلیاب

که چون با هر شیء خاص ترکیب کنند نمکی بوجود آید و با هر دهنی چون مرکب کنند صابون شود و
 چون با سنگ صفاق گذاخته ترکیب شود شیشه حاصل آید و کل این ادویه ثابت و برقرار باشد مگر
 جهمر ز ساد که قوه خراش در او است که از شیشه و مطرود خود خراش کرده جزء هوا شود و این ادویه سوس
 است در مرض نفرس و رمل و سنگ مثانه و هم در زمانی که ترشی در معده غالب شد غذا نرسد کرد
 زیرا که رطوبت خامض طبعی معده که مخصوص فمغ غذا است چون از قاعد طبعی کمر شود باعث سوء
 الهضم و تحلیل ترش غذا گردد و چون زیاد تر از قاعد طبعی شود غذا نرسد کرد و باعث مرض نفرس
 شود که بفضل این رطوبت در کتاب تسبیح انما لبقات ذکر بولک تساری معتم فست بر و در فصل
 مرض نفرس در کتاب المراض که فقیر نوشته است و در رطوبت خامض طبعی در بولک و چون در
 بولک زیاد گردد موقت رمل و حصات در مثانه خواهد بود چون ادویه قلیابی و قلیاب را با رطوبت
 ترشی بوند لهذا در مرض نفرس ترشی معده و حصات مثانه و کماله زیاد و به خصوصه بوند و ذکر
 امراض بسیار سود دهد که با آن ترکیب شد نمکی بوجود آید که غالباً مسهل باشد و با سله دفع
 کرد و در دیگر استعمال در سنگ کند و ادویه قلیابی که در رطوبت مستعمل است با خود قلیاب بود
 لهذا این باب را مشتمل بر پنج فصل بودیم فصل اول در قلیاب فصل دوم در نظرون
 خواص آن فصل سیم در امان و ممان فان فصل چهارم در بنامش و امانان فصل پنجم
 در بسیار جهمر و شاد در امانا فصل ششم در امان و ممان و در قلیاب و ترکیبات او بدانکه قلیاب
 موجود است در خاک کبرج هیچ اشجار و نبات و نیز یافت گردد در ایشان که کپا مبهت در خوردند
 در دید و قلیاب را لحن است بخت و مرکب است از کربن که هوای است و فک قلیاب چون سر کرد
 قلیاب ریزند جوشد و آن هوای موسوم به کربن از خارج گردد و از ای نامند است و قلیاب
 یعنی سر که مرکب با قلیاب که در این کتاب با سله سر که قلیاب و شندی شود بر سله کربن و یکی از
 ترکیبات این دو ترکیب قلیاب با امان است که کبخی بوجود آورند قلم سفید و رنگ موسوم به سله
 که سطلک یعنی قلیاب کال و این دو که قلیاب کال نامند و با مطرفه اکاله او مستعمل است چنانچه از
 لم زائد و انجنا بخارک زیرا که جهمر شده که چون بخارک را با بنفشه بکشد بنا و او طول کشد مگر
 خلاف آنکه با قلیاب کال منجر نمایند و هم برای انجناد در ما سله بخارک و روی هم مستعمل است
 محلول او در زرد زخم مزین و بعضی بثورات که در مزین عده های چوب است در صورت و بعضی

در ترفیقای قلیاب کال

در استعمال او فی قلبانی

صفت استعمال او بکند قلبا با کمال بکند رم اب در دم قلبا با از از ان بجل نوزد و با فم مورد زرد زرد
 مانند و بجز انت که با انکت در زرد زرد نم مانند بجلدی که گفت کند و بهین نوع در صورت و بی
 مانند و بجز کالی بیسار قوی یکی از حکما که در شهر و بهینا بود مخرج شده که هنوز با اسم ان و کلابت بان بود
 نامند یعنی چینه بهینا و صفت او این است که شش جزه اهلک بیخ جزه قلبا با را با عرق دواته چینه بود
 بی نمائند و قلبا با را جهت استعمال در اراضی با بد نصفه بود که اجزای خارجی او بود و حسی بود
 او بیسار سفید که او بیست مکر قلبا با حال صفتی این قلبا با منحل است در از دنا در تری معده و غیر
 و نفیث رمل و حصان و هم برای شخا صی که در بول ایشان زمان سخن رسوب دید شود با انکت
 کو یکی از مثانه خارج کرد که علامت رمل مثانه بود و هم در اسهالی که علامت کل مثانه بود و حبه
 و طما ل باشد و هم در بقطر لبون سلسل البول و هم برای سدی زنان است و سواران سفید
 و جربانت و هم برای تری نمات و تری که در صورت که بناش بر وجود بنا شد صفت
 برای سدی بکند سر که قلبا با سه شغال و سر که قلبا با را سکه ذکر بودیم که چون قلبا با صفتی
 در بالا ای و سر که بیسار توش بقدری بزند تا هوای کربن او خارج کرد و در خوش بپندار او را
 سر که قلبا با کو بپند و بهین نوع جای سر که ایلوی بیسار توش توان رجعت شربت سناه و با نش
 زرشک سه شغال مخلوط هم نموده بنوشند که دفع فی کردن نمائند صفت نخه برای تری معده
 بکند قلبا با صفتی بکند درم و در همت درم چای دار چین با سیله جل نوزد و در سه فاشق در سه
 بطنان همد و دیگر از ترکیبات قلبا با را سکه با تری که در ترکیب نمائند و ان بلت قسم از غلت
 مسهل است که در مسهلات مبر ذکر کردیم و خواص قلبا با با او بیست ولی بخوره و طر طرفه قلبا
 کی دارند نخه از برای حصان مثانه و نفیس بکند شهر با دام مصنوعی سه سر قلبا با صفتی بلت
 شغال شربت نارنج چهار شغال اجزا هم مخلوط نموده در بکر و زید فطانت و نشند صفت نخه سفید
 در بقطر لبون و تری که در معده بکند قلبا با صفتی که شغال و بقدری اب لپوی توش در دار
 و بزند که هوای او خارج شده و اینجوش بپند ان وقت بقدری اب در او داخل نمائند که مقدار
 سه برابر پس سه شغال شربت توت سناه با زرشک با امثال او داخل نموده در بکر و زید فطانت
 بنوشند و بکنج از ترکیب قلبا با با اهلک است که بیسار منفعت نمائند در سوء الهضم و خنا نوز
 تری معده و نفیس و سنک مثانه صفت او را سکه بکند قلبا با صفتی در جزه نیم در اب جل

در تریف با است و در

در

در تریف با است و در

و سه جزه اهلک مکلر بان علول علاه نموده و با ان بجز شاشند تا زمانی که هر ده نازی که در
 روی اب بد بد شود نگاه برداشته صاف صاف نمائند و این اب مصفی با بد ده کبله او مقنا
 چهار ده کبله با باشد و در این اب نیز هوای کربن بود زیرا که این هوا با اسطه میلی که با اهلک دار
 در جزه اهلک مانند قدر شربتس ده قطره الی بی قطره در زرد بود و استخام بزای که قلبا با را وحل
 کرده باشند بیسار مفید است در اولام مزمنه و خنا نوزد عرق لثاء و در دم مفاصل طر نیم
 او این است که همت شغال قلبا با مصفی را در اب جل نوزد و از ان اب بدن را بسو بند و به بدن با
 نارنج ساکت که بدن و غیر کرد و فصلی و سسر از ان اب در دم در نظرون و کبفت و خواص ان
 بدانکه نظرون یکی از او به قلبا با است که با فست شود در خا کسر بعضی از نباتات مانند فلان
 و هم در بعضی از زمینهای نمنا که چون ملک طعام دید شود و هم در بعضی انهای معدنی ترش
 که چون از اجوشا نشد بلخ کرد که در فصل او در سناه معدنی خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نظرون
 ذبا دا استعمال در صنایع شود چون شیشه کوی و بلور سازی که جزه اعظم شیشه است چون قلبا با
 کبفت او در بدن منفعت حصان بود لهذا استعمال شود اول در حصان و در مل کلبه مثانه و هم در
 تری معده و این جسم اثرش در بدن همت از قلبا با بود و هم قلبا با اعدت زیاد مد او مکت
 توان کرد در خلاف نظرون که با کجین که مد او مت و فغانند قول مزاج افند و هم شیشه تا
 ممکن باشد برای استعمال نظرون را بر قلبا با با بد مقدم داشت قدر شربتس نیم شغال و
 در مزاج سنگینی نکند و تحلیل رود تا بکفغال توان دار و بیسار نافعست فقراء صاحب حصان
 کلبه و مثانه را که تا شش ماه صبح شام هر سه خود نظرون خوردند صفت نخه حبه زنی معده بکند
 نظرون نیم شغال کو بپند در ظرفی نموده دو شغال ایلوی بیسار توش بالا ای و رجسته در چین
 جوش خوردند که این دو ابدل دوا جوش است و دوا جوش نیست مگر حورن که هوای کربن او را
 از خارج زبا کرده اند طر ساختن دوا جوش بکند شیشه که در دهن داشته باشد و شیشه
 دیگر که بکند همان بود در شیشه دو دهان سنک سناه را با کل سفید کو بید هر چند و در شیشه
 بکند نظرون را علول کرده بکند از ان سناه و زید لوله شیشه و بکسر شیشه را که علول
 نظرون است نمند و سود بکند او را بسوزخ یکی از ان شیشه دو دهانه گذارند و از سوزخ در
 دیگران شیشه که با زانت سرکه در روی سنک سناه و کل سفید بزند تا هوای کربن که در سنک

طرز ساختن دوا جوش

در تفریق ای و غیر ای

و کل عبادت مضاعف است و در شبیه که مخلوق نظردنت رفتن و نظردن او را بخوردند
 و دمای جوش گردد و این دمای جوش از نظردن حاصل میسر تحلیل گردد و نوع دیگر هم دمای
 جوش بود که از نظر طریقت است و در ایلیات و ان ساحت و دمای جوش مستعمل است در تفریق معده
 و در مثلثه و مسکن کند و سدی کند قدر شربتی بخوردند که در آن حل نموده و بیخ خوردند
 لیسو نظردن دیگر حل نموده و این دو مخلوق را مخلوط بهم نموده و در جوش جوش دهند نوع دیگر برای تفریق
 معده یکم نظردن در پیوند و زنجیر از مریات و در مثلثه فند ستمثال اجزا را ساینده مخلوط نموده
 هم نموده و در معده بگماه روز یک فاسق صبح و یک فاسق شام خوردند و فرقی از نظردن تفریق معده
 با جوش بیاض خوش طعم که برای تحلیل غذا و معده موافق و کوار است صفت او بکند نظردن
 دو مثقال فند و صبح عرب بغدادی که فرض توان نمود اجزا را ساینده و چند قطره جوش بیاض بدو
 اضافه نموده و فرقیها سازند و بکار برند و از جوش نظردن است که در کباب است از تفریق و نظردن
 و این دو را اگر می است که چون در آب بریند از سر کند و کم از او است در کدو آن دم که در خوردند
 او حرارت غیر طبیعی از بدن زایل شد و سرعت بنفش کم گردد و او را فوه مله است که در آن ناراد و
 و قدر شربتی هم مثقالی که مثقال است و مستعمل است در باطن و ظاهر در باطن استعمال شود
 همچنان دم بدماغ و هم در زکام و تزلزل که همچنان بسوی دماغ بود و حرارت زیاد در افضا که از خورد
 او بول زیاد دفع شد و سرعت بنفش کم گردد و هم در سوزنک موی فاسد کلی دارد و از ظاهر استعمال
 شود طلا به او که بسیار نافع است در او را و خاد و صلیح که حجه میل دم بدماغ بود و صفت نخه در دود
 عسای قلب که بنفش سریع و قلب جلش نماید بکند و در بنال ده کند و در سه سیر دم نموده و صفت
 کرده هم مثقال شده و چهار مثقال شربت خنک خنک صلازه نموده در روز بخورند و در حجه تزلزل و زکام که
 بول زیاد دارد و بنفش مریاتی که در آن بکند شیره ناراد سه سیر شود و یک مثقال شربت خنک
 چهار مثقال مخلوط نموده در یک روز بنوشند صفت نخه برای سوزنک موی بکند شیره ناراد
 مصنوعی سه سیر شود و هم مثقال عصا به بد از اینج هشت کدم درم مخلوط نموده هر دو ساعت یکبار
 فوه خوردی بنوشند اما صفت طلا به او بکند شیره مثقال نشاد در چهار مثقال آب سرد است
 من سر که بیخ به مخلوط کرده و در مثالی بلایان تکرار طلا نماید فصل سیم از آن است
 در امک که بفرایه شونا مند جسمی است معده ترکیب از امک و کوبن که چون در آن تکلیف نمایند از

در تفریق تری

در بیان تفریق امک

حرارت

در تفریق ای و غیر ای

در تفریق ای و غیر ای

شدن حرارت کربن و خارج شود و امک خالص با ندم ماده اصله جزاء از صبه عظام امک
 چنانچه اگر در عظام انسانی این ماده از قدر طبیعی شود بعضی از استخوانهای منحنی مانند چون
 فقار ظهیر و رطل که بدن کور پشت کردند و منحنی پیدا کنند و صدف و مروارید پوست سرطان
 و پوست تخم مرغ و صبر سرطان و کل سفید هیچ نمیکند نیست مگر امک و امک مستعمل در طب امک کل
 که استعمال ظاهر برای او به کال است و در باطن جگر امک بیخ دیگر استعمال نیست و هم روغنی از
 او ترتیب داده اند که در سوختگی اعضا مفید و مجرب است اما این امک آن است که سه چهار مثقال امک
 گرفته و آب در روی او ریخته بوم زشتند و چون امک نه فین کوبید با صاف که بالای است برود
 گرفته بکار برند زیرا که اگر قدری بماند و در ناز از هوا اجنب کوبن کرده فاشند برده نازک در روی
 این امک پدید گردد و از این است که این امک را باید بر روی دست کرده بکار برد و هم گوز ناز
 از او درست کنند قدر شربتی با سینه از او بهر و چون جوش تحلیل برود تا بیخ سرتوان داد و
 است که با سیر بر با کشفند همراه نماید با مساوی و این است نافع است عینه تفریق معده و سوء هضم
 و نفوس و تزلزل مثانه و دفع بطن و لیسو است که در فصل با رمانند سیر بر بدن حریف کنند اما در
 این امک بکند این امک یک جزء روغن زیتون یا یک جزء مخلوط هم کرده تا بکشد آن کرد و بکند
 بد او نموده در عصا را در آنند و چون جراثیم سوختگی مویج باشد کمی فیهن همراه فیهن سینه بیخ
 دیگر بکند این امک در روغن زیتون و شیره با مساوی مخلوط نموده جوشانند تا آب در رود و در
 و شیره با ناز بکار برند و جراثیم چون کاه و کوفتند که با مطه شد و روغنهای تازه که
 زیاد خوردند و شکم ایشان متسع شده بهیچ که قریب جدا کنند رسد این امک را فوه و نافع آن فوه بود
 و اما سیدن این امک خالص با مورت پوست مزاج است اما صدف و مروارید و پوست تخم مرغ و غیر
 سرطان و کل سفید و مثالی او مستعمل است در تفریق معده اطفال و چون تسخ با مطه تفریق معده
 همراه بود بیخ تسخ کند خاصه چون ترکیب نماید این دو بهر را با سیر و پینه روی و شیل
 الطیب قدر شربتی ایشان تا یک مثقال در صفت نخه حجه اطفال که اجزا از صبه عظام آنها کشد
 و لیسو پیدا کرده و مابلی بیخ هستند بکند پوست صدف چهار درم مزاده این و فینسین از فز
 نیم درم فند سه درم اجزا درم ساینه مخلوط کرده هر روز سه مرتبه هر مرتبه یک فاسق خورد
 نوع دیگر بکند عینا سرطان شش خود براده شلخ کوزن و در پینه سبیل الطیب و زهریات سه درم از او

در ترفیقای قلبی

مخلوط بهم نموده روز دو فاسق بنوشند و این نسخه چیه ترشی معده بترنایع است بخورد بکیر کند
 غیره سلطان شتر خورد و در هشت دم اب را از پانه حل کرده بپزند و بپزند و بپزند از هر یک چنان
 دم اضافه نموده هر دو ساعت یک فاسق کوچک بپزند و این را در مفید است در برغان و
 قرابطنس اطفا لا ماکل سفید و اوکا هندی نموده که هیچ دوا سد نشد و دیگر از ترکیبات کلر
 دوستی باشد یعنی ملک مرکب با مزای کلر این دوا را از داخل استعمال نکند و از خارج استعمال
 از آن جهت از آن بعضی لکهای جلدی که او را در آب حل نموده و لکه را بد و بشویند و در نسخه دیگر
 مزای سفید که چون در اطری نهاده در آن منزل نشد کلر از و مضاعف شدن رفع مزای سفید
 نماید پس چیه شستن دست و انگشت طبیب و جراح که بر ماده سفیدی باشد چون ماده سفید
 و امثال او که در آب بپزند و در آنجا که در دست و در موضع سفید حلق و بپزند و بپزند
 نوع که بکیر کند و در دو شویک دم در آب چهار یک حل کرده و بعد و مصغه با عطره فرما بپند

در ترفیقای بنای

فصل چهارم

از باب دوم در بیان بناشیر و افامان بدانکه بناشیر که بفراشته هندی گویند افامان بود یکی
 هندی نامند و او حسبیت که قریب بکیرهای بی تولید شدن پانت کرد که بی را سوزانند بناشیر
 او را اخذ کنند و با پهل در هندی و بناشیر است قسم دوم را از صدف خالص بناشیر که انگلیسی صد
 حاصل شود قسم معدی است و قسم چهارم بناشیر معدی بود که در نکان از آب بکیرند و او را
 بناشیر فرنگی نامند و مناسب بن جسم نابدن زبان است زیرا که یکی از اجزای ریه عظام بناشیر
 و بناشیر کبالت از کربن و بناشیر که چون ترشی در او بپزند بناشیر بداند و مزای کربن از
 او خارج شود و چون بناشیر کبالت که در کبالت بود بی وجود بناشیر و بناشیر با قوه مسهل که در مسهل
 مبر و طبعی ذکر شد و چون بناشیر با آب له و حل نمائند یکی بود که قوه مسهل را در او است
 دو بدتری نامند قدر شربت و نیز چون سایر مسهلان طبعی بپزند و بناشیر در حین حیوانات
 حل شود و در آن مگس کرد و در خلی مناسب است در اطفا لا ما خواص او اولاً تریان ترشی که در
 است که در ایران جوهر عرق که در آن نامند و در قسم الفار تر بافت جزیی را در دم سدنی
 می نمایند و در آن بناشیر معدی اطفا لا که چون شربت خوردن معده و بسندی که در دم در امثال
 آنها دوا عالی است قدر شربت این دوا باک مثقال و در اطفا لا مواضع سن و مرض ایشان

خواص بناشیر

باید

در ترفیقای قلبی

باید در این دوا از ترکیب می نمایند با فسنج و خطیا ما و چون ترشی معده همراه بوا بر بود با تر
 و کوک در ترکیب نمایند و بر اطفا لا بهر است با رکلان فرص نموده بد کنند تا جو رند و بر صا جان
 تریه تا که که ترکیب شود صفت نسخه در آن بناشیر معده بکیرند بناشیر هندی یک مثقال بپزند
 چینی دو مثقال را از پانه چهار مثقال ریش ابر یا دو مثقال خرازا گویند نسخه مزاج فرما بپند
 برای طفل یک فاسق در پانه از شعاع با با بونه رجه بخوراند و در نکان تا بنم مثقال
 دهند فصل پنجم از باب دوم در بیان جوهر بنای که این جوهر احدی در آن و شاد
 که ماهیت او در منقشات گذشت و بنای که در کبالت از جوهر بنای در و بنای در نوع دیگر بنای
 اهک تا از چهار سپر تک و بنای در پنج سیراب مقطر سه چهار یک مخلوط نموده با خوارت ملائم بپزند
 و برای حصول او باید بنای در و اهک را با الماشوی در نوع رجه و در قابله از آب نمایند و در زیر
 قریح آتش ملایمی کنند که مزای از نشا در و اهک خارج شدن در قابله مخلوط با آب شود و از جوهر بنای
 است کیفیت طبیعی او و طبعی است بی رنگ که با قوه سست است و بناشیر ترشی است که در بناشیر معدی
 کرد ما سند قلباب و بوی و خلی شبیه بوی بول است بناشیر و وحدت و چون کاغذ قرمز در او
 لهند کبوت شود و کاغذ زرد را سبز کند و قوه فراه دارد که بزودی از مصرف خود منساقند
 جزء هوا کرد اما خواص او اولاً منغش محرک است ثانی معرفت است و ثالث منقش بود و در مملد
 هوا چون عقرت و ما از زینور پینا فایده بخشد لهذا منعم است و اولاً در ترله فرزند که حی
 الهیاتی بناشیر ثانی در امراض تسخیری چون سینه و امثال آن و چون از او پیه منغش و محرک
 است بعضی از حکماء در حجره شده اند که علامات عصبانی مانند هذیان و اغما و اختلاج و طار
 دست بظهور می رسد استعمال نمایند و در حاکم اخضار ریهض دوا می حرکت چنانکه مشک
 راست و هم در نسیج اطفا لا دوا عالی است و بپزند و در آن صلیع خمار می و غیره است و هم
 استقامت و از این غش و بجالی بود که از سستی با غیر آن باشد و اما لا و نیز از این سستی نماید که
 بنم مثقال او را در آب با چهر رجه اما که کند و از طاهر استعمال است در دفع و سستی انصاف که در
 از او ترنیت داده بنای لند و از برای ملذوع هوا چون کزین شده از عقرت و ما روز بخورند
 در دهان ساعت جای لغع او چند قطره جوهر بنای در بپزند و هم چند قطره مزاج با آب
 مبلذوع بخوراند و هم بپایانند و در مسموم بنای بی خلی باشد بر از آنی نمودن بد هندی در

در ترفیقای جوهر بنای

که ضعف قوی اعضا باشد قدر شربت او در بکری قطره است که داخل در مزاج در یکی از
مناجات ملقب مزده بنوشانند صفت نسخه برای مالد و مع هوام بکریند جوهرها با ناله دم مطبو
خطی سه سر جوهرها در مطبوخ مزوج مزده مرصاعت بک فاشق بزرگ بنوشانند و چند قطره
واسطه جوی نازک بجای لایع بنالند که بعضی روز و در می از تو بیداده اند و سوم هم هم
دلالت بنام حکمی که محتج شد صفتا و بکریند صلا بون بکری کافور یک مثقال و نیم در یک حتما
بک عرف ذواته حل مزده بواسطه اقسنا خوب مزوج کردد انگاه از انش بر دانه بر بنشد که در
حرارت او بر طرف شود پس بد و اضافده بنامند عطر حاشا و عطر اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال
مثقال هم جوهر بنوشا در او را در ظرفی کرده نگاه دارند و این در آب و سفید است در او را
مفاصل مزین که در سه روز سه نوبت بعضی معلول بر خ فرمایند و در مفاصل خاد صبر می نماید
و قیر طوی دیگر از تو بیداده اند که فایم مقام امه دلالت است و صفتا و اینست که بکریند
کا موزیم مثقال بنا حصار دم روغن با دام صلا بکریند نا خوب مزوج کردد انگاه دو درم جو
نشا در و بکریند بعضی اینون در او مزوج مزده بکار بوند ما نند هم امه دلالت که در شد
هم بر خ از این در او است که در او مزین مفاصل عام در هر معقل که باشد چون زا و کف و
مرفق و انگشتها و مثال ان نسخه جهت زلزله مزین ربه بکریند جوهر بنوشا در نیم مثقال اب سه سر شربت
خخاش سه مثقال اجزا را مخلوط هم مزده در یک روز بنوشند و جهت زلزله در اطفال که پس از
جدری غرض شود بدین نوع استعمال فرمایند بکریند عرق ذواته شش سر شش سر جوهر
بکریند روغن زان با ناله سه مثقال اجزا را مخلوط هم مزده و ببت قطره او را داخل مطبوخ
مزده بقطر در بکریند و خوراندند و دیگر از ترکیبات بنوشا در کوبیات مانیانک و در بعضی بنوشا در
مرکب جوهرها مزای کربن طرز ساختن او بکریند ماک بنوشا در که بنوشا در داخل بود بکریند
بکریند و در او آتش نهاده نصحه فرمایند و این معصود بنات مانیانک بود و این ماک در کلب
نبا دافان کرد و دروغا لبا برای رفع بهوشی استعمال فرمایند و هم در استخوانی که سبب دم مزین
مفاصل باشد و در مطبقه و محرقة شد بد که اغما ز یاد بود قوی محرکت قدر شربش در روز
بند دم بود و در اطفال از ده ابیست کندم است در بکریند و صفت نسخه بکریند که بنات مانیانک
بکرم در سه سر لبا خطی حل مزده و با در سه سر لبا بنال الطیب هر دو مساعت بکریند و بنوه

مزم امه دلالت

بنات
در تعریف کربنات

خری

در تعریف و استعمال
در کربنات

خری بنوشانند و غالباً این در او از اجتهت عربان قوای بدنی نزدیک با حضا در بعضی هند و هم در
تشخ اطفال معید بود و این جهت رفع بهوشی این شمامه نافع و از نوده است بکریند که بنات مانیانک سه
مثقال عطر کلسرخ سه قطره جوهر بنشاع در او زده قطره اجزا را در شیشه کوچکی مخلوط هم نماید و سه
او را بپزند هنگام احتیاج بر اسطغان شمشیر بنوشانند بدل این در او است چون امک و بنوشا در او است
در کجی مزده و کی عطر در او ریخته در او را بسند در هنگام بهوشی بنوشانند و در بعضی از شاخ کوز
کشد که برای تسخ و سناه سرفه و مطبقه و محرقة و شستی در مزین صاحب فانقار یا لبا مزین در او است
بنود صفت او اینست که بکریند مزده شاخ کوز را در قری کرده بدون آب و تقطیر نماید که در بعضی از
او حاصل شود ان روغن را گرفته با دو وزن ان کل مفید مکرر تقطیر کند و طری حاصل آید که ان
روغن یا جوهر شاخ کوز نامند قدر شربش سی ال جمل قطره است صفت نسخه بکریند جوهر یا روغن
شاخ کوزن ببت قطره کافور با مشک بیج کندم لبا بیدانه مشک درم اب یا کلاب سه درم مخلوط
هم مزده هر ساعتی فاشق بنوشند و این نسخه در سبانه سرفه و امراض مذکوره بکار رود و دیگر است
جوهر شاخ کوزن با روغن کربن صفت نسخه بکریند روغن کربن است درم و در چهل و هشت درم کلاب
مخلوط مزده و بقدری کربنات مانیانک در او بپزند که دیگر جناب هم بنوشانند زیرا که از پاشیدن
کربنات مانیانک در روغن کربن با کلاب جوهر می مزده جباها بدید شود چون از جناب بنشیند و از
گرفته نگاه دارند و این در او نیز منفع نماید در تسخ و سناه سرفه اطفال قدر شربش سی ال جمل
قطره است و دیگر است جوهر بنوشا در با انیسون صفت او اینست بکریند روغن انیسون سه درم و در
چهار و هفت درم داخل مزده پس از ان ببت و چهار درم جوهر بنوشا در اضافده مزده بکار دارند و در
دو نافع است در تسخ و سناه سرفه و رفع شک اطفال قدر شربش ده قطره الی سی قطره در روز
صفت نسخه بکریند شربت خخاش سه درم جوهر بنوشا در با انیسون بنامند عصانه بدن رنج
مخلوط و مزوج مزده روز سه فاشق کچک در سه و هفت بکار دارند و با طبیب فراموش
نماید بر اینکه بنوشا در و املاح و ترکیبات او در او را حاد و حیات ضرر خواهد و هر که سبانه
نیاید داشت باب سیم در بیان ادویه ملیسه ملطف است بدانکه
ادویه ملیسه را از کتان ادویه دانند که برخلاف ادویه فاضله عضواً است دهند و بساطت
او در و خشونت او را از اهل ساند چون آنکه استعمال روغن با دام در خشونت جلد که همین اثر او

جوهر شاخ کوزن

در بیان جوهر بنوشا در با
انیسون

در تریاق و ملبس

او محسوس است فلذا این دو به استعمال اولاد در مسموم بر از قی کردن و دفع مؤثر است از مسموم
 زیرا که در این علت کما بزرگن ادویه مذکور معده و معاز را نرم کرده و اصلاح نماید چنانچه
 جادو این کتاب برای مسموم اشان با استعمال صمغ عربی و روغن بادام زرد و روغن درویم معده و
 که پس از آن استعمال ملبس چنانچه روغن بادام و کرکج و اشان را نجات سودمند است
 سیم در افشا و استعمال و زهر چنانچه در ملبس از زکات و او را موقر و خات و خاصه در زینا
 که سرخ و خشن و نفس کم بود چیم در مریض و در مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 در نظام بدن چینه نلبس و بساطت عضو و از این جهت ضایعات بود که بیان کرده ایم ولی این نکتها را
 فراموش ننمود که در جالی که به هیچ وجه در به چینه ضایعات نکرده و طلا را از آن کم بدل ضایعات
 بود و این ادویه هر چند صفت نند آید اب نمک و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 او را بیان نمیدیم و سیم صفا از این ادویه مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 ترتیبی دهند چینه خشت سینه و صمغ و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 چون لثا بطبی و بزرگ و از همین جنس است مالم لثا و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 اچیز و شیر چینه او را ممان بنکوانت چنانچه از ادویه ملبس ادویه چند هستند که نخبه بدینا
 ده نفع دهند از ماضی که در اجزای مطبخ ثعلب نشاسته و از درج ذاب با چه و سفید و مملو
 و شیر و سکا و آرا و زرد که این دو در اول بفضل بیان شد و مملو و مملو و مملو و مملو
 برقی در اوله و بقا و سیم که نند اگر چه در ممانا اختلاف است که در کتب ادویه مملو و مملو
 که در اوله چیزی است شبیه بر لبمان با رنگ هم چیک که در درختان صنوبر و بلوط بر شاخهای آنها
 چیک و بی ریشه است که در زینکستان از دواهای عالی است چینه اعذب و مملو و مملو و مملو
 که بقدر همت درم اوله او را باید در آن کم شست که لثی او بر و در نگاه با بجز سرباب به نند که مملو
 شده و کمی سربس مملو و شیر بلبی و عرق دار چین بد و اضافت نموده مملو و مملو و مملو و مملو
 بنان مسموم به رویش که مخصوص است در شتال زینکستان و به شتال در ظاهر آن درختان سبز شود و
 از دواهای مخصوص مملو است و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 در مملو است صفت مملو ادویه ملبس ادویه است چنانچه در مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 خنک است و در و کرکج و روغن مغز نند در روغن مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو

و کتب

در تریاق و ملبس

بی سبت بود در بعضی مانند روغن بنفشه و بعضی از روغن بنفشه است از روغن بنفشه و اشان
 که نند از روغن بنفشه دهند و تا نوره و اشان را اما روغن بادام مستعمل است در ماضی و به که مملو
 بناد و خشت است و در حقیقت و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 مشغال صمغ و در مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 مخلوط کرد بعد بقدر روغن چینی اب کم کم داخل کرده بناد تا مملو و مملو و مملو و مملو
 شیر بادام مصنوعی که نند و اگر ادویه را با این شیر بادام مملو و مملو و مملو و مملو
 این در اجزای مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 روغن خشت جلد مرکبا با مملو با خالص مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 و این چینه حرفا لول نافع است و این روغن چون بناد مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 زینت و اشان او را غا لبنا در مملو مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 سرخ کرده و در داخل کرده خشت فراری دهند و این خشت را سلا دانند و از خورش
 مشهور و نکتان اشان اما روغن مغز نند که بقدر اشان سیم مملو و مملو و مملو و مملو
 از مملو یعنی مغز مملو بسیار بزرگی که ان ماهی از مملو جسته که در دند نند و این مملو
 است بسیار سفید صاف و پاک و با سایر دمان تفاوت او در پاک است و در آن اعضا با این
 روغن مملو که نخبه مملو است می نماید و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 روغن مخلوطی که در ادویه ملبس جلوه است چون صمغ و مملو و مملو و مملو و مملو
 شریخت و مملو از جنس ادویه ممان است شاه تو که مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 سله که نند بسیار منفعت بخشد که در فصل بنا مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 مملو ممانند و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 بطن سود مملو **باب چهارم** در مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 و عطش را بلب شد بعضی از نشتات ممانند عرق و بول کم کرد و مملو و مملو و مملو و مملو
 بدین صفت نند مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو
 کرد و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو و مملو

چه بعلاجه باشد با نسیم ان شی خزانند مثال تریقی که در که در ابراز عرق و جوهر که در کوبند و حل
 آنکه شی است زش که از کوزه حاصل شده و در حقیقت تریقی که در است و همین نوع است تریقی شود و
 تریقی نیک که جوهر شود و جوهر نیک کوبند و او به مبرداستمال شود در امراضی که دم فساد پیدا کرده چون
 مخربه و طاعون و حمی خلطی و امثال آن و تریقیها که از اجسام معدنی حاصل می شود کیفیت ایشان این
 که بسیار شایب و جاد و باب بود چنانچه اگر آب داخل شود جوهرش در کوزه در این عمل در تریقی که در
 است و چون بسفید نم و بزند مجد شود و این در تریقی شوره معین است دم مسکن عطش و مسدود کننده
 سبغ را بلی کند و چون حکم در جلد باشد زایل کند و دم را غلیظ نماید و غالباً بول را ترش کند و
 مذاومت افراط در ایشان مورت فساد دم است و استعمال آنها اولاً برای کالان چون آنکه در سالک
 جوهر شود نماید و دوم جهت دفع ارتشاء بدن بهم بواسطه اصلاح قلیانی که در فراج زاید است باشد
 چون تریقی معدن و یا آنکه از خارج مرف شده باشد و سببش برز کرده باشد چنانچه عینه تجلی حسان
 کلبه در عمل مشاهده در صورتیکه ماده آنها امک و بلباب باشد و این امتحان خارجی لازم دارد چنانچه
 بیجهت از بنا در قرن و دفع خارش بدن و چون که جمیع خامضات بر سه قسم وند لهذا این باب است
 بر سه فصل بودیم فصل اول از باب چهارم در خامضات معدنی فصلی در سبب در حوضات
 نباتی فصلی در خامضات که از بعضی اشیا که برند چون میز و سفر بطرطرا فصلی در
 از باب چهارم در خامضات معدنی اول از تریقی که در است و این تریقی غالباً مصنوعی است و
 غالباً او بافت شود در کوزه های که آتش نشان بود چون کوزه ها و کوزه ها که چون زردت بان معدن
 شود لیا سوسوخه زور زرد و هتیر در صفحات لاریسان فارس که از کوزه سیرات است که در کوزه
 که معدن کوزه بود و از سفق معادن آن کوزه تریقی که در کوزه مفری شده که در سبب و چهارم است
 ندر هفت سیر و نیم تریقی که در ازان جا اخذ کردیم بر نیک مایل تریقی و مصنوعی آن بود و قسم بود
 یکی آنکه از نواج سبز حاصل شود و طریقی از آنست که بکند نواج سبز را که بر کباب است از آهن و تریقی
 که کوزه را در او به نهند در جانی که همانند زان داشته باشد تا هوا او را بجز به نماید بدن عملاً
 که روزی در سبزی او مبدل بسفیدی گردد و از هم بسکند و این عمل در مدت کثیر است پس از آنکه
 زانها هم بسکند و سبزی در او تا غلیظ شود در کوزه لیبانی نماید و در پیشه کل کوزه هم که است
 و در همان کوزه را در کوزه دیگر که طالی باشد نماید و کوزه خالی باید بست زود که کوزه نواج بدان

مصرف باشد آنکه در کوزه نواج آتش نماید که بواسطه حرارت تریقی که در ازان جدا شده در
 کوزه خالی بند و آهن او جدا نماید طریق دوم آنست که در اطان سرب می کوبند و آن فضلی دارد
 که در عمل شبها مفصلاً مسطور است ولی همین قدر است که اطان سرب درستی نماید که معنی
 جلد او زمین او همی از سرب است و در زمین اطان آب کشند و در برون و جاری زان نمایند که لوله
 دو دکن در اطان باشد و در آن جاری که در ریخته مشعل سازند تا در او اندر لاهان رفته تریقی
 که در عرق شده در اطان میان آب زردان و قشای را بچکوره سطر بزرده تریقی که در کوزه لاهان
 اخذ می کنند و چنانچه از یکباره که در نیم جزء تریقی حاصل شود و در ابراز بواسطه فساد باشد که در زرد
 که در کوزه نواج نماید و این عمل مندری است اما کیفیت تریقی که در کوزه است سیال بر نیک است
 کاهی سبب بود بواسطه شی خارجی که در او داخل شود مخزن کوزه و با قوه آکا لیه بطعم بسیار تریقی
 با قلیان نیک کرد و در مبل زبانی به جلد نبات دارد که چون خواهند تریقی که در ازان اب مزج کنند
 باید تریقی را در آب بخت که اگر آب زاید و داخل نماید از شدت مبل که بدد و در کوزه شده و بچک
 بنوعی که محمل است در چشم و صورت پناشد و بسوزاند و سبب جرحن اشیا و اعضا از او بدست
 است که جازیب رطوبت بود و چون کاغذ سفید در او نهند و بر کوزه در لوله از صنایع زبانی مشعل
 است چون صنعت قالی بانی که بعضی نکلهای بنفش باید فرزند و امثال او و این تریقی از آنست
 تریقی چنانکه باب که داخل می نماید تا آب نشیند علامان و عوارضات در کوزه که این تریقی
 ملائمت از زبانی خورده باشد سوختگی زبان و حلقوم و مری که نمید رسد باشد معده را بشو
 بوزه لبلان رساند و غالباً از حلقوم نکند در و این نوع باعث قرح حلقوم شد و ضعیف مری هم
 رسیده و میبرد تریقی این تریقی بنا بر است و بعد نظرون و دوا می جویش و چون اینجا حاضر است
 اب صابون بواسطه قلیانی که در است اما بمقدار طبیعی چون صرف کرد در اشیا از زبانی بود
 و حرارت اعضا را کم کرده عطش و عرق زان را بل سازد و در کوزه بول زبانی در دفع کند و چون در
 از این شی خورده طفل قویج کرد و افراط در او باعث بی اشتیاقی و فساد دم خواهد بود اما
 استعمال این دوا اولاً این تریقی مستعمل است در زونا دم در عضوی که بود چون معده و امعاء
 رطاف و بواسطه در دم و امثال آن ولی در صورتیکه مزاج سرد و دیگر در جنت و مزاجی که دم
 فاسد شد چون مطبوعه و مخرفه و طاعون و بنان اللیل که جلد خارش پاد کند و سوء الهضم

در تعریف آن در مری

حاصلات معدنی ترشی نمک است که بفرشته سبزه با نایب با اسید کلرینک نامند طرز ساختن او چیز
 ترشی شور بود که می که پند نام طعام مجاری ترشی کوکورد چهار جزء است در جزء اجزا را در فرج کرده
 واسطه ترشی نمک بطور جار از فرج مضاعف شد در فایده مقطر کرد و این ترشی نیز با فواید آکا که در عقو
 و مانند ترشی شور همیشه از و جار مضاعف کرد و در مستعمل است در مرض سوء الهضم و مخمره و مطلقه
 و فساد شربت و در دیگر در زمانه نامند نوان را در مخلوط با لعاب است صفت منجمه سوره الهضم و مخمره و از
 ترشی معدن و سایر امراض که ترشی نمک و ترشی کوکورد مستعمل بود بیکدیگر مطبوخ خطی چهل و هشتاد
 ترشی نمک پندم شربت در شک است از زرد دم مخلوط نموده در یک روز در بن لعاب نوشند چهل روز تا
 و ترش در همان که از خوردن در دقه بنامیه حاصل شد با شد بیکدیگر ترشی نمک یکدم کف در هشتاد
 با هم مخلوط نموده با قلم موند همان بنا کنند و کم ما پس از آن در فرج کوف در هر موضع بود فایده
 خاصه در شک است که در هر عضو و سر ما زرد بیکدیگر ترشی نمک پندم بلبلان مکی در دم عرب در
 شانزده درم حسن لیه علول با بنفشین در دو درم مخلوط بهم کرده بنده را بدو لوده نموده در موضع
 معلول نال اخنه روی او را بنده نشاند بیکدیگر در دو درم لوزین بیکدیگر ترشی نمک نیم مثقال اصل
 مصفی سه مثقال مخلوط بهم نموده و با قلم مود روزی بنام کنند **فصل ششم**
 از باب چهارم در خصوصات بنای اول کیفیت آنها از آنست که سدی نمائند و دیگر آنکه بعضی ریف
 بعضی هوا کنند و هم چینه همان خلطی سو در مند باشند چون مرض اسکریت و امثال او در این زمینها
 از این بودند سرکه آن عورت اب له و اب نارنج اب در شک اب نار و رب سناه نوت و در با لوبان و
 امثال ایشان اما سرکه چنانچه در مقدمه کتاب ذکر نمودیم افراط در او و ورث هزال بدن و فساد
 مزاج کرد و بسا که از کمزرت افراط مرض سل حادث نمائند و استعمال او مخصوص مرضی بود چنانچه
 رسم است چینه تحلیل غذا کی با اعذبه میل نمائند و بکسی او در به چون سرکه عنصل و سورخان و بکسی
 ایشان بر واسطه سرکه ساخته شود و مخصوص است برای رفع عفونت هوای متزلزل مکانی که آنرا
 با تن سیر کرده سرکه در او در بنند که آن جار مضاعف از آن رفع بعضی را از هوای آن محل می نما
 و هم بوسیدن او در صلاح جانی که جوهر سرکه نباشد بسیار مفید است و جوهر سرکه اخذ شود از
 زنجار نه آنکه از سرکه بود و اب عوزک نیز بر واسطه طرکه در او محلول است فواید منسله در او
 درای مخصوص نیست در آنکه خود طر از و به تر است و اب له و اب نارنج بکس جلیق بودند و بجای

کتاب

در تعریف آن در مری

بک دیگر داخل مشروبات نوان استمال نمود و اب له و کا هی سدی نمائند و مخصوص مرضی بود
 بود است که اسکریت با شد و اب در شک و اب نار کی فواید خاصه دارند و بجای بیکدیگر
 نوان را در دم مخصوص بهی نیستند و هم چینه است شربت قوت سناه و الیاء و امثال او که
 غالباً در دقه را بدان داخل کرده بکاری برزند و بنا بیکدیگر بود که فرنگان این ترشهای بنای
 را چون اینقدر سهل گرفته اند و حال آنکه در ایران نزد خاصه غلام هر کدام را و قیاس است و در
 ادویه هر کدام را فراد فراد تعریف جلالی و این مخصوصی بر ایشان ذکر کرده اند و غلام امراض را
 می خواهند بنامند مانند امراض معدن که اب در شک و نار و هم چینه مرض بکند و امراض قلبی را
 به اب له و امراض سینه را اب نارنج و قس علی هذا معالجی نمائند که در بدن انصاف و بصیرت با
 می بینند که در روزی سه ماه بکسی استعمال می فرمایند و از آن صاحب نوبه مرض استسقا
 دو چار می کرد و چنانچه در اینهاست و در وقت صفتها از نیست نغمه رضی تجا و زنجیر رجوع نمود
 که نوبه مبتلا بوده اند و به چینه بکسیین به استسقاء مبتلا کنند و در این مرض کجا طبیبان
 داننا که اطلاع جوهر کینه کند از در کسب استعمال می نمائند و هم چینه اب له و نار در مرض قلبی
 و ششما و بکسالی بکاری برزند با وجود آنکه می بدیند از بنود با زنجیر می کنند کس طبیب فرنگی داننا
 با شخصی مدرت که علم آنها را اخذ کرده کجا در بنال که درای مخصوص قلب است و در او دقه مدرت ذکر
 شد از دست می دهد و اب له و نار استعمال می کنند و حال آنکه در سره در عین قلب که سببین معلوم
 باشد با این در او فرج می شود فقیر چه بسیار از مردم خاصه نوان را که بطبعین قلب گرفتار بودند
 شهر اصفهان حجه آنها را از کرمان معائنه شخص کرد و به درای گرم و دفع آنها از آن بلیه مرضی
 خواست خداوند نجات داد باری از این قبیل بسیار است که شرح او ضرورت نیست هر چند خواستیم که
 بدانند اختصار با این در دقه بنای خاصه سهل شد در آنها چیت لعاقل بکفیه لا شاره و غیره
 شد که یکی از اباب تکوین سنگ شانه افراط در خصوصات است چنانچه در بعضی این مرض ذکر گرفته است
فصل ششم از باب چهارم در خصوصات نمک که از بعضی اینها اخذ می شود و آن
 آنها ترشی سفراست که بفرشته اسید سفربک نامند و خود سفرا از دقه محرکه و منغسه قوی است
 که انشا الله در او به منغسه و محرکه ذکر خواهیم نمود و این ترشی و چینی است حرکت با اهت
 است در مطلق عظام از حیوان و انسان طریق اخذ آنست که بیکدیگر ناسخوان مکلس را در

کرمی و مری و کرمی

او تری که کرد برزند که جذب نماید اما هک عظام را و کج کرد و تری سفر که هم تری استخوان
 نامم از او خارج شود و این تری جسمت زان سنگین ز صد کبله او مقابل صد و پنجاه کبله
 است و تری سفر در چندین خصوص بود اول جهت دفع سرعت انزال و تری جهت کسانیکه
 زیاده عظم شوند تری در عرض سبلان می بدو را اختیار که یکی از امراض معظم است که فضل الله
 کتاب امراض حیرت مکتور است چهارم جهت نفوخت باه پنجس در اطالی که ارضیه عظام
 کم و فقیر و نوبت غالب استخوانهای بدن ایشان نرم و مستعد هیچ و کجی انداز هستند ششم در
 مرض نکر تری که ریم شد ز عظم است و هم جهت زنا لدم و این تری بسیار مناسب با بدن دارد
 زیرا که در بدن موجود و بهمان قدر شربش هم دم الی بگذرد در روز بود و وجه دفع اختلا
 در وقت خواب بنوشند صفت نخچه جهت عظم ریم بکند تری سفر و مری و انور از هر یک
 سه درم اجزا از هم ساسانه مریج کرده ما صبح عربی دو بیت حب مزه روزیست حب جوزند
 جهت سبلان می بدن نوع استعمال دارند بکند کافور شش خود را ج سبز بکند کم تری و سفر
 درم اجزا از هم مخلوط مزه یکصد حب نماید روزیست حب سبک کند جهت دفع زیاد
 اختلا مریجند تری سفر بندرم رب شاه وقت چهار مثقال مخلوط هم مزه وقت خواب بنوشند
 و دیگر از تریها تری است که از مزه کم بکنند و بقرا نشه اسبد پیر لیه که بنوشند و طریب حصول او
 این است که در فروع الهی خوب خورد کرده برزند و اینی بر و فصل کرده متصل بقابل نماید
 در فروع اش نماید که تری او خارج شده در قابل جمع کرد و این تری همز جسمت تری
 بسیار منفن و مستعمل است از ظاهر برای وجع دندان و قرا قرا با و قروحات ثانی و قرا
 دهان و خوردن او دفع هبصه و زجر می نماید قدر شربش هم درم ناسه درم بود صفت نخچه
 بکند تری همز بکند کم کرات بپیت و چهار درم مخلوط هم مزه هر ساعت و قاشق خورد که
 واقع هبصه است نخچه دیگر بکند تری همز چهار درم مطبوخ خطی سه سهر مخلوط هم مزه
 قرح دهان و در دندان معضنه و نما بند و بکبه را الوده بد و نماید در قروحات ثانی
 و قرا با اندازند اما تری طریبان تری است که از طریخان نماید موسوم بخور مریجند
 اند ما نند خود در طری است در او به معقوی و او به معقوی او به ناسه که از خوردن آنها
 بدن قوت ببرد و عضلات نرم و سخت شود و دندان در خسانه قمر و استخوانها شود و خور

در او به معقوی که طایفک است

در

کرمی و مری و کرمی

در بدن قوام بگردان و این نوع او به چون بر چهار صفت بودند لهذا این باب استمیل بر چهار
 فصل نمودیم فصل اول در او به معقوی مریجند فصل دوم در او به قانض
 فقط فصل سیم در او به قانض و معقوی فصل چهارم در او به معقوی قانض معک
 فصل اول از باب نخچه در او به معقوی مریجند و این دو به که مناسب معده و امعاء است
 و استعمال ایشان در مرض مزمن این اعضا بود چون ضعف معده و استهسال مزمن و در بدن و
 امثال او اول از این دو به است حطیان او او بنا نیست که از جناب سدر سپر خرد و کلکهای او
 بنفش و در بعضی سرخ و برکهای او در مقابل هم روید و کل او بشکل کبله است با پنج خط و مستعد
 است ریش او در ضعف معده و هم در زویه و استهسال مزمن و کجای نیز بواسطه نفوخت معده
 اخراج دیدان نماید قدر شربش برای مطبوخ یک مثقال در روز بود و نفیسی از تریب او
 بسیار بلع موسوم به نفیسی بلع صفت او بکند حطیان او و استهسال مزمن و بواسطه نارخ از هر یک در
 ریش حد و ریش جزء عربی در او نشه می و شش جزء اجزا او کبید مخلوط بر ف مزه شش
 در محلی که مریجند پس از آن صاف کرده بکار دارند قدر شربش روزی سه قاشق چای خوری
 بد فعاتت نوع دیگر حب است صفا و ان است که بکند حطیان او و پوست نارخ از هر یک
 مثقال زهره کار چهار مثقال بقدری روید با او کنند که حب بتوان مزه که با ساسانه
 هر یک یک نخود وزن داشته باشد روزیست حب جهت ضعف معده بنوشند نخچه دیگر
 ریش حطیان او را در جزء پوست نارخ یک جزء مسکه هم جزء می و شش جزء شراب بالای آنها
 رخته بپیت چهار ساعت به دهند وقت صاف مزه روزی سه قاشق بنوشند نخچه دیگر
 حطیان او چهار مثقال در یک چهار ساعت بپیت چو شاشند و در آنها می جوش سه مثقال
 استهسال و سه مثقال اگر ترکی اضاف مزه صاف نماید و در چهار پنج روز بنوشند نخچه
 ضعف معده که بعد از نوبت غرض خود و بعد از استهسال لدم و حمره که معده و امعاء ضعیف
 کرد دیگرند نفع خشک دو مثقال و در سه سبزاب مانند چاق دم مزه و دو مثقال
 بلع نبد و اضاف مزه هر ساعت بکفخان قوه خوری بنوشند نوع دیگر ریش حطیان او کبید
 بلع مثقال و نیم تلیاب صغی هم مثقال در دو سبزاب نفع حل کرده شش مثقال شربت
 پوست نارخ نبد و اضاف مزه و دو سبزاب مزه روز بکفخان بد فعاتت بنوشند دریم از او فی طور یون

در تری و مری حطیان او

عزیز تر بنیادی و معوی

ادویه فطور بوزانت و او نیز چون جنطیانا و از جنس او است و همین نوع که جنطیانا است
 بود اینهم مستعمل است بسم کلبیا است که در پیشه بنیاتی است بسیار نایع و مخصوص به بنکد بنا و از
 جنطیانا قوی تر مستعمل است در استرخاء معده و امعاء و در دروس طاریای مزمن و اسهال مزمن
 را سود بخشند و عا لبا بار بوزانت که کند صفت نخته بکشد کلبیا است درم و چون در جیبی چهار درم
 پوست نارنج چهار درم سنجش درم اجزا را کوئید و بک نظر شراب خوب بالای در جیبی هشت
 روز بخشد بعد صاف کرده بفشارند و نگاه دارند و این در واجبیت ضعف معده بسیار مفید
 که روز سه دفعه هر دفعه بکاشق بزنند و بنوشند و از برای اسهال اطفال این نوع مجرب است
 کلبیا چهار درم دوسه بهرات دم نموده در آنهای طبع کی مصلحت در او در جیبی که لزومی پیدا نماید
 پیرازان صاف نموده کی نبات بد و علاوه نموده در روز بطل خوراند و در جیبی که در کربلای
 طفل بکشد کلبیا بکشد درم مصلحت کند مغلوط آب نموده و پنج ساعت طبع نماید در آنهای طبع
 نیم درم کل با بوندا ضافه نموده در سه روز بطل خوراند و نوع دیگر آن بود که با شراب قانص
 که مخصوص با اسهال است صفت و ابنت که بکشد کلبیا بکشد پوست نارنج نیم سیر شراب بود که کثیرا
 قانص در قریب است باک نظر که پنج سیر بود کلبیا پوست نارنج را کوئید در شراب چند بکشد
 روز بنهند پس از آن صاف نموده بکار دارند قدری بنوشند سه نخان و موه خوری است بسته
 نوبت و در طفل کتر دهند و کمی از آن با نه علاوه نمایند چهار درم از جنس ادویه معوی هر روز
 و اسهال است که جوی است بسیار نایع و مخصوص به بنکد بنا و از دفع سوء هضم و معوی معده طهر
 او بکشد کور و اسهال درم پوست نارنج هشت مثقال دارچین دو مثقال اجزا را کوئید و پنج
 سیر شراب بالای آنها ر جیبی هشت روز در محلی گرم کنند بعد صاف نموده و پنج شش روز
 صبح شام بنوشند که دفع سوء هضم خواهد بود دیگر از جنس این ادویه است پوست درخت
 موسوم به سیم و نا که از برای نفویت معده و سوء هضم بی نظیر است و اسهال و نیز چون کوز
 باشد و دیگر از همین نوع است زهره کار و بیجهت نفویت معده و سد کبد و سوء الهضم
 است و بمنزله است که با بوندا جت کرده بنوشند قدری بنوشند تا بکشد مثال وان داد و از همین جنس
 است ادویه معوی م معطر اول از آنها است که مخصوص گرم بوندا فینین که صاحب مغلوط نموده
 و برای نفویت معده بمنزله است و اما جایی است که دوسه مثقال اول و اما شاد جانی دم نمایند

کلبیا



کور و اسهال

سیر و نا
زهره کار

افینین

در بنده

عزیز تر بنیادی و معوی

و بنوشند و شراب افینین و عرق افینین که نوع نفین است باک استیکان قبل از غذا خورد
 نفویت معده نموده ها صلا و در دلت جنس از این افینین است که امرطون نامند و از
 معوی معده بود و افینین دیگر است که در زمانه جینی نامند بفرافه سبنا و برخلاف دوسه
 ترکی است و بسیار منفعت جی نماید در دفع دیدان خاصه در دوا الح و جات قدر شربت او
 در اطفال سه خورد و در بزرگان باک مثقال است پیش از خواب شب که بخورند و صبح روغ بنید
 اخیر میل نمایند و جوهری از این دوسه گرفته اند موسوم به سبطانی که بسیار از این و بی تمام
 و باک خورد در وقت او موافق در مثقال است و دوا بی سبنا عالی است جیبی که در وقت
 همیشه این دوا را با کلک ترکیب کرده استعمال می نمایند و جیبی منفعت می کند مگر در بده شده
 طفلی بواسطه این دوا که شب خورده و صبح روغن پیدا بخورد کرم جات مانع از طفل سه ساله
 و دیگر از جنس ادویه معوی م معطر اگر تر است و این دوا برای اطفال فقرا که استطاعت ندارند
 و صاحب خنایر بنهند بکوزانی است و هم جیبی ضعف معده و قسم پرورده او چنانکه
 ز جیبی مرا از برای فحج و خنایر و مرض پرور که م ناخوش کنی و هم اسکر بوت نامند بسیار
 فایده کند و بهتر بن فسار و قرض است بدین نوع بکشد قند روسی سه سیر و در آب جیبی تا
 قوام آید چون غسل بر از آن شش مثقال با دنان و شش مثقال پوست نارنج و شش مثقال
 ترکی را مزه کوئید از پارچه بیرون نموده مخلوط با و کند و قدری هم جوهر بنفای اضافه
 فرمائید ولی جوهر بنفای را اگر در حالت گرمی مزج نمایند بواسطه حرارت منضاع کشته
 جزء هوا گردد و فرصه نامازند دیگر از این قبیل است پوست نارنج پوست لپه و لپه نارنج
 و همگی از این جنس و نفویت معده کنند و بهاد نارنج در امراض جیبی بسیار سودمند بود
 هم جیبی قوی نایع جیبی کلی جیبی و دیگر است لبلاب که ما ل اشتره منکر بد و از ساخته شود
 شرح او بنفصیل بیان شد فصلک و سبنا از نام بیخ در بیان ادویه قانصیه
 بدانکه فرزگان ادویه قانصیه در بهار نامند که از او هم از درن اجزاء مستحبی عضو و جیب
 کردن ترشحات طبیعی او بود لهذا این ادویه را استعمال نمایند در امراضی که یکی از ترشحات طبیعی
 زیاد شده باشد مانند رطوبات اغشیه مخاطی بواسطه استرخاء ایشان که از این جنبه استعمال
 مزمن و سبلان بلغم از مجرای بول و مجل و مثانه پدید آید و هم استعمال شود در ترشحات م

در زمانه جینی که بفرافه سبنا نامند

جوهر کرم موسوم به سبطانی

اگر تر است

در تفریق این دو معنی

از بعضی اعضا مانند لثه و درختان و غیره و مثال آن و این ادویه متعدد در دندانان جمله است
 پوست سبز که در که مستعمل است درختان بر اطفاک اسرخاص غشای مخاطی جمل معده ایشان که جز غذا
 خوردنی نمیباشد قدرش بر این دو تا چهار مثقال بود در اطفاک نادره مثقال هفتاد و شصت
 بکنند پوست سبز جز دو مثقال در سه سرات هم ساعتی کند بعد صاف کرده کی کل شد در او حل کرده
 بنوشند و هم منفعت کند در گرفت بسیار از من صفت لخته برای گرفت بکنند پوست سبز جز دویم سه سرت
 سیرک و مالک با ما از زبون بارید با ادم هر کدام بافت بودی مثقال اینون کو کردیم مثقال دریم
 اب طبع دهند که باک چهار دین باشد بعد صاف نموده در دو روز بخورند و استقامت با برون جز دویم
 با با ادم در گرفت بسیار منفعت کند و بی جلد بدن زاسپاه کند و بی توان این دو را از ترکت بود با
 افشین و سبیل الطب و اگر کسی بید و انغوز و مثال آنها و از خوردن زرد بطل نیز دفع گرم شود
 خیلی نافع است این دو را بعد از دفع دیدان معده و امعاء که از استعمال او دیگر گرمی بودی کرد و دیگر
 از این دو تیره پوست درخت بلوط و نارون است که استعمال او در دندانان است در سوزنک دندان و طری
 استعمال او در بدن هیچ است که بکنند پوست درخت بلوط با نارون یکدیگر و او را در آب نیم ساعت بچینند
 که بیخ سرات نماید پس صاف کرده و نیم مثقال سوختات در زنگ در او حل کرده و بپند بد و او را در
 فریزه نماید و استقامت با بی که پوست نارون در او جوشانند تا بندد و رفع هزال نماید و خود بلوط
 مستعمل است در خنار بر اطفاک که چون قهوه او را بر داده میل نمایند تا طبع کرده پس از بردن
 و باکی شود شکم بنوشند و دیگر از فایضات است نارون و این دو را منبغث نماید استقامت او را در
 جلدی را خاصه چون با سرات طبع دهند و هم در سوزنک دندان نیز طبع او با سرات مفید است
 صفت او بکنند ما روشت درم شراب سنج سیر درم طبع نمایند تا نصف نماید بعد برداشته
 صاف کرده بکار آورند در دندان هم در دندان و استعمال او در اسهال مزمن سود بخشید است
 بدن نوع که بکنند ما روشت سیر عرق در او شربت چهار دین ما روشت او کسید در عرق زنجبیل در
 در حلی گرم بنشد پس از آن برداشته صاف نموده روز شصت قطره در سه روز بنوشند و این برای
 بوا سیر بدن نوع بکار آورند بکنند کافور نیم مثقال افیون نیم مثقال روغن دوازده مثقال
 ما روشت و مثقال اجزاء او کسید مخلوط نموده قدری به پند او را نمایند موضع معقول است
 و هم جوهری از ما روخت نمایند بسیار فایض موسوم به اسپد طابک این جوهر بواسطه این از

پوست سبز جز
 پوست درخت بلوط و نارون
 ما رو
 جوهر ما رو

در تفریق این دو معنی

ما رو حاصل می شود و استعمال شود در مرض سل جهت سد عروق و هم در اسهالات مزمن سود بخشید
 و حقه او با آب دزدک در سوزنک بسیار مفید است قدرش بر یک کدم الی دو کدم در
 بکر بود و در صورت تازه کدم بزوان داد و این برای سوزنک سه الی شش خورد او را در سه
 اب حل نموده حنظل فرمائید دیگر از فایضات پوست نارون پوست دهنه او بود و پوست پشاد او
 مستعمل است جهت اخراج کرم خاصه حیا لخرج صفت لخته بکنند پوست دهنه نارون سیر نیم و در
 پانزده سرات شب خدایند صبح جوشانند تا نصف کرد در طری جز در دندانان است که در وقت
 این دو را بخورد و شب را جای غذا باک حوزک روغن سید اخیر خورد و هنگام صبح این دو را
 در سه ساعت بقاصه بکساعت و نیم بنوشد در وقت اول گرفت کند در عقبه بی نکند و اگر کسی
 گرم بدید شود باک حوزک مستعمل از کلمه حلت بنوشد اما پوست خود نارون مانند پوست نارون
 سوزنک زمان توان بکار برد و هم جهت از خلاء در سوزنات مستعمل بکار است و از همین جهت
 در شب اجبار و او جهت اسهال مزمن سودمند بود که بکسقال او را طبع کرده با نبات بنوشند و در
 ادویه فایضه چون سبب و شان بود او را در امراض چند استعمال نمایند و در کراهت های
 جهت رنگ بعضی از اسبها زباله معرف رسد و در ناس نیز از این ادویه است و استعمال او در
 صاحب خنار بر اسفون و فحج بنوشیدن طبع او استقامت او مفید بود که در زبک مثقال باشد
 چائی گرم بنوشند و همین نوع در حلس استعمال می نمایند و دیگر از فایضات مستعمله در نکان
 کانه خوب بود که صمغ درخت کاسبا است و این صمغ بسیار مفید است در زنگ لدم و حوی نقض لدم و
 معده و امثال مزمنی که بکسقال لدم بود خاصه در اطفاک هم فایض جسد در سوزنک و
 از وزبک داد اند که در تقرحات مزمنه بسیار نفع کرده صفت او اینست که بکنند کانه خورد
 و این صمغ سیر روغن زیتون چهار سیر روغن فلفل مخلوط بهم نموده تا یکسان شود و بدل کانه خورد
 اجبار است لخته برای اسهال اطفاک که بکسقال لدم بود بکنند کانه خورد و مثقال نافع بود
 بکسقال رب السوس بقدر کتابت بود که نمایند و روزی خود بندد در طحل چهار حبه در
 دو وقت دهند صفت لخته برای سوزنک بکنند کانه خورد و مثقال روغن زعفران مفید است
 زایع سیرک مثقال رب السوس بقدر کتابت بود و در سوزنک و در جای روغن زعفران
 مصطکی توان بکار برد و جای کانه خورد و استعمال او در دندان سوزنک است که صمغ او

پوست نارون در شب
 ریش اجبار
 دانه
 کانه
 مرهم کانه

در تریفای بن مقوی

او را از آن

دو مثقال کبابه حسی میل فرمایند و عصر از این بخت خوردند دیگر از جنس قابضان است او را از آن
 که دو اونس قابض مخصوص امراض مثانه که مستی از خلاء و غشای مخاطی مجاری او بهم رسد و سبب
 التبول بظهور رسد و در زلزله مثانه و سوزنک مزمن و استعمال این بخت این نبات قدر شکر از
 یک مثقال الی چهار مثقال بود صفت آنکه او بگرداند او از چهار مثقال درخ سیراب مانده طاق
 دم نموده در دو روز در سه نوبت میل فرمایند بخت دیگر بگرداند او از آن بکبره در پنج بر شراب
 نموده و بکدرم طلباب صفتی بود و اضافه نموده در سه روز بنوشند و این بخت مذکوره در زلزله مثانه
 جرب است صفت آنکه برای سوزنک مزمن بگرداند او از آن هشتاد مثقال بلسان کما هو که با صغ
 عربی چون شیره نادام مضوی زینت داده باشند چهار مثقال درم مخلوط نموده باکی شربتی در هفت
 روز بخورند بخت دیگر برای سوزنک مزمن بگرداند او از آن دو مثقال طربان بن کر و رض
 سفر بود یک مثقال زاج سبز یک مثقال با شیره اجساد بکصد و بیست ج نموده روزی یک خوردند
 دیگر است پاره پاره او را از آن بنز نبات پنکد نباتی بود و مخصوص مثانه و امراض او است و مانند او
 از آن نماید استعمال کرد بخت برای زلزله مثانه که همراه بواسیر بود بگرداند او از آن دو مثقال کرد
 یک مثقال در هم ساسانه بارب لسوس صد و بیست ج نموده در روز هفت ج میل نمایند
 فصل پنجم در دوا قویه قابض مقوی اول از آنها پوست در
 سید و جوهر است و این دوا جنس پوست کهنه که کهنه است و برای فقر ادوی استفاقت جای که
 کهنه باشد بکار آید و استعمال آن این دوا در نوبه و امراض عصبی که وقت معین بدو آید
 آنکه بگرداند پوست خشک شاخه سید چهار درم و دو سیراب و دو سیراب مخلوط بهم جویشا کنند تا
 نصف بدان نگاه صاف کرده نموده بکدرم بختی در هفت داخل نموده در دو روز بد نبات بنوشند
 نوع دیگر بگرداند پوست خشک شاخه سید در مثقال بنوشند در شش روز در روز از هر یک یک با
 چهار مثقال اصل مخلوط نموده بنوشند نوع دیگر بگرداند پوست درخت سید سه مثقال در چهار
 سیراب بگرداند تا نصف کرد و نگاه کی شربتی داخل نموده بقا صله میل نمایند اما جوهر سید که
 بفرانسه سالیسیم نامند طرز ساختن او اینست که بگرداند پوست خشک شاخه سید از هر یک
 خواهند و چندین نوبت در آن جویشا کنند و آب جویشا کنند صفت آنکه از زمانی که دیگر بختی در
 پوست نماید نگاه با آن از آدم مخلوط کرده جویشا کنند و در هنگامه جوش مراد سنگ کو سید در

پاره را پاره او

پوست درخت سید

جوهر پوست سید

او را

در تریفای بن مقوی

او باشند که تعصبه نماید او را پس از آن برداشته و از طرف کرده ترشی کو کرد و نشاند از آن
 عمل دردی نمیداند که نشین کرد که او نیست مگر جوهر سالیسیم و عمل این پنج بر پوست سید
 هشتاد جوهر کرد در شربت این دوا و متعادل که کهنه بود و استعمال است در امراض عصبی
 دایره نوبه چنانچه ذکر یافت دیگر از مقویات قابض پوست درخت کهنه است و این بخت مخصوص به پوست کهنه
 بنکد نیا بود و از آن درجه زهر خط است و اما بیست درجه با لای و در طول این بی درجه درخت مذکور
 یافت شود در عمل دیگر تا کون یافت نشد و قوی بدوست سالت که معرفت باحوال این درخت
 پیدا کرده اند و این بخت چکنی است و بسیار بلند عضو عصبی است و درخت درخت و هو است و تا کون
 بیست و پنج قسم از این درخت را با فله اند که هیچ کدام با دیگری شباهت صورتی ندارند و همه کهنه
 هستند و این پوست بدو سوزنک یافت شود چون زرد و قرمز و کندی رنگ و در بد و ظهور و نبات
 این درخت و انار و حکایتی است که می گویند در آن محل مردم چکنی متوطن بودند که خلقی شربت و اندام
 خوار و رنگ ایشان مانند مس سرخ بود و از آن جهت اطلاع از اثر پوست مذکوره اند درخت داشته
 ولی برای آن کردند و با آنکه در کشتان و شنبلیله دار داشته و وزی غلای بنوبه که فشار بر زبان غلا
 کنند از این دوا بخورند از آن پوستشان درخت گرفته و بکار برد و مثلاً یافت پس از آن زنی گنگا
 نام این پوست را از بنکد نیا آورد و مکشوف ساخت بدین جهت او را درخت کهنه و پوست آن در
 پوست کهنه و جوهر او را جوهر کهنه نامیدند و مدتی مدتی پوست کهنه که استعمال بود و حال
 بخواه سال بجای آنست که شخص فرانسوی پله تپه نام جوهر او را اخذ کرده مستهتر ساخت و هنوز
 روی شیشه های کهنه فرانسوی نام پله تپه را نقش می کنند اما پوست کهنه که افسار او را با طرز
 اخذ جوهر او در طریق استعمال و بخت نبات در دو که نموده اند بفضیل مراد کوچک خیمه میرزا مصطفی
 حکیم که از معاینه خوب دکتر طولوزان حکیمناشی فرانسوی و از نخول حکما است در نزد حکم نام آورد
 کتاب جداگانه شرح کرده موسوم بکتاب امراض کهنه که در طب عام یافت است و برای اطلاع کامل
 رجوع بدان کتاب باید نمود ولی همین قدر باید ذکر کنیم که پوست کهنه که ذایع امراضی است که بواس
 رطوبت زمین و مرطوب است و می رسد چون نوبه و امراض عصبانی دایره حسی عصبی نامند محرقه و
 اسناد فرقی که در محرقه ایران نفعی از او ندانیم بخلاف آنکه کشتان و جوهر در محرقه سید
 لا رشتان فارس که عملی است که در مرطوب و مرطوب مانع بوی در آنجا رود و بخت می تواند مستعمل

در ترکیب های قوی

ملاحظه نموده و هم جهت ثبوت ضعیفان در منزل و فائز با وحی و بی که بطور زیاده نماند
 بکل جنبشک و از مذامت و افراط بد و با جوهر او این عوارضات بظهور رسد و الا حسن نقل دم
 معده و قوی و بی و کم کمی مفصل زهر باطن کوشش حادث شود و کامی در مقدار شربت خود این
 در اطفالین در کوشش در دو پوست کینه که جوهر او منفعت نمی تواند کرد مگر آنکه آلات غذا از اخلاط
 پاک باشند لهذا در وقت استعمال خوردن این دوا و جوهر او این در ملاحظه اهمیت است و از پوست کینه
 نفی در دست نموده اند که بسیار سود دهد ضعیف معده را که از خنجره زهر باشد و صفت او اینست
 بکری پوست کینه که سه جزء خنجره یا ناله جنه پوست نارنج یک جزء جوهر در چین یک جزء عرق دوا
 بچند جزء اجزا را که بپسند مخلوط نموده در شب سه کسند و پنج روز در محلی گرم نهاده بعد نفی از اندک
 نماید و بکار برند قدر شربت او در دو و نیم و در وقت بود و قوت پوست کینه که زهر با
 تر شود چون بار بپزند و حقیقتا با او بپکا و در این ترکیب نماید صفت بخیر بپزند پوست کینه که در
 درم بنساخت و در شش سوزان طبع نموده و در آنتهای لجه او هم منقالت در این یا سلجیه و در کند
 اما نیکان در فراضا فزوده در بکری و زهاب فطانت بنوشند و این نوع مذکور در نوین و بی ففع کند
 نوع دیگر بکری پوست کینه که هشتم فلپاب صاف بکند کم اینهمون بی باک خود اجزا با هم
 مخلوط کرده صدمت نماید مدت هشت روز در دو پوست مبل فرماید و در صورت که استعمال
 باشد پوست کینه که زهر با اینون ترکیب نماید با با کلنا و در وحی و بی و بی نام افاد دهند و در
 غافرا با با کا موز و شراب اطرو بر پشتهای معدنی توان ترکیب کرد اما جوهر جوهر کینه که در
 اخلاطی نماید در پوست کینه که فمانند آنکه در جوهر بپید کرد شد و استعمال و بطور محلول
 بجز از حب بود و چون در آب در محلول بی کرد در چند صفره ایام و با سرکه بسیار بند
 با ترکیبی که در حل نماید و در نوین معش تا این منقالت توان داد و هم حخته توان نمود در صورتیکه
 دهان بسته باشد و فغیر در نوین معش هم در یک شبانه روز بکسفال و بی خود بکار بر در نامر
 شفا یافت و در نوینهای دیگر نیز در شربت او دوا می شود و اینست و در دوا بی که نوین عموم باشد
 جهت حفظ صحت از نوین بروز و سه کسند جوهر کینه که مذامت فرماید که این از نوین خواهد شد
 بود و جهت زهر عصبانی که در بک ستم را می پیدا شود قطعه مشع در این دین کوش که معده
 عصبانست انداخته و در زخم او در و در جوهر کینه که فرماید که فغی کند و گاه این عمل را در



نوبه

در ترکیب های قوی

نوبه عیش در دم معده نموده اند در صورتی که دهان بسته بود فصل چهارم از با بچیم
 در او و به معنوی قایض معدنی بدانکه او به قایض معدنی بسیار است و بی اخذ از همه نفع و نیکوتر
 بود و قایض معنی توان خوانند حد بد و املاح و ترکیبات است که مستحق سازد طبیب را
 از سایرین و ترکیبی که در نجره قایضات معدنی محسوب کرد که بیان و مزه هم بدانکه حد بد می باشد
 معدنی که معدن او زهر است و در هر شهر هر یک در وجود است و این جنم همیشه جلا است ترکیب یافت شود
 و چون ترکیب با هوا بود برکت زنده بدید کرد که در عفران الحدید نامند که بعضی از آن را نان معدن
 طلا او را کان کسند و گاهی مرکب با ترکیبی که در بود که زاج سبز حاصل شود که فضل او بیان شد
 و گاهی با جوهر نیک و بعضی از اجزاء دیگر ترکیب باشد و از هر خطا صراحت نشود مگر در بعض سنگها
 معدنی که چون بشکند پارچه کوچکی از آهن در او است و هم اجزاء صاعقه نیست مگر از خطا صراحت
 تا بصنعت مجازات شد بد خطا صراحت نماید و در قدم مس از آهن زهر از زهر با بی شاد و نسبت صراحت
 الی از حیوان و نبات که گاهی آهن در وجود او موجود نباشد در فقره از علم تجزیه مبرهن کنند چنان
 چه از خون حیوان و انسان آهن اخذ کرده اند و در خطا کسرا کسری از نباتات حدید یافت کرد پس
 را با بدن نیز بر بی است و نسبتی دارد و آهن در طبابت دوا است که استعمال شود و الا در وقت
 دم و امراضی که با فانت دم بود چون زهر و خنجره و جگر طشت و مرض گرم دم در امراض غشایی
 بعضی از اعضا که سبلان با هم از او مترشح است و در بعضی امراض بعضی از این صدام شکر و عرق
 نفع نموده و با بدن است که املاح حدیدی بعضی از ایشان را معدن جوهری قبول نموده تحلیل بر
 بعضی تحلیل نرفته و سبکی در معان او زنده و قیاس حدیدی که از کسرتش و دروغ تر نیست
 داده اند که فضل او خواهد آمد سبب تحلیل تر از همه است و بود و بر او آهن و زعفران الحدید
 بطلی الهضم نوبند و هم با بدن فقره را در زهر نگاه دارند که استخراجی که حدید و املاح او را بکار
 می برند اطلاق آنها سبانه می کرد و در حدید و ترکیبات او در لاجی که قبول نیست زبان با ترکیب
 داشته اند و در بعضی حس ثقلی در دم معان بدید شود و استعمال حدید و صراحت در
 او را مخرده و در کسرت خون و در حین سبلان دم و در حینش اما حدید و املاح و ترکیبات
 او اول است برادرها الص آهن که آهن نرم را سوهان نموده و بفرمانت درها و بی بکوبند و بی
 از آن در سکی صاف سلا به نموده و بجهت در شیشه نگاه دارند قدر شربت او را بکسالی می خورد

براده آهن

و تر تعریف ای و بر مقوی

است و این براده آهن مقوی و در تحلیل کند بود صفت آنکه بگردن براده آهن یک مثقال
در پودنه چینی یک مثقال در دم مخلوط و مزوج نموده صفت حب سازند در دسته جویزند و این
نفع عینه اطفا الحشا زوی هفتین نافع است و بکجهت رعایت و سستی عضله اطفال بگرد
براده حدید یک مثقال و از چینی دو مثقال بنا شود یک مثقال صفت نموده روز سه مرتبه میل نما
قسم دیگر از استمال نمودن حدید در شحاش است که چون من زانهاش بنا شد مافز بگرد و در با جانش
اولا بگرد خوردنهای چند روز و فرود بگرد که بعدی حبس حدید نامند و این نوع از حدید روز و نوزاد
براده تحلیل رود و بجهت فقره از بنا سازنی بهتر است قدر شربش از یک نخود یا سه نخود بود که
است که نبات دور که یکی از ادویه حدید مقوی است و بجمع الفحلس بود طریز ساخن و ابنت که بگرد
زاج سبوحا اخر را و در اب مقطر حل نموده و بقدری محلول قلیات در او بریزند که در دید حدید بر
از اب روی و در اینجهت فان در در دسته جویز است با اب بشویند پس از آن اولاً خشک سازند بکا
دارند و با بد او را از هوا محافظت نمایند که فاسد نکردد و چون بکشتا زاج سبوحا با اب محلول
قلیاب مصفی گویند خیر نموده و بجهت تربیت دهند وقت این در او از اجزا هند داشت اما که نبات دور
فرستند است در حلس طبع و خنای و از امراض عصائی و طبعی قلب عصائی قدر شربش در حیا
الی شش خود است در بگرد و در امراض عصائی تا نیم در بگرد فضاات توان داد و دیگر است که
دو فرط زما سخن او بگرد دروغ نوش یا کشت نوش و سا سکه صاف نمائند و قدری براده آهن
در او ریخته به نند ما مانای که محلول شود پس با آبش جوشانند تا خشک گردد و این ترکیب از آهن
بسیار خوش طعم و بزودی تحلیل رود قدر شربش دوالی سه نخود است و بسیار در خنای و باطن
سودمند بود و می توان با شربینی مخلوط نموده بطفل دهند و دیگر است سیرت دور که براده آهن
را در اب اموی زرش حل کرده حاصل نمایند قدر شربش و چون سا بریز است و دیگر است
که براده آهن را در اب سبب بسیار ترش حل می نمایند و طی بوجودی و درند و بدل است که سبب
ترشی چند میخ این در او فرو کرده چند روز بچند که قوه حدید در او اثر کرده و بعضی سبب
و دیگر است شراب آهن و صفتا و بدین نوع است بگرد براده آهن در جزء سلخه که شراب قمر
کنند بجهت و چنانچه مخلوط هم نموده چند روز بچند پس از آن روز چند فاسق بزدک میل نما
و دیگر است زاج سبز که سولفات دو فنا نمند و چون معدنی و باقی می شود در صنعتی و در کرمی

شراب آهن

لازم

و تر تعریف ای و بر مقوی

اولاً در بخت و برای استعمال تازه او خوب است که هنوز هوا در او اثر نگذرد باشد و سفید
باشد و این در او با سطره قوه قابضه بسیار مستعمل است در اسرطخاء الاکث ناسل نوزاد و مردان
و دم در فلت دم مقدار او دالی شش نخود است و چون طعم او زیاده و بعضی است لهذا حبس و سبب
بقول طبیعت گردد و دیگر است کلر در دو فر که براده آهن را با ترشی غایت حل می نمایند و براده
ترشی غایت بقدری می ریزند که همگی حل نکردد و نیزه که چون هم حل شود سمیت پیدا کند و این در
در کلاب محلول نموده نگاه می دارند زیرا که غیر محلول و از هوا جذب رطوبت نموده فاسد گردد
این ترکیب حدید با وجود قوه قابضه مدراست و مستعمل است در اسهال زین اطفال و نوزاد
الدم رحی و سیلان دم از جمل قدر شربش از محلول و پوزره قطره الی یک قطره بود که در نبات
روز توان خورد مزوج یا مطبوخ که ترکیبی و از این غایت محلول در کلاب ترکیبی درست نموده اند
که بسیار نفع دهد اخلاق رحم را که با حبس طبع بود و در دققا هند امراض جاده بکار است و از
می نامند نظور پس در وصف بناه صفت او این است که بگرد کالر در دو فر محلول در کلاب
بگرد اطرد و جزء مخلوط هم نموده بعد از یک ساعت در جوع عرق در او نشه اضافه نموده بکار بریزند
قدر شربش این دوای قطره در روز بود سه نوبت و هم استخار میانه معدنی که حدید در آنها
موجود است و هم نوشیدن آنها در اکثری از امراض که آهن و ترکیبات او مستعمل است بسیار مفید
خواهد بود که بفضل او در تعریف در میانه معدنی و در حدید انشاء الله تعالی و در ترکیب
در چشمه زاب معدنی مشهور است که بگردا سیرمان و دیگر براسیاسا نامند که هم خوردن و هم استخار
انها در اکثر امراض مفید بودند و در سال خلق کثیرا از او منفعی کردند و می توان اب معدنی در
زامصوبی درست نمودند هنگام احتیاج بد و استخام کرد بدین نوع که کلرطای چند نوبت داده
اند موسوم به لول دروغ که در اصل کرده استخار می نمایند صفت ساختن کلر حدیدی در
جدا گانه که در میانه معدنی نوشته می شود و خواهد انشاء الله دیگر است اما نبات دور که
نشا در مخلوط و مرکب با آهن باشد و برای حصول این غایت هفت جزء بنوشا در او در شش جزء کلاب
موریات در دو فر مخلوط نموده و قدری دیگر کلاب خالص در او ریخته تا محلول شود نگاه دارند
نهاد که رطوبت رفته خشک گردد و این ترکیب حدید مقوی و محلل است لهذا بجهت صلاحی که
در دم مانده و حلس طبع حاصل شدن و هم بجهت تحلیل طعام که بعد از نوبه عظم هم رسانند

کلر در دو فر

در تعریف آتش و موی

باشد بسیار نافع است فدر سر بدن مندی شش خود در بگردن بود و دیگر از ترکیبات جدیدی
 بسیار بود و بسیار است که جزء اعظم مطلقا سازی است و این نام در مطلقا کاران مشهور است
 باین نوعی سازند که از اجزاء صفت جوایف که عبارت از شلخ و موی و ناخن و خون آنها
 باشد بیخ جوی که بند و با دو جزء قلیاب بعضی در دین است می خورد در زهر او اثر کرده و با مندی
 مکرر هم می زنند تا مخلوط شود و در این چنین بوی بسیار عقی از او حادث می شود پس از مخلوط
 شدن و بر طرف شدن بوی و با بر گرفته از اجزای با شکل مختلفه چون اجزای صفت می سازند و
 خواهند فرقه بسیار بود و بسیار در دست نماید یکی از اجزای او از اجزای خود صفت کرده و آن
 رطوبت را تا آنکه ملامتی سازند جو شایسته تا خشک شود از این عمل یکی بوجود آید و در وقت
 نبات و با وجودی که از همین جسم نبات رنگ سبز بسیار قوی می توان اخذ نمود و خود او سم است
 و در طبابت هم استعمال نشود و در جهت ساختن بنیل فرکی جزء اعظم است و این بنیل فرکی که از
 با بر این خوانند چونکه اول این دوازده بر این که پای سخت پروس است می ساخته طور ساختن او
 است که می کنند از اج سفید دو جزء و از اج سبزه یک جزء در آب محلول شده و سه بار خورد و نباتی
 بزند دودی بوجود می آید که او نیست مگر بنیل فرکی و اطباء بنکی دنیا این بنیل فرکی را در دفع
 زباد پستانداری اند و یکی از آنها می گویند که هرگز از آنکه که است در دفع نوبه و این معلوم است که
 امروز در روی زمین دوائی جهت دفع نوبه بهتر از آنکه که نیست و این که یکم بنیل فرکی می گویند
 مبالغه از او طریق استعمال او در نوبه چنین است که ابتدا با بنیل فرکی را چند ساعت در
 که بر آب سردی که در آن ترس شده باشد بختند تا از اجی که در او است حل گردد و آنکه او را در آب سرد
 بشویند و خشک کنند و هنگام ضرورت بکار آورند قدر شکر آب و یک نخود در
 روز است که هر ساعت یک گندم دهند مخلوط با فندک و با ناصغ عربی چنان ساخته که هر یک
 کنند باشد و شش جت در یک روز بدهند و در اطفال که از این با ناید بکار داشت و ناید
 دانست که آنچه در باب ترکیبات جدید و اصلاح او بیان شد جهت اطلاع طبیبان آنها که بشنا
 ترکیبات جدیدی را بداند هر کدام با چه دوائی و بهی ترکیب باخته اند و قد و شربتها را
 بفهمند ولی هرگز از روی این نوشته نتواند ساخت زیرا که این علم در سازای همان علم شیمی
 و اعمال و همیشه با بدن دواها را از مزینگان و فرنگستان که دوا ساز مشهور هستند و در

جزء اعظم عمل مطلقا

در تعریف آتش و موی

مدرسه بسیار که نظام و زرداشاد کامی فر گرفته اند اینها کشت و بکار برد و است علی
 مزایع الهدی **باب ششم** **بیرا دو به معشور**
 محرکه بدانکه فرنگان دو به منحن و حرکت او به زاناست که بزودی و جلدی حرکت قوی و
 اعمال دماغی بوده و آنها را با بکار اند و قوی دهند مدت طویل چنانچه من بعضی از این
 که چون در حالت احتضار بر زمین دهند با مطه حرکات و با آنکه جن قوای دماغی و اعضاء بعضی
 به خواسته بنشیند و بعضی با چنانچه بر ستان کان نماید که شفا یابد و این دو به بر چند
 قسمت بود بعضی حرکت قوه التي مخصوص مانند و رحم و معد و غیره و بعضی حرکت قوای جمیع
 بدن اما ای و به حرکت الا که مخصوصه و الهام متعدد هستند اول از آنها او به جان منظر
 که عا لبا از ایشان عطر و عرق گیرند مانند نغش مخصوص بفرنگستان که عطری از او گیرند
 موسوم به پیرمه و آن عطری از او بر آن جوهر پیرمه نامند و آن عطری است که از او فرقه نامند
 نموده موسوم بقصر پیرمه و می فرزند و در بلاد ایران این نوع نغش بود و این نوع قرص
 در آنکه بسیار زیاد ساخته بکاری بزند و اجزاء او را مرکب کند از تباشیر و فندک و عطر
 و بعضی از این نیز همراه کنند و این نغش بسیار مقوی و حرکت معده است که در آنکه بسیار
 در و با استعمال می نمایند و بی بسیار منفعت کند در سوء الهضم و نفخ معده هم قرص
 پیرمان و هم عطری الص و هم مطبوخ از نغش ما نند چنانچه از همین جنس است بودند که بهما
 نوع نغش عطر و عرق او گرفته بکاری بزند و خود او را نیز مانند چای دم کرده خورد و نوب
 داده با شیرینی خورد و همین نوع نبات در نماز که نبات معطر است از جنس زخان که در
 ایران یافت نکردد و مستعملی دارند و اکثری از حکماء عطر این نبات را داخل مرهم موسوم
 به آید لیل که کزشت می نمایند و دیگر آنستاقش و صغریه بقرا نشه طم نامند و از این نیز
 عطر و عرق اخذ شود چون سایرین و بکاری دارند در دفع معده و بواس و امعاء و کادان
 با بونه و نغش و افش جهت صلاحی که از او نام ناند باشد بسیار دهنده و از همین جنس است
 اکلیل الملک که جهت تحلیل دماغی و او را در فرقه شمع بسیار نامند و این نوع نوبت داده اند
 شمع اکلیل الملک صفت او بیکرند موسوم زرد دوازده جزء در وزن مغز و بون و با او را
 از هر یک سه جزء است و یک جزء اکلیل الملک هشت جزء افشین کل با بونه حباب انار از هر یک

در ترکیب آبی حرکت

بیم جزء اجزا از انفا عده مزه محلول مخلوط نموده بکار دارند و از همین جنس است آبی کنار
 نادر و محبوبه و مشک طرا مشیح که جای از ایشان در قویج و قیغ معدن و اختناق رحم بغایت
 مستدانت و دیگر است برك سداب که از ادویه محصه و صد رحم است و در اجناس طبع و اختناق
 زباد بکار رود و دیگر از ادویه مطهره محرکه که در دوا بودند که کی فوه فایضه با آنها است لهذا
 عرقه از ایشان در دوا مطلق و کلاو منفعت دهد و آنها زونا و سکنجا بودند و دیگر از این
 ادویه بهمان تاریخ است که جانی از او عرق او در قیغ معدن و اختناق رحم مفید و بجز اینها
 اگر ادویه چشمی را در عرق او حل کنند و از همین ادویه است با بونه که در اختناق رحم و اختناق
 معدن که خواسته می نمایند و معنی بکار بر بند مفید و هم جهت تعریف جانی او بکار است و بیات
 نوع از با بونه در جبال لطیف بدید که در ترک و مزه که کت و عمده و بعضی هوام از دیگرند
 لهذا عرق آن نبات را در منزل و در خنجا و با ساس بسیار خوب است و غیر اینها با بونه را
 سرخ را آن طبع را مستند و اعلی در ترکستان با او تجارت کنند و بک نوع دیگر از با بونه است
 در ترکستان پرمردم گویند و در کنار بعضی از جبهه های شهران بافت می کرد که
 جاشدن برك او مخرج بزاق و در پیشه و واقع و کج دندان است و دیگر از انواع این ادویه اسطوخودوس
 و لاوندل بودند که او نیز بنا است از جنس اسطوخودوس که کله های او بنفش و مرتج صاحب
 چهار خط با دو لب ناپین و بالا و برکن صلب است و جانی آنها نیز در قیغ معدن و بوه لضم
 اختناق رحم مفید خواهد بود و از همین ادویه است بخت که محرک قوی است نسبت با این ادویه
 مذکور شد خاصه چون با دارچین در شراب و ترنجبین با کی فند بوشند و قوی و بسیار
 چون در این مطبوخ زرد غمی حاصل کرده پرم زده صرف شود و این ترکیب عیب ناقصین امراض
 خاده عظیمه و ضعیفان پسندیده بود که بزودی نفوس ایشان بموده و نیک در روی ایشان
 فرزند قوی و زیاده شوند و بعد از رخ و بخت با دوسر مار زده که نیز فایده بخشید و وجهه
 رفع نفخ بطن بخت را که رسد در دروغن داخل کرده بشک مانند و دیگر است با دارچین و با بونه
 که این در دوا در قیغ بطن و مقاعه منصف می نماید در خوردن و ما لبیدن بشک و این دوا
 در صلحان و حشر که همیشه منفع هستند بسیار خوب بود و از همین جنس است تخم شنبلیله
 و تخم جالار که در قیغ شک جوانات چون کاور و کوسفند چلی بود دهد و بجز اینها بطن رو

عرقی در حرکت

از او تربیت داده اند که لنگان امر مطبلت نامند طریزها خنزا و دیگرند روغن خام سی
 جزء موم زرد و سجزه در روی آتش مخلوط بهم کرده هنگام سرد شدن عطر انیسون در
 عطر غار و نمناع و مشک طرا مشیح و اسطوخودوس از هر باب ربع جزء اضافه نمایند و بکار
 برند و از این جنس است بسبب آنکه کل بسبب است و چون بن کل بیار زرد رنگ و شبیه بر عرقان
 است لهذا منقلب آن کل را با عرقان مخلوط نمود جای عرقان خالص بفرشد و
 عطر عرقی از او کشند و بعضی از در دست نمایند که بسیار سود دهد امراض مذکور و احصت بعضین
 او بکارند که ترکی بجزیره زنجبیل و سیخ و بسبب از هر یک نیم جزء عرق در آتش بپزد و چهار جزء
 اجزا را مخلوط بهم نموده هشت روز در محلی گرم نماید بعد صاف نمایند و استعمال کنند و از این
 جنس است پوست ناریج و پوست ابرو چون کی لخی دارد برای سوه لضم بودند و از اینها نیز عطر و
 عرق توان کشید و از این قسم ادویه است که ترکی که در رخسار اطفال بسیار سود دهد و دیگر
 است سبل العیب که در دو قسم بود یکی را هندی و دیگری را روی نامند و این دوا در اختناق
 رحم و قیغ و لیسج و امراض عصبی مخصوص بود و هم فوه اخراج کرده زارد و از همین ادویه است لک
 که ریشه بنا است که بر کله های آن نبات شبیه برك پیدا می شود و از آنها نیز برك تر است و استعمال
 او نیز چون که ترکی است و دیگر است سر بنظر که برای رفع سمیت هوام مانند مار و عقرب
 مخصوص است در زمان که مالد و ع و انبض صغیر شود و همین نوع است خولجان و زنجبیل و
 نفل که در تقویت معدن بکار رود و در جمان استعمال ایشان منع است و هم از آنکه که کل بنا
 است شبیه بکل کاسنی و با بونه شیرازی مستعمل است در استسقاء و محرقة و مطبقه و بد است
 است و همین جنس است سنیکا و این لاکه مذکور شد و در مطبقه و زات الحبت منکا مسکه بجز
 صغیر شود مستعمل است و بسیار در خوردن نیز محرک و معدن بودند و در خوردن با در استعمال
 است خاد او هنگام مسکه قبل هم بهی مانع است که در مایه ساق پیدا نماند از نند و هم محرک است
 که کوبیده با کی سرکه مخلوط نموده همراه غذا خوردند و بک نوع از لفل است که کما به جوی نامند
 تازه او که کهنه نشد با شکر در سوزنک بسیار فایده دهد که در سوزنک و در امثال او را با فند ساق
 میل نمایند و بجز اینها از اج کبر و سفرد سوزنک مفید است و دروغی از گیاه کشنده که محرک
 بسیار خوب است و قوت او قریب مشک از فر بود قدر شرب او در اولی چهار قطره است که در روی

در تفریق آبی از حرکت

در خود شوره هم مثال طریقی مثال اجزا با نام سانس مخلوط کرده در بکر درجه نوبت بند
 و چینه رفع بهوشی مشهوری از ترتیب داده اند بسیار نافع و مجرب صفت او بگردن کافور نیم مثال
 روغن میخک بیت قطره عطر بویت لهوده قطره سرکه در افشانه نشاند بکسر مخلوط موزه در شامه بنود
 هنگام احتیاج بویانند حرکت خالنا احتضار علی بگردن کافور بکس خود مشک کشیدم ناگی کشید
 چهار ساعت موزه هر نیم ساعت ضعیفی خوردند و در عرض و باء بدن نوع مستعمل است که هر نیم ساعت دو
 کشیدم او را با بک کشیدم تریاک مخلوط کرده بنوشانند و محلول کافور در عرق بر بک آن او را انداختی
 که کمر بشود و سبب از او به حرکت تمامه بدکن مشک است و اصل مشک بی است شبهه چون میخک
 با بوی مطهر که تولید شود در غده نزدیک آلات نشانی اموان چین و بخت و سنا بر او نماند
 از امور امید موزه و عذقه مند کوزا شکافه و مشک را احتضار کند و بوی مطهر و عذقه است که چون در
 جسد گذاردن سالیان از آن محل بوی و نافع شود و این چنین از او به حرکت فوی است که در خوردن او
 بعضی سیرع مشک و خورانی در بدن چون سحر پدایم و او را در بول عرق ز یاد شود که لغزق و بول
 بزبری مشک در بدن روزا مستعمل است در عرض عرقه زمان که بعضی صغیر شود و اما در عرض سانس
 پدید آید و هم چنین در ذات البریه هنگامی که زهر از کافور افتاده و قوت دفع خلط ندارد و در وای می
 آید و در قریه که قوه خردکن مشک ندارد بدلیل او کافور است و هم به بخند که در کافور کشید
 در خالنا احتضار و سکران علی حرکت خیر بگردن است و دیگر است در پناه شرفه و حوسل اطفا
 و هم در عرض تانفرایا و قریب اطفا مستعمل است و طریقی جزا است و مشک چینه اخراج نفث و خالنا
 احتضار بدن نوع بود که بک کشیدم او را با مندر مخلوط موزه هر نیم ساعت در ربع ساعت که بعضی
 کشیدم که در بکر بوی اول کشیدم و با در ربع ساعت که بعضی را بگیری پیدا نشد کشیدم دیگر
 بهین نوع و از ده کشیدم بهین نوع و با در صفت آنچه جزو سانس اطفا بگردن مشک کشیدم که سانس
 اما بنان که نشاند در حرکت با موی کربان است هم مثال بنیل الطیب است خود اجزا از درم سانس است
 نماند روز سه وقت در سه وقت بخوراند و برای پناه شرفه یا پینه روی باید و یک کشیدم
 لخته او بگردن مشک کشیدم پینه روی کشیدم و پیش بنیل الطیب است کسب کسب اجزا است و سانس
 موزه مخلوط کرده شش قیمت نماند و روز سه وقت در سه وقت بنوشند و همین بخند که در او
 حوسل نیز توان داد و از برای موزا ما لیبسان که هم قریب است اید و سانس نامیم در هنگامی که

مشک

نسخ

در تفریق آبی از حرکت

بعضی طفل ضعیف کرد بدین نوع استعمال نمایند بگردن مشک در او کشیدم کمال شکر کشیدم با فند
 سانس شده و قیمت هر ساعت یک قیمت خرد است و سیم از بعضی این در و به غیر است که در فرنگستان ما
 بودن مشک و بعد از او کافور استعمال او ترک شدن و در او به استعمال نیت و با از برای مراهی سانس
 و بدنیات مخصوصه موزا کار است و اهدت و فضله بکس نامی است عظیم الحث مخصوص بگردن است و
 و این مایه را چهار پارچه بود که در تحت جلد کشیدم غنی است و مشکام شریح خوب نمایان کرد و در شامه
 چینه نفع و اسهال است و با عذقه در دفعه سرازان بیرون کرده نفس نند و این جزو آن اول و سانس
 کند و از بستان خرد چهره را بر دهنده و عذای او سانس و فضله و غیره که او را با از روی او بخند
 می نمایند و با صند موزه از شکم او در می آورند و در بک آن در بدن غیر از چند استعمال نکند
 مخصوص است برای روغنها که بدان استعمال مریض می شود پس بیایا کشیدم برخلاف اطفا و اموان
 که از غیر و عاجین و حویات ترتیب آید همچنان از اسما و این در و به چند است و چند بعضی جزو
 است که از حیوان از جنس موش بود دندانهای او پمانند موش و دم او چون روپاه و بی می و بیجای
 موقله سانی زیاد دارد و منزلت این حیوان کما در روغنهای بزرگ است دم در آن دم در خشکی
 نیش می نماید و بخلاف آنکه در حکم موش که چنان گمان نموده که در خارج است نیش نوزاد و
 در تخمه خود موزا کشیدم است و اعتقاد همه طبایع این است و این در و مستعمل است در شامه و در
 قدر شریفش ناشن خود بودا که چنانچه نامیم نماند و چون با انقوزه و یک کشیدم قوت او زیاد
 خواهد شد و در فقره جای چند نیز انقوزه دهند و بعضی از او ترتیب داده اند که غالباً از
 بکاری ترند صفت لخته بگردن چند بگردن عرق در افشانه نشاند بکسر مخلوط موزه در شامه بنود
 شود و چند روز بماند نگاه صاف نموده بکاری برود که در شرفین بکس مثال در او در و در
 بزبری توان محلول نمود و استعمال کرد و این نفیس را در خالی تابونه و چینه می دهند و خود
 او را با بنیل الطیب و دیگر از محرکات قوی است شراست و عرق بدانکه از موشی حل و شراب توان اخذ
 نمود و بهترین شراست شراب نکودا کشیدم و در آن کورنگی است موسم به بطریقه که مفصلاً شرح اوید
 شد و قوه مهلکه که در آن کورنگی است و سانس و سانس و سانس است و سانس و سانس و سانس
 سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس
 و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس و سانس

استعمال می نماید

شراب

در تریاق و حرکت

افسار شراب

شراب نمائند بظهور رسد که غالباً در نظر اشیاء مختلف مجیب بیند و دیگر از امراض مخصوصه
 شمار بان جز حرمت بقی است که علامت مخصوص ایشان است در همین علامت توان آنها را شناخت و
 شراب مستعمل است در ناهنجاری و مرض پرور او خفا زبرد و فوج و وجهه نفیوت پیران و فانی با شیخ
 و شراب بنسخته و رنگشان بر چهار جنب بود که گداز مخصوص با امری چند بود از ک شراب سپین و
 دوسه فتمند اکیرس میدیر ناک لکر مکر سینه و این شرابهای شیرین مقوی بدن و
 حرکت فرای است و مخصوص است جهت نفیوت بدن شوخ فشری و شراب فاضل است و اسای است
 از این قرار است برود که هم از اولها گویند او به بناس روش رو سپتام بزکابی و
 شرابها مستعمل است در اشیاء لغزین و بواسیر مزین و امراض اغشبه عاظمی مزین جلیس ششم شراب
 سفید مابلی زردی بود و این شراب برای ضعف معده و خنار و روفج بسیار فایده است خاصه چون
 غلوط با آب ترش معدنی نمائند و مهل کنند و چهارم شراب چون است بدن معنی که فتنکا
 باز کردن سر مغز و فاضل جوشند و از پیشه برابند و اسای آنها این است شام پی مرشان
 سید پی شاد و آفتد و این شرابها بسیار لطیف و ندم سدی نمائند و نافع است این شراب
 برای انخفاج که بعد از غذا میل می کنند که فحاشی پس از غذا بزنند و هم جهت نافعین فایده بخشد
 اما عرق چنانچه مکر بیان شد از هر شیء جلوه چیز می که نشانه داشته باشد عرق توان اخذ
 چنانچه از سبب زمینی که نشانه دارد عرق می گردند و بهترین عرقها عرق پی نکر و زرافه است و
 قدر سبک تر بود نکر و این و با هر مظهر که اسبابی است از درجه سبک و سنگین او از آن معنی کرد
 و از آن پس عرق اول است اسفاس حراری در معده موزه و کم که نفع و منسی او در د و افراط در شراب
 مودت صنف معده و کبد و صفت رنگ در خناره بود و این دو استعمل است جهت نفیوت معده
 خاصه چون با جطیان ترکیب کنند و کامی هم در عرقه شد بد بعضی حرکت قوی استعمال شود و از
 ظاهر با کافور در حلیل او را مزمنه مفاصل و ندم شدن کفش از پا بکار رود و برای شستن
 حل بودن بعضی از جوهرات واد و بهر نسبت او را زود کار بود و فاضل مظهر که جوهر پیوسته است بواسطه
 عرق ساخته شود که انشاء الله بفضل ایشان خواهد آمد و علاج کسا بنکه با فراط عرق نوشند
 باشد و فریب هلاکت گردند این است که اولاً می بکار برده و بر از آن جوهر نوشند و بر پانصد و
 بنوشانند و طلا و صابون و آب سرد در وجهه نمائند و عرق با فاضل بود از ک از آنها

از این

در تریاق و حرکت

برندی است که از کل آنها خوش طعم تر بود و مستعمل است جهت کسا بنکه خون زیاد از بدن ایشان
 خارج شدن باشد چون بحر و صحن و انخاف کل و له خورد و در سوختن عضوی از اعضا و پس از انحال
 بد بزرگ نوشیدن برندی مقوی و حرکت است و اکثر بدن نفع دهند که برندی را با جاتی دار چنین بنند
 غلوط کرده زرد نخجی در غلوط موزه بنوشانند و چهار پنج قطره عطر دار چنین هم که بریدند فرمائند بهتر
 است و برندی چون در هوا نمائند برده رقیق در روی و نمائند چوبی ظاهر که در در انحال نسبت
 دارد و دیگر است لم که از پی شکر گردند و بهترین طم آن بود در رنگشان که از جنه زلما انکا او گردند
 و در مستعمل است در خنات و برای تعریف که بیخ از زرد نیب داده بنوشند و بیخ عبارت است
 از جای درم و پرست نارنج و آب له و در فتنه و دیگر است چمن و نکا بر دسی که از کندم اخذ می نماید
 و چون با عرق ترکیب کنند در این و دیگر از اجناس عرق عرق است که ان نقل شراب خرما گردند
 از این با در چنین اخذ کنند لکر نامند و چون با اسنتین بود لکر امر گویند و دیگر از جمله او بود
 محرکه و منسحه اطرا باشد که جوهر است که بهم پیوسته است بهوشی بد بد که در بد آنکه این دوا از انخفاج کس
 بود در رنگشان که بعضی معالج دندان بود و در ابتدا که این جوهر را کشید می دانست که برایشان
 صورت پیوسته است بک از نشا کردن سهواً بجای دوا دیگر بود و بهوش فناد حکم مندر که چنان
 بنده است که او را سکه چینی کرده از آن منزل پرورش آوردند تدری گذشت بحال امکن و بیان فرمود
 حکم فلان دوا را بوشیدم و در آب پیوسته کرد و از آن وقت دوا را بصره کرد و در انحال نمودند و انحال همه پیوسته
 مستعمل است نسبت مکر در کسکه بخوراند عمل بدی کشند که بهوش شدن احساس نماید بطر زرافه چنین
 او با است که بگردن عرق دوا کشه و آب سی و شش جزء ترشی که در دخالص است و چهار جزء عرق زلما
 شش جزء ترشی که در غلوط موزه در زوی کند و قابله او را درخ دهند و او را فطیر فرمائند پس آن
 مقطر را در دیار باد و از آن جزء عرق که از عرق میران کل نگاهدارند در ابتدا در دوق رجهه فطیر
 کنند پس از فطیر قدری قلیل فلان صنف در فاطمه در آن مقطر بریزند که ترشی که در او را جذب
 موزه و یک نوع فرقی بوجود آید و اطرا لای او است که نگاه اطرا از آن موزه نگاهدارند و این بود
 را اطرا سولفوریک نامند یعنی اطرا ترشی که در دو فطیر و زرد نیب این جسم کاری است بغایت با احتیاط
 که مکر بواسطه حرارتی اندک زیاد از آنجا با بدن نرسد و کارخانه های بزرگ در رنگشان
 گرفته و حال بد برات چند است از آن فن بهر نیکی او را بعل و با او رندا اما کیفیت طبعی او بطوری است

در تعریف ای و محمد

گویند تخم مرد درختی است که در فند و ستان از جزیره پنا و اخرد و کل این بخرد و یک وزن بیش
 نبود و نما و بعد از نارنجی است که در جوف و سه الی پنج دانگه کوچک بود که جای تخم او است و آن
 تخم عدسی شکل و در وسط کوری چون ناف بود با کورک امری و بسیار سخت چنانکه گویند نکرده
 و باید با سوهان براده نمائند و در جوف از او کشته که یکی را استرگین و دیگر را بر سرین نامند
 و این شجر از اوراق و فضیان و کل و پوست و ثمر و تخم او همه که است از نه آنکه سه است مخصوصا
 او بود و در طبابت تخم او مستعمل است که کوچک بود و از این دو چنانچه اشارت رفت به اعضا و جگر
 نخاعی است بهر عضو که باشد چون آلات نسان و معده و غیره و فراطین در او موثر است چنانکه
 چون که از او تکافی مانده تکان چرخ الماس بود با عوارضاتی چون ملذوع سگ خار از قبل
 غسل الفس و عسرا لبع و غود شد بد و خضاق و مرکب علاج فی مودن و پس از نوشیدن طبع ناز با
 قوه سناه و علامت کفایت این دوا برای طبیب که استعمال بر بعضی کند شنبلیله بدن را خالص
 بنزد انعام حدقه و تکان مذکور در اعضا بود و هم علامت اثر است چون تکان در عضو معاد
 متحرک پیدا شود قدر شربت این دوا یک لیچا کندم در روز یکبار و این دوا مستعمل است در علاج
 و خروج معتد و معده مه نزول آب سناه و قوه و ریشه که سبب قراط در شربت مسکات و یا خورد
 زیتونی و یا از شربت در بدن بود و در مرض قطرب و سوء الهضم عصبانی و در استعمال غایب
 به تجربه داد و در اصلاح اعضا و لکت زبان و قوای عصبانی مفید و مستعمل است و این
 دوا را به نفع استعمال می نمایند اول است حال را و بدین طریقی که بگردند که چوله را در واسطه
 چون خامه باغی و او را نرم کرده چشکا نند بر با سوهان براده نمائند و بعضی وسایل که کتد که تخم
 نرم شود و جب ما سازند که فربک هم کنند که چوله داشته باشد و استعمال نمایند در سینه
 از انسا و نفعین است که بگردند براده کوچک و در جوف عرق دوا شربت جوف محلول هم موده
 است روز در محلی که نمائند پس از آن صاف موده استعمال نمایند قدر شربت بنیچالی ده قطره بود
 در بکر و زوی توان در عضو مقلوح از این نفعین بمالند و بگردند عصا و طریقی ساختن که
 کوچک را و بطریقی که ذکر شد براده نمائند آنکه نادون در عرق مخلوط کرده و در روز در محلی
 که نموده پس صاف کنند و مکر عرق در او ریخته و در روز نهاده صاف کنند تا آنکه که
 تلخ شود پس از آن عرقها را جو شنانند تا قوام یابد و آن معوم را عصا نامند و نوع دیگر آن است

کراش

در تعریف ای و محمد

که از ابتدا عرق را با کوچک نیم ساعت جو شنانند و صاف کنند باز با عرق جو شنانند و صاف
 نمائند تا زمانی که دیگر تلخ نشود پس از آن عرقها را گرفته جو شنانند تا قوام یابد و این عصا
 است و قوت عصا در زدن است بقوت استرگین که جوهر او بود قدر شربت عصا در زدن
 روز تا نیم کشم بود و از ابتدا در روز نیم کشم باید داد اما جوهرات و که یکی استرگین و دیگری
 بر سرین بود و چون در جود استرگین طیب را کفایت است و مسغی می دارد از استعمال بر سرین
 لهذا طریقی ساختن استرگین را بقدری که برای طبیب لازم است بیان اخضاری می کنیم و اولاد
 سا از آن دوزمانی که استرگین را از کوچک اخذ نمائند در همان محل نیز بر سرین می ساختن می شود
 که بیک عمل این دو جوهر اخذ می شود و مکرر کنیم که در اسازای با این بیانات ممکن است و می توان
 ساخت مکرر کار استادان نبی و طبیی است و این بیانات برای اطلاع طبیب است طریقی ساختن
 بگردند براده کوچک و در جوف عرق دوا شربت جوف که چوله را در جوف نیم ساعت تلخ دهند پس
 صاف موده و در با عرق جو شنانند این عمل را انجام دهند تا تلخی او را بیل که ذکر کردیم عرقها را اول
 آورده با عصا و شود آنکه عصا را در آب سرد حل کرده و صاف موده جو شنانند و در جوف
 قدری بنا شربت در او ریزند و بعضی با ملک جای بنا شربت بکار برند آنکه بنهند تا سرد شود
 پس از سرد شدن یک فابیت و یک غلظت پیدا نمائند غلظت او را گرفته با عرق جو شنانند
 صاف نمائند و در آن می مصفی قدری جوهر کوک در بریزند و بچند که خوب سرد شود چون سرد
 کرد در روی ته نشین کرد که استرگین است آنکه آب بالای او را ریخته و او را اخذ نمائند
 قدر شربش شانه بک کشم در روز است و بعد ریج و مرور تا شربت و که هم توان داد و
 جوهر را در قوه و عرقا لیساء بطریق و روش که عبارت است از اینکه مشع در سینه عصبانان
 در جای مشع زور نمائند و قوی را توان استعمال مود از برای این عمل اگر عصا باشد نیم
 کشم و اگر استرگین بود نکت کشم او را تا شانه مخلوط موده در زخم مشع بیاشند برای
 استمال از من که طول کشید باشد مجرب از موده بگردند جوهر کوچک یک کشم زهره کاپنج
 خود رب لوسنج خود در دم ساید بیست حب نمائند در پست بوم بخورد و ملاحظه زبا
 روز در جوف می توان صبح و شام صفت نکره کوچک بگردند که چوله نیم مشع را با رب لوسنج
 چهل حب موده هنگام خواب بچند خوردند و این نوع در نفوس باه مستعمل است نوع دیگر که

در تریف آری و نخود

عصاره کچولہ دو کسدم فندک کشتال درم ساشده هشت فنمک نما بند در وقت خواب بکنند
 خوردند چینه جویج مفصل اطفال بکنند عصاره کچولہ دو کسدم در دو مثقال از جل مزه در
 شش قطره الی دو قطره بنوشانند نخود چینه تسبیح معدن و قویج عصاره بکنند به سورت شش نزد
 کسدم عصاره کچولہ چها کسدم جوهر بنساج ده قطره شش نزد جت مزه یکی شب و یکی صبح خورد
 و در قویج و عرفا لیساء و سایر امراض بپوشد که در شد هربان از اقسام کچولہ را از جوهر و غیره و
 استعمال بوز موافق قدر شربتی که بیان شد و از ما چند کچولہ است نبات و موسوم بنامی نمرج
 که بفرانسه بوز و در سطلینیا س نامند که چون در آب حل کنند ما بیان کچ و مکت شد بعضی از آن
 بیرون فندک ما شوکران که بفرانسه کا بنوم نامند نبات است از طایفه نباتات چری بسیار
 بکثیر که گاهی سهواً بجای کشنیز خوردن شود و ساق او شبیه شب با لکه های چند و اوزاق و ما
 کشنیز و بی بزک و سلاخ سلاخ نما و مانند کشنیز و زبره هم وصل بود و بجز به شد که سبب
 نبات در همه حیوان اثر نماید مگر در بز و چون این نبات را در اوقات چسکا سبب است و از پل
 شود علامات مسموم او و مویج و قویج معدن خارش کلو صلیح و حال خواب عده اطراف است و
 در اعضا نفس و بعضی بطن هم رسانند و ضیق نفس پیدا شده هلاک شود علاج بزود فند
 و کچولہ از آن نوشیدن سرکه و حنظل و صلب الماء در نخاع و نفس و بسدن در دهان او و بویا بند
 جوهر فندک در است و جوهری از این دوا اخذ می نمایند که سبب است بسیار قوی هلاک سبب
 خواص این سبب برای تحلیل مزه من جز نخود و درم نباتان و اوزام صلبه سایر اعضا و رفع تسبیح
 و وجع چشمی که سبب خنایر بود و درم در سدا کبند و طحال و کوفت در جرم و وجع سرطان و
 جلام مستعمل است فکرم بر نبات این دوا است کسدم الی شش کسدم در کچولہ بود و مشی از روز
 داده اند که بجهت تحلیل اوزام مذکور بسیار مفید است صفت او بکنند موم یک جزء از نباتان یک
 جزء با زعفران زیتون نرمی ساد مزه و بکنند عصاره شوکران داخل مزه قدری روی بنساج
 کشنده در عضو بند و چون بکنند این مشع را با نبات جزء و وضعها کسری مزج کند قوی تر کرد
 و این نبات را عصاره مستعمل است و عصاره او را بدین نوع ترکیب کنند که زمانی که این نبات
 در کل رود او را با لیساء بکنند و بقیه را با نبات و اوزام قوی مزج نماید و در دوزان
 قوام عصاره است صفت نخود بکنند عصاره شوکران سه کسدم عصاره بند و لیساء یک کسدم

شوکران

لرز

در تریف آری و نخود

کوکر در بخت کسدم اجزا را ساشده با فندک مخلوط نموده شش فنمک نما بند در دو ساعت یک
 خوردند و این نخود را این نافع است برای زلزله مزه و مویج نخود دیگر برای درم مزه بکنند بکنند
 عصاره شوکران یک مثقال صمغ کوزایان یک مثقال بقون یک مثقال اجزا را مخلوط موم
 مزه با رب لیساء بکنند و در روز سه مرتبه با آب ولرم نما بند نخود چینه دفع چشم که
 سبب خنایر بود و کراهت ضوه شده همراه باشد بکنند کلاب چهارده مثقال بیدر و در وقت
 هشت نخود عصاره شوکران چهارده کسدم اجزا را موم مخلوط نموده در دوزان مثقال بنوشند
 چینه درم مزه یک مثقال بکنند عصاره شوکران یک کسدم عصاره بند و لیساء هشت نخود کلک
 دو نخود بپزند بمردم صفت جت مزه و وجع جت و در وقت شام خورد اما اکا نبات که خات
 المربا سبب نبات است محض صمغ جلال سرد و بیلا نبات کل او بنفش و اوزاق کل او را مده مانند
 حوری که چون او را بر کبرند دندان درون او در وسط بنفش قوی شکل ظاهر است و این نبات نیز
 جنس شوکران و خواص او از شان قوی بکنند بکنند موم و وجع عرفا لیساء و مفصل و بقره
 و امراض عصبی و وجع چشمی که سبب ستر ما بود زیرا که این دوا نیز معرفت است در مرض بقره
 سوزخان با بد ترکیب مزه و مستعمل است بک بعضی از قدر شربتی از رب یک الی دو نخود
 در روز بود و از بعضی اوزه الی نبات قطره صفت بعضی او نبات که نبات مذکور را که سبب
 کشنده بکنند بشر را با دوا زده جوهر عرف مخلوط نموده بکار بند اما بلا دانه نبات است که غا
 در جنکلهای موم بکند و بسیار شبیه است نباتان سبب بون اوزکل و اوزاق و شمره و ثمر این کرد
 بود که گاهی بنفش تیره و گاهی هربان بکشد که بدن چینه طفال اگر بیابانند می خوردند و این نبات
 را از محض صمغ است در ربه که بدن چینه در زلزله مزه که مویج است بسیار سودر هک و کچ
 از کفیات او این است که در قوی و در چشم با عشا قساع حله بود و صیتی از او اخذ می کنند
 که از شدت سمیت مسکمل در طبنا بیکت و اوزا اطراف بلاد آن نامند علامان مسموم و
 مستی و در او بدین اثر روحی که اشلاء را در بکنند ملین و کوش تسبیح در کل چون ملد و
 سگ خاز و در آنکی که لباس بد را قساع حله پیدا شده و اجسام را در درش بپند که
 اعصابه و در سبب هلاک شود در تسبیح او علامات دماغی است مانند سگ و علامان کفایت
 این دوا برای طبیب مستی خارش کلو و قساع حله بود و شام در استعمال این دوا اولاً در سبب

بدر

کرم ترنیت و کرم خرد

سرفه که دوائی مخصوص است و دم در مملد و مع سگ خار که باید تا کلس تر یک نمود و در ریح معده
 که با بهیوت ذاهن با بدو کتب نمود و در ریح نقرس نیز بعضی از حکما استعمال نمایند و در ریح غشا
 عضیه که حلقه خونسفید است که در جهت تساع او هم خوردند و دم در چشم نظیر نماید و دم در ریح
 عضانی معده استعمال است و در لیس این نبات از سایر اجزاء و بیشتر بجا داشت بر از عصا و او سجد
 است که آن نبات را با لیمو گرفته بگویند و بیشترند و اول با آن ملام قوام آوردند قدر شربت نش
 او در اطفال هم کندم در روز و در بزرگان تا سه کندم توان داد و قدر شربت عصا و او هم کندم
 یکم و برای بزرگان بود تا شاره و خلاف در استعمال این دوا در مرض صرع و همچنان دم بوی دماغ
 و مستعد بن سکنه بود صفت نخود صفت در سیاه سرفه بکیند ریش بلادانه در کندم امیکان کند
 و هم که در دم دزم اجزاء اسحق و سلاطه مزده هشت هشت کرده و با ریا لوس هشت هشت مزده در چغندر
 روز صبح و شام نطفه خوردند و در جهت تسع معده بکیند بلادانه شش کندم بهیوت هم دم رویند
 چینی دو درم اجزاء اسحق و سلاطه مزده هشت هشت نمائند سر حنج و سر حنج شام خوردند و
 دم عنیب این روغن را در اطراف چشم ممالند بکیند عصا بلادانه کندم روغن خاک کبری در
 مشال در دم مخلوط مزده بقدر یک بخورد در صبح و شام اطراف چشم ممالند و بعضی نظیر عصا و او
 جهه تساع حلقه در چشم معین دانند و بهتر است که در روغن را در اطراف چشم ممالند و نظیر را
 نیز بکار برند که خیل سریع الامراض جهه تساع صفت نخود صفت نقرس نیز در زمین ریه که موجب است بکیند
 بکشفال و هم امیکان کندم عصا بلادانه بهت کندم با ریا لوس هشت هشت مزده روز شش
 خوردند جهه و دم عنیب که جهه کوفت باشد بکیند و در اسکند در کندم عصا بلادانه در کندم با ر
 السوس چهار درم حبت کند چهار درم روز قبل نمائند جهه مملد و مع سگ خار بکیند عصا بلادانه
 بهت کندم کلس بهت کندم با کیمند ساسک بهت کند و در روز دومت در صبح و شام
 خوردند و صا در یک بلادانه جهه و از مروج و در درم و معده سودمند بود اما بلادانه لیمو که در
 زوس کلام نامند نبات از جنس بلادانه و لیمو در وقت صبح تر از روز و او شش ممالند که از استما
 حلقه معده که در کلس ممالند بلادانه مملد و از بد ماع ندهد و بولک این نبات بسیار شبیه
 بیاد بخان فرنگی و سبب زنجی و توتون و کل این نبات نمری صاحب ریح و ریح و ریح و
 مزعت و بل و بعضی بهر دوزخ هم این نبات در تراوش که چون بکمال کسان نمر بکافند و هم بهر

بزرگ

کرم ترنیت و کرم خرد

و از این گیاه مستعمل است برک و عصا و در روغن تخم او علامات مسوم او خارش کلو و واروس در
 واختلال قوای دماغی تساع حلقه و صفر بنجن انجا و عرف مسرد و تسع و هلاک شود و این دوا را
 نیز اثر در فشاغی مخاطی ریه و لیس با و است و بدین جهت مستعمل است و لا در زله زمین ریه مروج
 هم در سیاه سرفه و ذوات البریه مروج که مخصوص شرح است و در حقی اضطراری اطفال که سبب برود
 بود دم در سوزنک با در کد که با شکر ملام مخصوصی و کافور باید بنوشانند و روغن برای و
 اسکات با اسیر مستعمل است و دیگر این دوا مستعمل است در دم عنیب که حلقه شصت خواهد کرد و بدت
 شربت این دوا از بزرگ سر خورد و از عصا شش کندم است و روغن او را بر مری نمائند در اطراف
 چشم و محل بر اسیر و مجراه بول طبر کرفن روغن و از است که تخم بلادانه را بکیند و در این جهت شامند
 تا در روغن حاصل شود نگاه روغن را از روی انبساط است و عصا و او چون بلادانه تر بهت
 نماید داد و صا در بزرگ او جهه و از مروج و تسع معین بود صفت نخود برای زله زمین ریه و در
 البریه مروج شیخ بکیند عصا بلادانه لیمو هشت کندم انبسون طلائی سه کندم با کیمند ساسک
 و مروج کرده هشت هشت نمائند و در روز و در وقت نوبت بنوشانند نخود که جهه حقی اضطراری و
 معده اطفال بکیند عصا بلادانه لیمو و پیله از هر یک یک کندم تا با سرفه کندم در دم ساسک
 هشت مزده بهر بوبت در بزرگ خوردند نخود که جهه ساسا مروج عصا بلادانه لیمو بکیند در
 و امیکان از هر یک یک کندم تر با آن در کندم اجزاء ساسک با ریا لوس سی حبت نمائند و روز سه
 حبت در سه وقت خوردند نخود که جهه هشت کندم لدم مروج بکیند عصا بلادانه لیمو هشت کندم امیکان
 سه کندم شون بکشفال در دم ساسک شش هشت مزده هر دو ساعت بکیند خوردند صفت نخود
 سوزنک بکیند صغ عربی بکشفال کافور سه کندم روغن نا از بکشفال شیره با ذره مضموعی بهت
 دهند و شش کندم عصا بلادانه لیمو در اول کرده در بزرگ و در وقت نوبت بنوشانند و روغن بلادانه
 در جهت مجراه بول ممالند نخود که جهه مروج بکیند که در دم مشال عصا بلادانه لیمو شش کند
 در دم ساسک مخلوط کرده شش هشت نمائند هر دو ساعت بکیند خوردند و ده کندم نیز عصا
 مذکور را نبات مشال که در دم ساسک نادر و غنی شود و محل با سر را بد و مروج کد صفت
 نخود روغن جهه اطراف چشم در دم عنیب که حلقه خواهد صغ کرد و دم که اهد صغ و از اطراف
 سازد بکیند عصا بلادانه لیمو که هشت مشال در دم ساسک روز و خورد با اطراف

تذکره کوفت و کوفت

کوفت و بجای لوز اسرخی استعمال نمود و این دو استعمال است جهت سرفه و نفث لدم موج و عرض
 کوفت ذات الریه و تشنج معده و وجع سرطان و امراض عصبی چون صداع عصبانی و مغالجه
 و از خارج سنین ابله های که خارش از دندان لیل را سود نه بود هم برای دفع کراهت ضوید
 اطراف چشم مانند صفت تشنج بکیرند عرق لوز اسرخی دو درم شراب انبهون یک درم مخلوط هم نموده
 هر سه ساعت با نرزه قطره بنوشند و این دو نافع است برای تشنج سرفه شدید و امراض مذکوره که
 بیان شد تشنج دیگر بکیرند عصاره بذر البیج هشت کدم در چهار درم عرق لوز اسرخی حل کرده روزی
 قطره در روز بنوشند و این دو نافع است در انواع عصبانی چون درجه و دندان تشنج دیگر بکیرند
 عصاره بذر البیج دو درم و شش نرزه دو درم عرق لوز اسرخی حل کرده و دو درم اطریز ابقه یک کما
 نوده و بپخت روز بنوشند جهت نفخ که موجب باشد و این دو را بجای بعضی از این دو با ششم
 قطری توان نمود در دفع تشنج معده استعمال او جایز است و در وجع سرطان نیز بنوشند از آبکا
 بر نرزه اما مغز بادام تلخ و روغن که از او خند کند صحت است نذارد و مغز او چنانکه ذکر شد و مخدر
 دارد و برای بوی اطفال که روز و سه دانه با آنها خوراندند سود مند است و جهت وجع مثانه که از
 سوزنک با عصاره بود این نوع فایده بخشند که بکیرند یک مثقال با دارم تلخ را بکوبند و با سه پرت
 شیره کشند و هم نیم مثقال ظرون و سه کدم عصاره بذر البیج در او حل کرده در یک روز بد نفا
 بنوشند و بعضی از ترتیبی دهند بدن نوع بکیرند با دارم تلخ سه سبک کوبند و چهار سبک کوبند
 بر عرق دو دانسه در وی در چینه و ظرفی سر بسته ناده روز بنوشند پس صاف نموده بکار آورند
 و این بعضی بسیار بود در امراض مثانه و سوزنک را صفت تشنج بکیرند برک او و از بک
 مثقال و نیم ساعت در آب تلخ دهند که سبب نماند نگاه صاف نموده بر سر شدن دو مثقال از
 بعضی مذکور مخلوط با نرزه در یک روز بخورند و نامدی باید برای مرض مذکور مذکور است و
 وجه نرزه در اطفال بدین نوع فایده بخشند بکیرند بشر با دارم مصنوعی سه سبک بعضی با دارم
 تلخ یک مثقال مثقال فضاخه مزه مخلوط کنند و دیگر روز بنوشند و تلخ فوخی که قبل از حصر طرا
 می شود بکیرند چون ار می بکند در چهار انبش عرق با درجه و حل کرده انگه بکند و بعضی
 با دارم تلخ اضافه نموده هر ساعت یک فاشن خوردند تشنج دیگر بکیرند بعضی با دارم چهار درم با نرزه
 مثقال از مزه کرده و در عضوی که ابله با خارش دارد با نرزه تشنج دیگر بکیرند طلبا بعضی

بکیرم

تذکره کوفت و کوفت

بکندم و بقدری آب لیمو در او بریزند تا از جوش بپسند پس بکندم بعضی با دارم و چهار درم
 شربت نارنج مخلوط نموده هر ساعت یک فاشن بنوشند و این تشنج مذکور نافع است جهت اطفالی
 که از نابت برود دندان با دیدان که برود تشنج حاضر شده باشد اما اکنون که بقران ایوم
 و در دو روز بکوبند شیره خشک شده نبات موسوم بخشاش بود و معروف است و این تشنج از بدلا
 کم خرد فو لن بیشتر است و معلمین شیعی هر چه از این که جهر او را در نرزه او را بهتر دانند و افزونی
 سیاه که سری جهر شان از سایرین بیشتر است و از یکصد مثقال با نرزه مثقال جهر اخذ شود و
 در آب کم حل شود و در عرق با التماس حلوان است و اثر است بدین معنی دهد و بدین جهت از نرزه
 حواس ظاهر باطن تواند بود و از خوردن ترنات مقدار اندک و لافریج حاصل شد و فایده بعضی
 در حرکات طبیعی خود سریع شوند و حرارتی در بدن مستولی شود و صورت قوی و سکنی در سر عارض
 شود و خواب بر طرف شود و اگر پیش از این مقدار که اثرش را ذکر نمودیم صرف شده باشد حالت
 و بهوشی عارض شود که انشاء الله در ترنات قانت علامات مسموم مرتبی را با مسموم اجون بفضیل
 خراهم کنت و تشنج که عادت با اجون دارند ترنات بدین نشان که است ناسم و برخلاف
 استعمال این دو اولاد را تشنج صریح مزاج دویم در اطفال سیم در امثالی معده چنانکه
 پوست مزاج چشم در مستعدین سکنه اما انشاء الله استعمال این دو اول در حسی اضطرابی در
 دو نوع عیش که با کنگه ترکیب دهند سیم در درم معده که جهت از سیم بودیم در درم بکند که با
 کلید دهند چهارم در درون طار با چشم در ذات لجه موج و ذات لجه موج ششم
 در وجع اسهال که شش است که هفتم در درم مفاصل که سبب سوزنازه کی از عضو است
 هشتم در وجع نفخ که با تقطیر بود تجاز استعمال شود نهم در فو لجه مخصوص نقاشان که با
 روغن فرفیون همراه باشد بود درم در انواع عصبی چون صداع جبهه و غیره با درم در
 ارتعاش و جنون شارب ان خرد و از درم دو وجع و سه درم صاحب شفا فلوس
 و صاحب و حکم عضوی جهت تخدیم و اسباب آنها ترنات با نرزه استعمال است و از اجون در نوع
 بعضی ترتیب دهند یکی را بعضی ساره و دیگر از عفرانی نامند اما بعضی اجون ساره
 صفت این بود که بکیرند اجون خالص چهار درم عرق دو دانسه و اب خالص از هر یک بود جز
 ترنات را با اب و عرق مخلوط نموده مش و در درم حل کرده بنوشند نگاه برداشته صاف نماندند

واعصاب حس و زباد حور
 ان حسن عصبی کم می نماید
 و خون را میل بدماغ

در تعریف آب و نمک

بکامریند و این تعین در سبزه قطره او بکندم تر با آن بود اما تعین اینون زعفرانی بکندم چون
 دو سیر زعفران در او زده مشال عجات و سلخه زهر بک دو مشال شراب و مزجوب شامزده سپر خرازا
 کوبیده در شراب در او بسته هشت روز در محلی گرم نهند بر صاف نموده بکار در اند و دیگر آن
 اینون خد شود عصا و جوهر می موسوم به مرین در مین اما عصا را اینون بکندم چون سح
 و درون آب بالای او ریخته پس از سه روز آن آب را برداشته آب دیگر بریزند تا سه نوبت نگاه آ
 هانا مخلوط بهم نموده جو شاستند تا خواهد آمدان فو املک عصا را اینون بود و کسا بنکه اینون
 نتوانند خورد این عصا و مقبول بشان خند و هم جهت سدا سها از زمین ازا اینون بهتر خواهد بود
 اما اینون که جوهر تر باشد این جوهر در او زده مرتبه قوی از اینون بر تر است و بکینی نماند
 چون نفع و بی محذور است طریزنا خن او اگر چه مخصوص علمای شیعی است ولی بقدر اطلاع بشا
 می شود بکندم اینون بک چاه آب و بالای او آب من آب چینه چهار روز در محلی گرم نهند پس آن آ
 زایر داشته است من دیگر آب بریزند پس از چهار روز در داشته بار خندید عمل نماید تا زمانی که
 رنگ آب تغییر نماید نگاه آن آب هانا مخلوط بهم نموده جو شاستند تا خواهد آمدان فو املک عصا
 پس قدری با هک در او ریخته با جو شاستند تا مخلوط کرد در بران مخلوط شدن از پارچه نازک
 صاف نموده در آن مصفی در خالت کوی بقدری نوشاد در بریزند که بخاری در ده او افتاد و
 ضا در مین است و در جوهر دیگر از تر با آن کشیده یکی را تر کنین و دیگر را کد این نامند و در
 طبا ب با وجود مرین احتیاج با نمک است اما قدر شربت اینون در مزجه و اشخاص بنفایوت
 است و هم چنین در امراض مختلف است و کسا بنکه عادی بر تر با آن باشد و نمک که تر با آن که مرینه
 خورده اند تفاوت دارد و عموما جهت تر است در ابتدا کسکه تر با آن نخورده باشد هم کندم دهند
 و در سه کندم تجا و زعفران باشد و کسا بنکه عادت شراب و عرف و سا مسکونان دارند زبا در هم
 توان داد و در جوهر که سبب فرط شرب بود تا ده کندم بر تر و آن داد و در اطفا ای توان گفت که
 دو کندم محملات است اما قدر شربت تعین ساده اینون شش قطره ای ده قطره در روز بود و قدر
 شربت عصا را نیز چون تر با آن است و قدر شربت مینون بک دو از دم است از کندم که بکند
 او را در او زده فتمت کرده بک فتمت نوشند نفع اینون جهت تسکین تشنج بکندم اینون بکند
 ایبا و کافور از هر یک بکندم مخلوط کرده جو ساخته و بریزند صفت نفع دیگر برای نوبه که

در تعریف جوهر تر با ک

در کوه
خلیج

در تعریف آب و نمک

خواهد بخر بعضی کرد دیگر بکند اینون بکندم جوهر که کندم مخلوط کرده نوشند و اینون
 حب نخی توان تر است و از نفع دیگر جهت قوی نفاشان بکندم اینون دو کندم روغن و اینون در
 قطره در او چکانند بار با لوس با اردیخ چهار حب نموده هر سه ساعت یکبار بخورند تا سه
 وجع سینه و قلب در زلزله زمین ربه بکندم در می تا ده کندم در سه سبب چون چنان دم کرده پس
 هشت قطره تعین اینون ساده اضافه نموده و سه مشال مهم شربت بنفشه و دیگر روز بخورند
 دیگر جهت اسهال بکندم مطبوخ ثعلب بکندم اینون شش قطره و اما در نما باشد نفع دیگر جهت
 اسهال مزمن بکندم عصا را اینون دو کندم در مطبوخ ثعلب حل نموده در آب روزی ده نوبت
 صفت نفع برای تشنج معده بکندم اینون هم کندم بی عیوت ده کندم با فندک باشد هشت
 نما بند و در چهار روز روزی دو نوبت نوشند نفع دیگر برای سبب اسهال بکندم اینون
 هم کندم مثل سه کندم با کمی صمغ عربی سا بشک شش فتمت نموده روزی سه فتمت در سه وقت
 نفع دیگر مثل سه کندم با صمغ عربی سا بشک و بیست قطره تعین اینون زعفرانی و ده قطره جوهر
 نشاد و دیگر شربت بنفشه هم مخلوط نموده شش فتمت نماید و در روزی ده نوبت فندک خورند
 جهت زلزله مخرج چشم بکندم یا کلاب بکندم صمغ عربی هم مشال و نفاشات دو کندم سه کندم
 اینون زعفرانی ده قطره مخلوط بهم نموده روزی دو نوبت چشم را بید و شویند و میتوان با نام
 زعفرانی را نیز داشته در با صمغ چشم ما کنند اما عصا را کاهوی جیلی که بفرانسه گفته کابون نامند
 و این عصا را نیز با آن که زمانی که کاهوی به کمال رسید و بلند و سخت شد و نیم و کل او را در
 بر او در آن او سفید رنگ و چون خشک شود دندان اینون نرمی شود و قوت او مختلف است باختلا
 مکان او و آنچه جیلی بود قوی پس از سایر است و این عصا را نیز از او به مسکن و جع است و بکند
 بود و بی کف و نفع ما نند تیا ک نزار و جهت زلات ربه و قلب ما در تیا ک ایبا و اسق و
 استعمال شود هم با لوز اسرافیل بدست و بعضی از حکماء در استعمال جنبا استعمال کرده اند
 نفع بکندم دنیا ل شش کندم بشر با عصا را کاهوی جیلی سه کندم با فندک سا باشد در او زده فتمت
 روزی دو نوبت خورند نفع دیگر جهت زلزله زمین ربه بکندم اینون شش کندم عصا را در کوهی کند
 با فندک سا باشد شش فتمت نموده هر سه ساعت یکبار بخورند که در دیگر روزی دو نوبت صورت می شود
 در او زده صد تشنج که بفرانسه گفته اند پس از نطق با

در تعریف عصا را کاهو

در تعریف سرفار

و این دو به معنی و بی بودند و کیفیت و اثر هم آنها بسیار شبیه مجد ذات بود زیرا که اثر آنها
 با عصبانیت است که سرفار نما بند آنها را چنانچه بواسطه سبب سرفار همیشه طبع عرضی حادث کرد
 و تفصیل کیفیت آنها را در مقدمه باب هفتم ذکر نمودیم و هم وجه تسمیه این لفظ بیان شد
 و این دو به اینها بودند سرفار مس سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 که بفراتر از این است نامند حیانت معدنی که خاص او در معدن کم با سرفار است و همیشه عصاره
 ترکیب با گوگرد یافت کرد چون گوگرد از یاد بود قمر زنگ بود و زنجیر نامند و چون گوگرد
 کم بود زرد رنگ است و سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 بکار دارند و در سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 چنانی از قبیل تاشق و غیره و هم نقاشان بواسطه بعضی رنگها بکار می برند و خلص سرفار
 به نفع پیدا است که بواسطه حرارت شدیدی در کوه مخصوصی در آنجا که اخته نام افکارها تصفیه
 شده در دو کس امی مخصوص همیشه کیفیت طبیعی و جسمیت صلبه رنگ معنی با شکتی طی
 عفت شیرین و چون در آن سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 او حل شود و در دوازده جزو آب جوش بکشد او حل شود و چون گوگرد با آب گوگرد معدنی با آید
 زرد رنگ شود و سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 دو فرات که یکی از ترکیبات حدیدی بود علامات مسوم و علاج او در ترکیبات مسوم مفصل
 بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و چون این دوازده جزو سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 در معدن احسان شود چون خوارت از عرف مسکه و برایشها بفرایند و نقس را کاشه نماید
 که بدین سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 که نفس را عسرت و سنگی بد نماید و چون سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 نسیل در او بظهور رسد و موی او را بسیار با حلا و شفاف نماید و چون مداومت بدو از حد
 اعتدال بگذرد و عمل آلات تغذیه مختل شود چنانچه سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 و ما لئ در فم معدن و زردیچ در امعاء با قوی و خشک دهان و عطش و مغرط و حرارت زردیچ
 جعی که گاهی شفاف نماید و بعضی غیر منظم شود و مسوم او در دوازده جزو آب جوش بکشد
 طاعتها که مبتلایان بویا چنانکه در اباء و باء کرکی را بدین سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار

در تعریف سرفار

سرفار

در تعریف سرفار

مشکل کرد و در فرنگستان سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 این سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 خشک و خش صورت کشید چنانچه گوگرد و موهای ایشان بریزد و همیشه قوی با سرفار
 پیوست دارند و اسافل اعضای ایشان سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 اما سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 حیوانات مؤثر بود بلکه در اسبها و نبات نیز همین اثر را از چنانچه اگر محلول او را در آب بکشد
 بریند خشک شود اما اشاره در استعمال سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 در وجع عصب چنانچه سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 کوفت زردیچ و سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 اگر چه فرنگان سخت است که در دم کندی و نشانه اند ولی حقیقتا همیشه در استعمال سرفار
 نماید و در غلبه سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 موزده اند که در زردیچ و آب سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 بکوتراست صفتا و این است که بکشد سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 سه سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 اگر کم از این وزن بود با کلاب داخل نماید که با این وزن در دوازده جزو آب جوش بکشد
 زردیچ او بکشد سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 دیگر از اخراجات حکم بکشد و سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 امراض کند که بخورد که بفرایند سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 نکرده و لی طرطرا در ای سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 مقطر و بکشد سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 از این محلول سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار
 سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار سرفار

در تعریف آبی و خشک

از غذا بخورد و سبب برین مقدار شربت می توان افزود که تا روزی شش مثقال رسد و اگر
از این مقدار علامات درم معده عارض نشود و زبان ناده متقال هم بکار برد که یک کنگره
سم الفار داشته باشد اما با احتیاط بسیار و خواصند دبل که اکثر اوقات قبل از رسیدن زبان
مقدار نقصان آنها هم رسند و زبان نادر شود و در در شکم با اسهال عارض شود و اگر جدا
سم الفار را خالص استعمال نمایند باید با فند مخلوط کرده خوب سخی و سلاطه نمایند که یک کنگره
شود و نگاه تقسیم نمایند بقاعد قدر شربتین در او بکار برند و بجهت بزرگتر سخی که نیم
الفار را با کنگره مزج کرده استعمال نمایند با آنکه بکره و زسم الفار را خالص در روز دیگر کنگره
خالص دهند و مرهمی از ترتیب داده اند که در جراحات سرطانی برای از لادن ماده تجرب است
صفتا و اینست که بکیرند سم الفار سفید چاه کنگره چرم کنگره سوخته نه کنگره دم الاخرین با نرد
پا نرد کنگره شجرن دو مثقال اجزا از درم خوب سخی و سلاطه مزده تا یکسان کرد و در وقت
حاجت با آب دهان چهر کرده به لته کشید در روی جراحات سرطانی نهند و تا بگذرد زانت که آن
مرهم را سوزش نماند است که کبر از ربع ساعت بروز کرده و تا هشت ساعت طول کشد و این
اکلی نماید ماده سرطانی را و در پنج شش روز بطرفی نماید و در وقت سلامی روید و
مرهمی دیگر ترتیب داده اند که قوه او از مرهم مذکور کمتر بود و این مرهم مستعمل است بر این
اولین که چون جزئی ماده در سرطانی بماند از سرطانی در عضو بماند زایل سازد صفت
بکیرند بلسان یکی و عصا شکران از هر یک یک کنگره درم شکر سبب خود تقفین چون
زعفرانی چخار و خود موم یک مثقال در دوی آن اجزا را مخلوط هم مزده نگاه در خود سم الفار
کو بید با او مزج مزده استعمال دارند نوع دیگر که فوشن چون مرهم اول بود که در روز
کم نمایند با سم حکمی بکیرند سم الفار و کورکوز در هر یک یک مثقال درم سخی و سلاطه مزده
بنم بر روغن با که مزج و مخلوط مزده مانند مرهم اول استعمال دارند که در روی کشند
بر سرطانی نهند اما مس که بزبان فراسند که بیرون نماند جنبه است معده فی خالص او بسیار کم
و در معده نماند هر یک است با دوی و کورکوز و این و سم الفار را در جراحی دیگر چون با هوای
خالص ترکیب باشد جنبه بزرگتک حاصل آید چون با سم الفار خالص ترکیب شود جنبه وجود
آید شبهه طلا که در ملکک چین تا بهای ساعت از دستک و طمان پانته نماید و این جنبه است

صبر تعریف است

در تعریف آبی و خشک

است و چون من را با فلع ترکیب نمایند روی کرد و در چون روی با اس ترکیب کند برنج شود و
با نیکل که جنبه است معده و بیسبوت ترکیب کند جنبه بوجد آید موسوم به ارزان و بعضی نظریه
که جنبه بکیرند و قاشقهای چاقی از دست و در قهای رفیق از نقره و غلظت از مس هم بکیرند و
عل مضمض است و مست در هر مرتبه حل می کرد و در بدن جنبه او را بون نامند یعنی جنبه و مس ترکیب
او کلا سبت دارند و مورت فی و آنها مال بوند و در مس خالص نیز که غذا را با دماند سبت
کنند غذا و بدن جنبه است که ظرف من را با فلع سفیدی نمایند و در آنها اغذیه می کشند و
کفیت مس و ترکیبات او در بدن و لا رفع لیج کنند و بعضی از اطباء بواسطه قوه قابضه که در او
در او زیاد تر شحات طبیعی بدن مستعمل دارند و از ظاهر در سوزنات امراض مزمن چشم و این
بکاری برزند و از ترکیبات نخاسی اول است زنجار که بفران است دو کربور نامند یعنی سرکه
مس زیرا که این جسم مرکب است از مس و سوزنکان کجوه سرکه را از زنجار اخذ می نمایند و
این در واقع در شربت طبعی منج و زبا در او بواسطه سبت مورت فی و آنها مال بود و سبب الحاح
در آب باشد و این در او در باطن استعمال شود بر خلاف ظاهر که در جراحات تا هم مقام سبت
جهنم بود و در بعضی امراض مزمن چشم و عجزه از در زخمهای کوفت کلو مفید است و در همت او
بینه یا و تفرحات قروح حلیه بغایت سودمند است صفت شجر عجزه بزرگتر از چشم و استرخاء طبعی
بکیرند زنگار دو کنگره کلاب سه سپر شکر سبب کشم تقفین ایون بیت قطره مزج مزده
در روز و نوب چشم زیاد و شوند نوع دیگر بکیرند زنجار سه کنگره در دو سبب انجل مزده نیم
دوم تقفین ایون زعفران اضافه کرده روز سه دفعه چشم را بشویند صفت عجزه برای زخمها
کوفت که در کلو بود بکیرند کلاب چهار سپر غسل بیت مثقال زنجار یک درم اجزا را مخلوط کرده
عجزه نمایند صفت شجر برای قروح کوفت بکیرند زنگار یک و نیم سبب سبت چهار بیت با هم
بجوشانند تا لثه بماند بر صاف نموده و با یک چهار بیت عمل مخلوط کرده و قدری هم در غریب
اضافه نمایند و در تفرحات کوفتی قلیلی از او نهند صفت مرهم زنجار برای بینه یا که نند را بناج
سه سپر موسوم شش سپر زبان فی در سپر در روی آن مخلوط هم نماید نگاه نیم سپر زنجار
در او مخلوط کرده مرهمی کرد نگاه بینه که در با با عضو دیگر است با آب کم بشویند تا نرم شود و
از این مرهم بینه کشند در روی و نهند که بینه فلن فلن شک زایل کرد و در نیم از ترکیبات مس کتا

زنجار

کبر باشد که سولفات در کونوز نامند و این در آنکه در او به معنی ذری از او بود و پی
باید دانست که بعلت آنکه جزء او به معنی است قوه قابضه در اوست که در بعضی امراض مزمن
استعمال او بجا است و در بعضی است چون جرم در زلزله زمین چشم و سوزنک مرغان و زنان که نخه
جات او مفصلا در او به معنی مسطور شدیم از ترکیبات غایب از اسل در کونوز ان نامند بطریق
ساختن او اینست که بکریند رخا در سوره و زاج سفید از زربک بکریند و زان در روی آن
این سه جزء را مخلوطیم نمائند نگاه بکشتا کافور بد و اصافه نوره و در صفحه ای چون رجه
چیزه بزرگ تا سرد کرد و در جیبی بوجود اید صلب رنگ بی موسوم به پنبی بلوس نام دیگر اوبی
بر روی آبی سنگ خدا از این که این در آنکه امراض چشم را بر روی و جوی رفع کرده و بند
عجبه او است که خدا نامند و این در او از روی جناب رطوبت از هوای نماید و مستعمل
در زلزله زمین چشم و سبل و استرخاء ملحق فریبند و در شریفی بجهت استعمال چشم از این که این
صفت نخه او بکریند سنگ خدا سه کدم کلان بکریند لهاب بنده بکشتا سفید این است
قطره مخلوطیم نوره در زلزله زمین چشم را بد و سوزنک حجام از ترکیبات غایب سل در کونوز
اما نیاک بود طریز ساختن او این است که در وقت مس در جوهر نشاد در حل نوره پس از حل شد
عرق در آنی بکریند در او بزرگ که در روی آنست که در دو ان رسوب نمک مذکور است که
است کبود رنگ بری او شبه بوی جوهر نشاد در جلاب طوبت هوا و مستعمل در مرض صرع و قطرب
قدر شریف است کدم در یک روز بود صفت نخه بجهت مرض صرع بکریند از دوی بند کونوز
کندم ریشه بلاد اند و کدم با فندک سا بنک نش نمت نمائند در کونوز و در سرفه
سه وقت خوردند صفت نخه برای مرض قطرب بکریند از نمک مذکور بند رم کلان سازند در
نمک را در کلان حل فرموده سه دفعه در روز هر دفعه ده قطره بنوشند اما سرب که بزبان
فرانسه بلم گویند جنین معدنی و خالص او کم باب همو ما رکیب با نقره و طلا و کونوز
ان ترکیبات معدنی و مصنوعی را در او ترکیبات معدنی او یکی سرب خالص است که رکیب با
هواست که چون با الهوائی با هوا اکثرین ترکیب کرد در سرب خالص موجود شود و چون بلخ
سرب و در جزء هوای اکثرین با هم رکت شوند در آنسک بوجود آید و چون بکثیر سرب سوز
هوای اکثرین با هم ترکیب شوند بوجه حاصل آید و ترکیبات مصنوعی او اول آن ترکیب سرب است

سرب

کونوز

در ترفیقای و صفت

که بواسطه شیرینی طعم که این جنس است شکر سرب خوانند و در ترکیب سفیداج بود که سفیداج فلح محو
است و این ترکیب سرب و هوای کونوز که بقرانته کربات دریم نامند و دیگر ترکیبات او ترکیب سرب
کوگردانست که سولفات دویم کوبند و این ترکیب برای سمیت سرب تریاق است و هم نمک فرنگی تریاق
سرب باشد و دیگر ترکیب سرب نامید بود که در دویم نامند و سرب ترکیبات سرب او بود و از
این جهت است که طریز از او مستعمل بکار نیست و هم طریز مصنوعی مرکب چون سرب از سار بر جزای
بود استعمال او محض بود و ترکیب سفیداج دروغ نمک کمانه و فقط سفید یکی از ترکیبهای این است
نفاشی است که در فرنگستان مخصوص نمک غازات بود و اکثر نفاشان بواسطه استعمال این نمک
چونکه قلم نفاشی لوله بد و از اسکرید همان می برند و بتدریج سرب جزء بدن ایشان می شود و مبتلا
بمرض محض می شوند که عوارضات متعدد و قریح و پیرسان جمع آنها موزی بود لهذا این
مرض را قریح با پوست نفاشان نامند زیرا که چندی که میان شدن این مرض محض و این صفت مریز
و عوارضات مذکور از این قرار بودند نفاشان ترشحات طبیعی بدن بطریقه در آن دم که بدن
جهت حرکات قلب و نبض بطریقی می شوند و قریح با پوست شدیدی که بر این از دفع مانع سرب
شتر نمائند از خلاء عضلات جمیع بدن ضعف قوی و جلد اعضا در احوال امری شود و چون که در
دندانها سرب رنگ پیدا آید و این قریح و جیش در سرب انحصار کرد و در بدن به پشت میبندد و چونکه
مس بر بدن به بطریق فضلات خشک شد در اعضا انحصار کرد و در کم رهنه در دست با طای
شد و باها میجر کرد و در طبیعی صری بر روزگرمک تلف شوند و این مرض چنانچه بیان شد مخصوص
نفاشان غارت ساز بود که فلکهای درشت و سفید است بکار می برند و همین رنگ مخصوص در
سال کاری کنند و نفاشان دیگری که کار دیگر دارند مبتلا شوند و همین نامند دانست که این
مرض بتدریج با دست کرد و علاج او به تریاقیه مخصوصه سرب بود و از ترکیبات مصنوعی معدنی
سرب با انحصار چهار ترکیب او نمائیم اول از آنها سرب بود که جسم معدنی است و چون خوانند
مصنوعی درشت نمائند بکریند در آنسک در او را و مکلن نمائند با نقره شدید که بواسطه ترکیب
با هوای اکثرین سرب حاصل شود زیرا که بیان شد که در جزء هوای اکثرین با نقره سرب بر دار
سنگ حاصل می شود و در جزء هوا با نقره سرب حاصل می شود و چون در آنسک را مکلن
بواسطه حرارت شد بد جهت نماید هوای اکثرین را و سرب حاصل کرد که کفیت طبیعی او جسم صلب

در ترفیقای و صفت
نامند

در تریاقی و ضد...

برنگ قرمز بد و در نظم غیر محلول در آب غیر مستعمل در داخل و از خارج بدن در مسلمان جزه اش
است و در قسم مشع از زرد ب دهنند که بکبر انعام ساد و دیگر بر مرکب خوانند اما مشع مرکب سنج
بکند سنج هست جزء روغن زیتون با کجند سازند جزء سنج را در روغن بواسطه اثر ملایم حل نمایند
پس از حل شدن بزداشته قدری بچینند سرد شود آنکه چهار جزء کاغذ مخلوط و مزج بد و کند و یک
داشته نکند از روغن مشع مستعمل است در جراحت مسترخ که در با حاصل آید اما مشع شا
بکند سنج جزء روغن زیتون با کجی ان مخلوط مزج با آن کنند تا سنج حل گردد آنکه از آن سنج
بکار برند و این مشع چسبندگی زیاد ندارد و در جراحت روزه مستعمل است و دیگر در کفایت سنج
کوبیات در بوم بود که بفارسی مضطرب نامند طرز ساختن او بدین نوع است که بکند سنج کرب که آن
بیان خواهد شد دنیا اهن غیر مکلس ذغال کوبیده با باقیان مصفی محلول مزج در دم زرد آنرا
غل دردی نه نشین کرد که آن دوا می کند و راست کفیت طبیعی او حیبت سفید در آب غیر محلول
چون با شی تر شی مخلوط شود جو شد و چون با روغن تم گمان و قدری لفظ بسایند یکی از نکهای
ایض بسیار نشانقا شان کرد و در هر جوی از آن رنگ ما نشد از کم و اراضه محفوظ ماند و این
دوا استعمال شود در جراحت همه جیف ایشان نوع مرهم بدن قسم بکند روغن خام سبز و سفید
مذکوریم جزء مخلوط هم مزج و سلا به کرده تا آبکسان کرد آنکه کی در دوی بدین نهاده در جراحت
نهند و بعضی از حکماء قدری کاغذ را با مرهم اضافه مزج اند که معوی جراحت باشد نوع دیگر بکند
مردار سنگ بجز روغن زیتون چهار جزء و نیم درم چینه نام در سنگ حل مزج آنکه هفت جزء سفید
مخلوط کرده و به زرد تا آبکسان شود و این جیف خرفاست برای جراحت و یک نوع از این کلوله زرد
دهند موسوم به کلوله باد سنج که در اینهمه جنس رایج است صفت او بکند رایج سفید بکند نیم و شش
بکند کل سفید سائیده دو سیر اسفنداج یک چهار یک کاغذ و دو سیر پوزره سیر اجزا از آن کرده و ذرا
حل کنند و به سندان نازمانی که بتوان کلوله ها ساختن خشکانند و هنگام ضرورت او را سائید با
عرضها و غیره بموضع باد سنج نمایند و دیگر از کفیات و صاف شکر بر با سنج ساختن او اینست که
بکند اسفنداج را و در سر که بسیار ترش ریزند نازمانی که دردی راست شود و آن شکر بر بود
این دوا جسی است سفید بطم شیر بر بعضی ذرات محلول چون حل کرد در رنگ شیر نماید و چون
ذرات مقطر با کلاب که مفرات حل نمایند رنگ از غیر نکند و این دوا بواسطه قوه قابضه که دارد

اسفنداج

شکر بر

در آب

در تریاقی و ضد...

که در داخل چند مرتبه استعمال شود اول در وقت لدم زنی که بغیر سیرع و از زهر بواسطه افساد عرق
خون دفع می شود استعمال این دوا بسیار سود دهد زیرا که بواسطه قوه قابضه و قوه عروق منصه
جمع کرد و سدیم شود و در اینها مزج سیرع سوری که بواسطه قوه قابضه غشای مخاطی اعجاز دارد
هم کشد و مانع آید از سالی که بسیار خواه غشای مخاطی بوده و بدین جهت نیز مزج کشد و همین عمل این
ابله است می نماید که در تریاق او بیان مزج و استعمال این دوا از ظاهر با باد بود چنانکه طلای آید
اگر در دوا در لام حاد خلیل دهد دم را در روغن کند حینی را که میل بدان عضو دارد و انتهای او بریم
نویسد کردن و انجیر زرد و همین طلا بجای طلا لایه لایه در مواضع اشاره شد در استعمال لایه
که فضل او بیان شد تا مقام آید بود چون در مواضع اشاره شد در استعمال لایه
نمیشود چون در کبریات و غیره هم بواسطه ابد زدن چون محلول این دوا را در مرض ورنک مجراه
بول رسانند دفع نماید هر چه که در مجراه بول است و بواسطه او هم است حرکت در می از غضب منفع است
و هم در اکثر امراض حینی مزج محلول این دوا مستعمل بکار است قدر شربت او چینه خوردن با آب الحام
کندم در روز بود بدین نوع که تخم کوبیم صفت تخم در مرض نقاش لدم بکند در سال ده کندم در
سهرات دم مزج صاف کند و در آن مصفی چنان کندم شکر سیر با اضافه مزج در روز
بد فعات میل نمایند و چون مرض در تریاق باشد ذر بکند درم توان بنشیند تخم برای سهال
بکند شکر برت ده کندم افزون بچ کندم ایچکای کندم با رب السوسیت حب مزج روز دو حب
صح و دیگری شام خورد اما نوع بکار کردن این دوا از ظاهر چینه طلا به بدن نوع باشد بکند کفیات
تبریز و کفیات شکر سیر را در داخل مزج و پارچه بد و تر کرده بعضی هندی در مدت چند روز
چینه طلایه در چشمی که بواسطه ضربه یا برده هوا متورم شده باشد بدین نوع سودمند بود بکند طلا
مصفی دو سیر شکر سیر چهار پنج کندم این دوا را در آب حل مزج چنانکه نماید هم در
زله مزج چشم از آب طلا بقیات سودمند است صفت تخم برای سوزنات مردان بکند طلا
دو سیر شکر سیر ده کندم در آب حل مزج روز دو و نیم با آب دودک مجراه بول ریزند و به سیر است
سوزنک قبل از این عمل بول نمایند و پس از استعمال اب دودک دهسه مجراه قضیت امدت دو سیر
نکاه دارند صفت تخم چینه سوزنک سوزنک بکند بقیات شکر سیر در داخل مزج
و مزج نماید نوع مسک بکند شکر سیر با نزه کندم سولفات دودنک با نزه کندم در روز

کوبان کچاپا بکند

کوبان طلا و مسک باشد

عترت کفایتی و ضد کفایتی

و طرز ساختن او چون سولفات درونک باشد که روی را در تریس مات حل کرده با تر خشک کنید
 این در آب بظهور رسد و این ترکیب روی مستعمل است از خارج ذرفا نظرا با و شفا فلوس و سرطان جنبه
 رفع نفع وازا که گوشت مبتدین بخورد که بجز مودبات دورنک و بجز اراد کندم را مخلوط بهم بود
 در موضعی که خواهند خورد نما بند که از آن که گوشت مبتدین را در موضع نماید نفع جراحی را و بدین
 در دفع نفع این نوع جراحیات ذقال کوبید است زیرا که فرنگان ذقال را اذوبند نفع خواست
 اگر گوشت کند به از در میان ذقال بنشیند نفع وازا با طلاء ذقال را در چند مرتبه از
 داخل و هم از خارج استعمال می نمایند ابتداء درون با دیکار برده اند و منفعتی بدین درونی
 در اسهال مزمن سود کرده بدین نوع بکنند ذقال هم مثقال قدر روی یک مثقال مرز و اذرم شفا
 شش با همت کرده در شش ساهت خوردند و بجای فند و ثعلب نیز توان همراه کرد و از ظاهر استعمال بود
 در قافرا با و شفا فلوس و سرطان که ذقال را از کوبیده در موضع زود نماید و این برای پخت
 و در اغشا مودیا دورنک با بد استئمال بود و حقیقه مصنف جنبه نفع دهان که سبب درم نشود
 مات طعام و ذقال و زاج را در دم ساید بکار برده بدین نوع که در روز دو نوبت شد را بدان بنید
 نفع بر طرف شد و نشد حکم کرد به و حقیقه قوه قابضه زاج را اگر کثرت استئمال بطوری با قاف
 دیکه که جاشان دارد که حکما می از و بگویم و پس از آن ماهیت و از آن با خوابان بیان کنیم
 که حقیقه در کوفمان بودم شخصی بواسطه نوشیدن سم الفار سهوا بر آن معالجه و دفع سم استئمال بود
 مزمن در او بود که کشت بر آن سه ماه رجوع حقیقه موزده حقیقه چینی استئمال بود که با مطه اکالند
 و کردند که سم الفار قرحه که در غشای مخاطی امعاء بظهور رسد طبیعت از اینها را و عا جزمانند
 و استئمال لدم مزمن کشته شد رجوع بدای قافضا بود که در کون حقیقه با استئمال زاج پخته بر ساخته شد
 نوع روز اول در دم زاج خود در بکر مذبات خوراید و از نیم روز هشت خود زاج را با نایت
 خود چون بکار برده همان مقدار از دم در روز هشتم با لمره از استئمال خوردن بر طرف شد اما زاج
 سفید که بقرا استئمال کوبید جنبه است معدنی که در معدن مانده سکی سفید و در وقت ظاهر
 و در او اب پارای برزند تا اجزای او فرو برزد نگاه بر گرفته با تر نشد زاج منقذ شود و معده
 زاج در جمع مالک روی زمین بافت شود و این در او افزه قابضه است که بدین جهت در اکثر امراض
 داخلی و خارجی استئمال کنند و در داخل استئمال اول در موضع نقت لدم مزمن در دم

در ترفیق ذقال



در ترفیق زاج سفید

لدم مزمن

عترت کفایتی و ضد کفایتی

لدم مزمن جنبه استئمال مزمن که همراه در شب نبات قافضا با بد استئمال بود چون بخار و عجز و اولیا
 مستعمل است و لاجنبه سددم دوم جنبه درم کلر که در غزیه می نمایند هم جنبه لکهای سفیدی که
 در زبان و کما بر اطفال بدید که در چشم جنبه دکه بر آب سیر که با سفید هم استعمال شود چشم در
 نزله مزمن چشم بجای سولفات استئمال شود و در هر صبح که سولفات ذقال مستعمل است چون در
 چشم و سوزناک و غیره زاج سفید بجای او توان بکار بردند در شب نیم مثقال این یک مثقال در روز
 بود صفت نفع جنبه نقت لدم بکنند بشر با نرزه سپر و یک مثقال زاج سفید در او و جنبه چو شفا استئمال
 بر بدن شود نگاه صاف موز و ان مصی را که بشر بر بدن نامند در بکر و در بد نفاک بنوشند و جنبه در
 روزین و لمات این غزیه نافع بود صفت او بکر یک مثقال زاج سفید یک مثقال مطبوخ کل سنج دست سیر کل
 قند چهار مثقال مخلوط بهم موز در روز سه چهارم غزیه مابند و برای جراحی که در اطراف خود
 جبهه با عیان بود نیز زاج را ذرات حل موزده مضمضه فرمایند و با از زاج ساید کوفسون کنند
 و کردی از در دست موزده اند کوموم به بود را سبططیک که جنبه سد خون از موضعی که خون جریان دارد
 پس از نافع است چون دهن ذلو و غیره وان کردا بخت که بکنند را بیاع نیم سیر صغ عربی ذو شفا
 ذقال دو مثقال زاج سفید در مثقال اجزا ساید مخلوط کرده نگاه دارند و در هنگام ضرورت
 کی بیاشند صفت نفع برای استئمال مزمن بکنند زاج سفید دو مثقال عصا و اجبار دو مثقال بود
 حبت کرده در روز سه دفعه در وقت حبت خوردند و برای خداد که بر آب سیر بدین نوع استعمال نمایند
 بکنند زاج سفید کوبید یک مثقال سفید هم مرغ دو عدد زاج را با سفید مخلوط موزده در روی یا
 نهاده محل بر آب سیر بمالند نهند و اگر در وقت بدید همراه باشد با این مزهم نیم مثقال او فون ناد کنند
 بلا زامه با همت کندم بدن را بخی علاوه توان موزد اما نقره که بزبان فرستاد از آن کونیا جنبه استئمال
 که در معادن خالص او کم باب و همیشه جالت ترکیب با اجزای معدنی مانده سم الفار و کور کور و طلا
 و امثال آنها که به جزیه اجزاء او را استطاحا لرضی می نمایند و این جنبه نیز از اجسام بسیط است چون آنکه
 در طلا ذکر نمودیم و مصنوعی و از آن توان ساختن بجای او استخارجی که از علم تجزیه و ترکیب طلایع اندازند
 و شب و روز مشغول بکوشند و چنان می بندند که طلا و نقره را بصنعتی توان ساختن و سیر
 دارند که این عمل ممکن است و چون مدتی زحمت کنند و ساخته شود از نفع خود دانند باری بر فاجه
 عیب است که کارزان ریحی جامه را با اینها پاک شوند و هوای کثیر را در این جسم اثری نیست و

نقره بر اسهال مزمن

در ترفیق نقره

در تفریق آبی و خونی

و طرفه وجهه اکله شرب بسیارند و چون در طحال از طرف به از آن است و در طبابت با تفریق
از نقره مستعمل بکار بردند و اینست که نقره را در تری شوره حل کرده و از وی شکل مالد با قلم جیبی
بکاری بریند و این رنگ را بزبان فراتر بفرات در آن نماند و بواسطه قوه اکاله شدیدی که دارد
هم سنک جشم نامند که این اسم در این عصر مشهور است طریقی را در آنست که بکند نقره خالص که هیچ اجزای
خارجی با او نباشد و براده نموده در ظرفی کرده بالای او تری شوره بریند که در این صحن بخاری ملون
متصاعده می شود و باید بقدری تری شوره در او بریند که آن بخار حاصل کرده آنکه تا ممل نماید تا
براده نقره در آن تری حل گردد پس از آن طرف را در آن نهند تا در طریقی بر طرف شد یکی بجزو ایند که
نک را در ظرفی در آب کرده در لوله ای مخصوص که در روز اول با او در این جهت کرده باشد و
ببند تا سرد شود نگاه او را از لوله در او بریند و از جسم سنک جشم است که کف طبیی او جبهت قله
است از آن سبب و چون مدتی بماند با آنکه در شش و اوقات بدودند سبب شود و بدین جهت
او را در جوف بلعاری با آنکه در این سبب مخصوصی که جزء کف های جراحی فرنگی است این نگاه داشت
و این در این عظمی عضو با قوه اکاله و سبب است که بد و خورد ملان سازد و بعضی آنکه بدست با جلد بدن
سبب کند که آن سببها می باشد و چون زیاد تر در جلد ماند منفع کند و بدین شک اشخاصی
که برای مدا و امدت مددی بد و مداومت نموده اند جلد ایشان بکلی سبب شده مانند عارفان
سبب و این سببها می علاج نداد و این در او از اجزای آن زیاد در کار دارند و بعد از این جراحی با این دوا
پیدا می کند که همیشه باید در جنب خود نگاه دارند زیرا که استعمال او در امراض غالباً عمل جزئی است
و این دوا هم از داخل هم از ظاهر بدن مستعمل است در داخل در سر مرض پیش استعمال نکنند در صرع
و فطرب و استهال مزمنی که هیچ وجه دوا رفع نشده باشد و این نوع استعمال غالباً نتیجه مرض محرقه بود
که در اینجا هم اما که کند و هم بوشانند اما استعمال ظاهر این دوا اولاً جهت آنکه لحم زائد و هم در
زمانی که بلوهای جراحی وجود دارند شده و بخوبی کند با ایند مله سنک جشم را بد و مانند دوا
در قروحاتی که در روی کوفت و غیره سبب جهت سدهم از جراحی چون دهن زلو و جای دندان کند
شد که گاهی هیچ نوع خونی ایشان شد که در مکر با استعمال سنک جشم جگر هم از آنکه زکب که در
با سایر اعضا یافت شود که ابتدا او را چند کس سنک جشم مانده که او را از اجزای فلان و همین
عمل است در خلای کوشی جشم در عظم لمانت که گاهی بواسطه سر ما خورد که در این جهت

مترجم

در تفریق آبی و خونی

مترجم شوند و در لمانت تحلیل برود و بزرگ بماند و از دغدغه او عیبگی همیشه خداوند و بفر
و خارش کلو مینالست و این علت گاهی با بدن سنک جشم به لمانت رفع شده که بواسطه قوه قابضه
او لمانت کوچک و جمع شود و گاهی این علت نیز رفع نمی گردد مگر بقطع نمودن جزئی از لمانت ششم
بجهت ایام زده نم که چند تری سنک جشم در او مانده رفع کرد و وی تا چند روز تحمل آن سبب ماند
و چون بشهر جلد زایل کرد و این سببها نیز طرف شود هفتم در مقدمه جرت که با اعضا سبب کرده
باشد و بیک عضوی چون دست و روز نموده باشد هفتم جهت بر طرف ساختن سبب کوفت و مواد متغای
قانس و سرطان که در حین عمل بدست جراح بر خورد که در او با این دست از این کس سبب و سنک جشم
بماند دیگر استعمال سنک جشم است بطور محلول در آب این قسم در چند مرض مخصوص بود و اولاً در
رمدی که سبب بر خوردن ریم سوزنک جشم بود که این مرض را سوزنک جشم نامند اند و ششمال او در
کتاب کمالی مقصداً مستور است و در این شک که در این سبب چون بسوزنک حاد مبتلا شود منکار وضع
حال بواسطه بر خوردن مک مدگر چشم طفل همین علت مبتلا شده و در چند روز طفل در کشته
در دم سوزنک که محلول سنک جشم را بواسطه ایند در جراحت بول بریند و بعضی از جرا
فرنگستان در صبح جراحت بول که سبب سوزنک بود صبح مخصوصی را سنک جشم در سر و نصب کرده بود
جراحت بول فرورده و محل صبقه را بد و بیابا کشید که فرح رفع کرد و در جراحت بحال طبیعی ایند قدری است
این دوا برای خوردن ابتداء در یک روز سه بار در روز یکم بود و در سه وقت و پس از مدتی تا
چهار بار یک کندم توان استعمال نمود و بهترین فاساد و سبب صفت نخه جبار جهت مرض صرع و سبب
مزمن بکند سنک جشم که کندم سبب اللط و وی باک مشال ربا لوسر بقدری که این اجزای این
از سحر و سلاویه و مزاج نمودن و در جت بنا زنده و در چهار جت دو جت صبح و دو جت شام سبب
و برای مال در اشیا از زمین بدن خود استعمال بکنند سنک جشم نیم کندم و در هشت مشال اب
مقطر با کلاب جل زوده پنج قطره تعیین اجون اضافه کرده بیک تریت مال نمایند روزی دو جت و جت
یکی در صبح و یکی در شام و جهت قروحان سست و در حوک کوشت زاید را از اند این نوع در کار بریند
بکند سنک جشم با زده کندم جای با بونیم سبب تعیین فیون باک مشال اجزای اجزای اینهم بود
پس بد و لوده نموده در زخم نهند و برای سوزنک چشم این نوع باید بکار برد که بکند سنک جشم
ده کندم اب مقطر با کلاب هم سبب سنک جشم را در داخل کرده و چشم را بواسطه ایند زردک بسوزند

در تعریف کبکی ترابستر

تا چرت دریم از خارج شود انگاه در دست فطره از **کبکی** در چشم چکانند که بواسطه این در **کبکی**
 نازکی در چشم بدید شود و در آن غشا را با انبر گرفته و با لسانند و در روز سه وقت این عمل باید
 نمود که بتدایه چشم را شسته و معلول را رخنه و غشا را بر دارند و این عمل را باید نمود تا زمانی
 که این غشاء در چشم بدید نشود و این عمل سه چهار روز طول کشد و در صلی که ماده سوزناک
 از مجرای ماد در هنگام تولد چشم او بزور زده باشد نیز همین علاج باید نمود و در وقتی از سنک چشم بپوش
 داده اند که برای قرصه گرفت بی نظیر است صفت او بگرد سنک چشم در کدم و دروغ و بلسان یکی از
 ملت دو مغز را اجزا از درم سخی و سلاسه نموده تا یکسان شود انگاه یکی از این روغن را به بنده لوده
 بزهر کنند و در روز سه وقت این عمل را نمود که بتدایه جراحت را بشویند در هر نوعی و پس بنشیند را با
 روغن بد و نهند

نایس

در بیان
 ترابفات مسوم و علامات مسوم هر سخی با علاج ان بدانکه بر طبق ان است که اولاً بتدایه
 سم را و بدانند که اثر هر کدام مخصوص چه عضو و چه نوع بود و جهت ان مطالب اول معرفت ان دو به
 حسب علم بر انان و ثانی دانستن اثر اوست در بدن و اعضا حیوانه و این دو فطره را در ان کتاب
 ان کتاب در تعریف هر یک از این دو به مفصلاً بیان نمودیم و حال در انجا بتدایه ان علامت است
 هر سم و معالجه و ترابفات او گفتیم و بنای انشاء الله نامبرای فرا گرفتن و دانستن تحمل و اسان
 باشد بدانکه سمومات همواره در روغن نوزد یک محذره و دیگر یکی اکال اما محذرات ادویه باشند
 غالباً نباتی که اثر ایشان مخصوصاً در دماغ و نخاع و اعصاب حس و حرکت انها بود و از شان ان
 ادویه است که چون اثر ایشان مقید از نبادی در دماغ رسد دماغ ان کار افتاده و اعصاب از
 عمل خود باز مانده و ممالک نماید و این اثر در گوشت قهید و پنهان کنند و اما سمومات کال انجا
 ادویه باشند معدنی و از شان انشان است منقح نمودن اعضا که بدین جهت چون مبعده و اسامه بر
 خوردن غالباً منقح سازند انهارا و از عمل خود انحصار ممالک کنند و این ادویه اثری در دماغ
 ندارند ولی بعضی از انها در اعصاب حرکت خاصی دارند چون محذرات مانند سرب و سیم انجا
 که در تعریف انها بیان شد و اما ترابفات ان سموم ادویه را نامیم که چون با یکی از ان سموم از خارج
 ترکیب شود سورت سمیت و زایل کشند و با یکی از ان سموات که در انجا گفته شد و دانسته
 که چون از خارج ترکیب شوند سمیت دارا کشند بکلی برود پس نشانه ترابفات دارا کشند و در **کبکی**

دارا کشند

در تعریف کبکی ترابستر

دارا کشند نشانه بکار رود و همین اثر است در تبنا شیرو ترشی که در وکل سفید و ترشی که در که جو
 از خارج بنا شیرو از ترشی که در دریم می بینیم که علت ترکیب سهل حاصل شود و چون کل سفید را با او
 ترکیب نماید کج حادث شود لهذا چون کسی ترشی که در خورد باشد کویم تر با او بنا شیرو و کل سفید
 پس از این فترات معلوم کرد چه ترابفات چه معنی دارد و اثر او چیست و این نوع ترابفات را حکماء مقصد بین
 بنافته و ندادند و بر سموم نباتی ترابفات بدن نوع که بیان شد تا کون پیدا نشده و برای علاج
 انها در مقام دفع ایشان بر اینهم به مقییات مخصوصه در غوار ضاات انها کنیم به تدایه معینه که ان
 بیان خواهد شد علامات عمومی مسوم ادویه محذره که با ان علامت ترابفات شناخت کسی را که با دو
 نباتی محذره مسوم کشند انست و الا اختلال قوای جسمی اعضا دوار و نقل را سخالک مسی خواهد بین
 قریب بدانجا که دردی و دفع ضرورت در در و زنده و دایع عنق و اتساع حلقه مکرر انگاه چون خورد باشد
 که در انجا صبیح حلقه است که چه کاهی در مسوم ان چون ترابفات حلقه بدید شود ولی بنده ترابفات
 حشره باطنه مختل چنانچه کاهی انشاء را مضاعف و کاهی ناقص از آنچه هست بدید و کاه مانده
 چیزی بدید ترابفات نفس که بدین جهت کوری در صورت و لب بدید شود بغض بطی و کاهی مختلف باشد
 اما علامات عمومی مسوم ادویه اکال و الا ظهور الالباب در مصل و برون مغض و در در و سرد
 القاد و انزال رنگ رخسار و عوز عین کشنده کی صورت چون در مرض بناء خشکی زبان عطش مغز
 هنج و کی که در فاعلی در مری بود و کس از ان بر و ان سبنا ل لدم و مسوم ان نوع سم بسیار خوش
 و بی آرام و بی تر بود بغض صغیر و متواتر اطراف سردی رنگ چون زهر نماید و ان علامت
 عمومی در نوع سم و حال بیان سازیم علامات مسومی هر سخی ان به فضل با علاج انها و مقصد
 داریم علامات مسوم و این ادویه نباتی را اما محذرات ان علامات کسکه چون خورد باشد و الا
 اختلال قوای دماغی دوار و نقل در اس حال مسی و خواب سنگین که مبدل با عا شود و بی روی و
 بی جزای زخوش کوری لب نفع صورت در و در اجین خیره کی چشم ضیق حلقه در و ندرت اتساع او
 اختلال عضلات صورت بعضی عضلات بدن که در حرکت بفرمان و بنا نشند بطور نفن خاریس
 و اعضا صبیح حلقه و کاهی برخلاف اتساع حلقه شود و بالاخره اعصاب عضلات از کار افتاده
 انعام بر در و ترابفات دماغی که در سکه است دبد شد و همین علامات است که در **کبکی**
 مریوز خورد باشد که جهر ترابفات است و لا شد از ترابفات ان اما المالیج ابتداء متوق دهند که

علامت کبکی چون خورد باشد

علاج کبکی ترابستر

عنه تعريف كسوف من باب اوقات علاجها

قوي باشد و بنا بر آنکه چون بواسطه تحريك اعصاب از حرکت بپندارد و نامقوي قوي بنود في نود
 و اين معنی بنکواست که بگردید و سولفات زنگ هت غردا بپکا بندم در بپت و چکار دم اب حل کرد
 بک ثلث از و که هشت دوم بود جزا نند و پرازان چند فحان اب نمیکرد بد و خوراسند و با هر
 با انگشت و عدنه در لهاب کشند تا قی شود و اگر قی کامل نشود نصف دیگر از آن دوازده خوراسند و
 بقی خوردن کوشند که بنا بر قی نشود و تر با ک دفع نکرد و بقیه دوازده خوراسند تا دوازده ساعت قبل
 خوردن علاج توان خورد و بنا بر آنکه بواسطه تحذیری که در اعصاب معده می نماید معده چندین
 تصرف در آن می تواند کرد و چون با این دوا هم قی نکرد سه گندم آبیون قی بد و خوراسند و پرازان
 ای که قی نکند در حقه از سر که نماید و هم بد و خوراسند و هم بسیار بنکواست بر آن دفع شدن زبال
 استعمال مطبوخی از او بهر فایضه چون قهوه طبع شده و بنا بر تلخ غلظت و از قوی و در معده زایل مطبو
 ماز و ناچا که دم قبل بد مایع کرده و هم سکنه بود و هضم نماید تا خاصه از او برید و از دم زود و رطقت
 کوش و جبهه دهند و بنا بر هر صفت از آن خوارق قی منغ بود هر جمله که باشد چون زدن آب و کبر
 و صورت او در غنچه فطرات برسد در کوش و بقی او در کندن و وهای از و کمال اذیت نماید که
 خواب زود فقیر را در او اخچصل در طهران همسایه بود چون از اهل حرفه تراهی با کسان خورد بود
 و با ک خورد در موم با بستان سه ساعت از شب فته او مطلع فجر که چشماش ساعت خوردن
 تر با ک کشند بود فقیر را با لب او بر دند در زمان قی که بخورد بود و دم میل زادی بد مایع خورد بود
 با خور نفس و بعض عظم و مختلف بود چون دهان بسته شد بود که هیچ نوع باز نشدن بکرم بود از سر
 سکنه خورا از هر دو دست او را هضم نمود پس از ساعتی بواسطه طلایه اگر بد حال آمد و همدان
 گفترا غا که در بلا تا ممل می با خوراسند در وقت قی تر با ک برکت مطبوخی از ماز و بکار برده
 هنگام عصر که از تحصیل مراجعت کردم میل غذا نموده بود بر آن بگاه دزد حقیقتا در شکایات
 عدم باه نمود که بکلی زایل شده بود ما استعمال کچولر پرده اخسه تا آن علت برطرف شد علامات کتبا
 بلا از آن خورده باشد ابتداء مستی و دوار و بیخ صورت ناگوری لب حرم چشم و در و در عرن او
 دیدن قی و امتداد و ضربان زور و حد عین روز آهین و اتساع حده بود معکشتا عینیه
 مرئی نکرد و بدین جهت مسموم هیچ بپشد مانند کوران و ابتداء اشلاء از اگر در شب و سوا و مکرر در
 نظر او بد بداید و با لاجزه از اجناس از زمانه و کاهای ناخوابی غالی شود که بخورد در وقت غلظت

حکایت

بجز

عنه تعريف كسوف من باب اوقات علاجها

بر خیزد چون بجای بن و شرارت نماید و اختلاج در عضلات صورت بدید کشنده که از آنجا است در
 عضلات حلق و کلو نماید و این تسبیح کردن و حلز از علامات مخصوص این است و در آنحال مسموم
 علامات ملذوع مسک خا در او بدید شود که در اوقات نتواند بنوشاند و فرود در رستگان
 و کتاف که زود او بند بگردند آن کرد و با لاجزه اجناس بول بدید شده نفس کشیدن بطبی شود
 و بعض که از ابتداء عظیم بود صغیر شد و بجز بواسطه مسکنه با فانی قوه عضلانی اما علاج ابتدا
 معنی دهند و پس از قی کردن از سر که حقه نماید و هم بد و خوراسند چون آنکه در آبیون ذکر شد و نا
 که ضعف مستولی باشد یکی از او بهر محر که چون کافور و طریق و لوزریک و نطف سفید و کربان مانا
 و جوهر شام کوزن که در از زهر محر که ذکر شده که بافت شود استعمال نمایند تا حرکت نماید قوی
 عضلانی را و چون دم قبل بد مایع نموده باشد و هم سکنه بود و هضم نماید تا خاصه از او برید و از دم
 الماء در سر نیز بدید است اما کسکه تا تر از علامات ابتداء مستی است با دوار و غلظت و سطلان
 قوی و مایعی و اتساع حده و در لاجزه و شرارت کبر از او اختلاج عضلات صورت و اطرا
 و تسبیح حلغوم مانند ملذوع مسک خا در او کرمی و لینه و سوس کر از او بوزات چند در جلد پیدا شود
 باخارش علاج معنی است و پس از قی خوردن دوع از مجربات بود و هم شبنم است در صورتی که دوع بنا
 و اما از سر که نماید چون اغا زاد بود صبا الماء در سر نماید چون آنکه در کل سهم بنانی مسموم است
 اما علامات کسکه بدید از این خورده باشد بعضی علامات مسموم بلا از آن است از دوار و غلظت و اسهال
 هواس مسموم و اتساع حده و همدان و در بوانکی و شرارت و پس از اغا و خارش کلو و عمل لیل و بواسطه
 از خا اعصاب زبان بکل منبع و کاهی لکت پیدا شود علاج نیز چون سهم تا تر است از قی دادن و
 سر که نمودن و صبا الماء کردن اما علاج کسکه شوکران خورده باشد و این همین دواست که تراط بد
 هلاک شد و چون این نبات بسیار شبیه به جعفری و کشتی بود و در ماز که سوا از او خوردند علامات
 اوست صلاح شد بد و تفریح و نفع در بطن و خارش در کل قهج صورت و کوری آن در و در و داج صفت
 و استمالا لدم و بول لدم و بزاق بنوعی که در دهن لفسن و اختلاج در اطراف بطن و در رسیدن نفس
 نبض بطور هم رسایده و بهر صقو لفسن هلاک کرد اما علاج ابتدا معنی دهند پس از قی خوردن اما له
 از دوع بنیاد جهر مسموم نماید و صبا الماء در نخاع کرده نفس را او دهند و جوهر بنیاد و پرازان
 و چون لهاب در معده و امعاء بود زود در بطن از اخسه و دهنیات بکار برند و کلال خوراسند و چو

و نیز ترفی همومات ترا با قاساد

ضعف قوای زیاد بود محرکات دهند چون جوهر زشت از روکوبات مانناک و کافور و مشک و شراب
 امثال او اما علامات مسموم اسپند رسالت که جوهر با دام تلخ بود و همین علامات که بیان می شود
 ظهور کند در کسی که با دام تلخ ناهسته است او با هسته ملون با خوردن باشد اختلال قوای دماغی
 در او بصی که استثناء لاکلا در کردن بنده جیتی اعضا حرف با تلخ اضطراب پهل ز یاد عذاب و تسبیحی که
 مبدل بگزاشد و میبرد و هر قدر زیاد خوردن باشد زرد زهلا آنکه در دفعه در زمان منارغه
 اهالی نکلیس با ابراز در روی ابراز جانب بند با و شهری رفت از راه نیز در با فارس و در بعضی
 از انجیل با دام تلخ کوهی زیاد بود که شرازبان او از دراب شهرین چند روز نماند و بدو متغلی کند
 و جوهری نامند سر بازی از ان با دام تلخ هذرج سیر بر کفته بود و خورد و بود و سبکی راه که رفته بود
 سبت با دام در وجود او اثر کرده بود بیضا و حبر را بر احوال او اطلاع دادند که سر بازی از کسی با از
 مرض بگرد راه افتاده که با لپا او رفتم در زمانی که اعضا ای و جیس شد بود و تسبیحی در اطراف او بود
 با اختلال قوای دماغی و نوا تر نضر هر قدر نفس احوال او کردم که چه خوردن رفیقان او می گفتند که در
 روزی من جری خورد و از کسی که چینی شده و حفر علامات سبت داده بنانی در او مشاهده نمود
 بالاخر بعد از نفس زیاد سر بازی گفت دیگر بنان کرد که امر و از فرط جوع خوردند با در راه خورد
 دیگر که در زنجیر گفتم معلوم شد که سه ساعت بعد از آنکه فقیر او را دیده بود بیوی اجرت شفا داشت
 و در تبریح مسموم این مسموم شده که دم در عروق فاسد و میا چون فظان کشته و بوی با دام
 تلخ از مسموم می شد اما الکلیج ابتدا و می دهند و ضد از و تلخ ظاهر نمائند و هم صبا الماء در
 سر کرده این تلخ را بکار بندند بیکرنگ لثاب بعد از آنکه بکسر جوهر زشت از دره قطره اضاف کند و بدو
 زینت جزا نند و جای جوهر زشت از در بکند دم قلباب مصی توان داد و این مال نیز بیکرنگ بکند
 لثاب بعد از آنکه بکسر جوهر زشت از در بکند و در هر کرده بیکرنگ حنظل نمایند و همین علاج است
 در کسی که با دام تلخ و استخوان خوردن باشد اما علامات کسی که کچول یا جوهر او خوردن باشد
 صورت ذلت قلم کبر و حنیق لغزش و لکت در زبان پدید شده بند و ج صدا سا فظ شود پس
 صغیر و قلب در کس خورد بطنی شود و تکانی در اعضا بظهور رسد چون نکال از جرح الماس که
 علامات ملذذ و سبک خارا از قبیل عسر لغزش و عسر السبع و غود نشد بدن هم رسد که با ذلت

کتابت

کتابت مسموم قایح

زمانی بخالت مبدل بگزاشد پس از آن افضاء مستخرج شده و هلاک شود و علامت این در
 بقدر شتر بخت خودش گاهی نیز علامات و عوارضات مذکور پدید می آید ولی قیاسا رخصت نامند
 اختلاج در عضو بجز را تسبیحی در اطراف با تکالی حنیف در اعضا و زردی بر طرف شود و فرنگان را
 اعتقاد بر اینست که قوت کچول هر دو تلخی که صرف می نمایند در بدن جمع شدن و عوارضات پدید
 گردد و اینها علامات کفایت روانت برای طبیبی که کچول در کسی بکار می برد اما الکلیج ابتدا
 می دهند و پس از آن ما در تلخ کرده بنوشانند و تلخ بکسر که بیان نموده ایم نباید رعایت
 و در این م خوراندن این در آخر کار و منفعت نماید علاج کسی که قایح سبی خوردن باشد کچول بود
 ابراز عروما در ابراز عروما قایح کم نایب و منفذ به بدو نیز چندان رسم ببرد مگر شک او را در اطراف
 و غیره در وی کم دانند ولی در دول خارج خصوص روپسان زیاد بکار برده و وقت غایب نماید است
 و قایح با الوان مختلفه است و سبز رنگ و ناهال بد نشد و بعضی از آنها از قوه سبت بود که جوهری
 خود در او موجود است چنانچه در مقدمه کتاب شرح داده ایم اما علامات مسموم او خارش و سوز
 کله عطش مغرط و جوع و قحط بنظیر با قویج شد بد و در تسبیحی سه سال لزم با عوارضات عصبانی چون
 و نقل را سر دهد بنان و اختلال قوای دماغی و فواق و صغیر بنض و تملی و شاد و اختلاج اعضا که
 مجرب تسبیح شدن هلاک کرد اما الکلیج اولاً مفید است بخصوص از بکار بردن آن که در این رسم لثابی
 در معد و یاد و به معنی دیگر احد تبست که با الهاب معده ساز کار بنایند و در عده با پیو
 مرغ در کلو نموده تا قی و در این زنی کردن سر که خوراندند و طبع ما زو بکار برده و مکرر از سر که در زمین
 پیدا بچرخنده نمایند و بنوشانند لبر با فرط بنوشند است و برای دفع لثاب معده در لود
 بطور دهند و جیت ضعیف قوای استمال محرکات چون کافور و مانناک و امثال او بنایب سود مند است
 و هم دلت اعضا بعین و سر که نفعی کلی نمایند و همین علاج و تدابیر در جمیع مسموم بنانی که او پدید
 ندانند و یاد و به بنانی بکار است و در مسموم معده این علاج بیفایده و غیر مستعمل است
 علامات کسی که کافور خوردن باشد در اعضا ناخنکی لون صورت تملی و شاد با هذبان و تسبی
 عضلات بعد از خواس خسته و غمگین پی در پی که بدان اغما تلف شود اما الکلیج اولاً مفید است
 پس از آن متبل و لایحه زیاد بکار برند و چون دم مبل با مانع نموده فصد و تلخ و ملاهی از آنست
 در جبهه و خا در خزل در ساق با مانناک اما علامات کسی که طوطون یا ذنبا خوردن باشد در او

علاج مسموم قایح

علامات مسموم کافور

در ترفی سهرجات ز با فاسا

رنک رخساره و دارا را سبب جزایب سستی اعضا اختلاج در عضلات صغیر بنظر ارتعاش آن
سوزش و خارش کلو و در بعضی و انسهال و گاهی از خلاء و سستی عضله مستد بر معده بظهور
که بدن بجهت بول و برانچه را در اختیار دفع شوند اما الکلیج ابتداء متی دهند و پس از آن حنظل
سکه و روغن بیدارچیز و مطبوخ زاده و به قاضی چون ماز و و اجیاد و بلوط و پوست ناردون و نسا
و گاهی سفیراغ بقصد بازو لازم افتد و گاهی از کشیدن غلبان خاصه در کسانیکه عادی نباشند
عوارضات بد بد شود و بطن خفیف تر و زردی نیز بر طرف شود علامات کسانیکه سوزن بخان خورده باشند
خارش و سوزش در کلو و معده با قویج و در دارو معانی استی از نفاش و اختلاج بنظر زحیر و عسر البول
که گاهی بخر به بطن البول یا بول لدم شود استرخاء عضلات بدن که در آن حال هلاک شود اما
العلاج متی و بکران مطبوخ از او به قاضی چون ماز و حنظل از سکه و روغن بیدارچیز و استعمال
زود در بطن و گاهی نیز بکار بردن ملبشات و دهان لازم شود و در صورتیکه ضعف قوای بدن بود
استعمال رو به بحر که چون مانیاک و کافور بگایب شودند است علامت کسانیکه عرق مسکری
چون لکبل و عرق چنارانی خورده باشند متی و بهوشی تا کبودی بصورت و در دو آورده و خارج
و ترا ترفی و اما که بدان میرد علاج متی و چون درای تواند خورد با بد محلول انهنون را بر اسطه
اب در دندک در روید هصد داخل نمایند تفصیلی که در کتاب جراحی مسطور است و اینجا که هم سکه بود
فصد نمایند و حسب انشاء از ابر در در من نمایند و هم بر یا بدن مانیاک که جوهر و نسا در بود و خورد
او منفعت کلی کند صفت نفع بکیرند سربت فندان سنگان جوهر نسا در نازده قطر در روید و خورد
و همین نفع را چون بکار برند متی مرزا بل نمایند تمام شد علامات مسموم ستم بنیانی و علاج آن و
حال بیان نمایم علامات مسموم سهرجات معدنی را نامر باقی آنها چون الله تعالی و ترفیغه
علامات کسانیکه سبب ستم یا سبب رو به از زکبات خاهی در او اثر کرده باشد چون زنجار و عیز و
مهم علامات است در کسانیکه غذای مانا در ظرف متی سهرجات خورده باشد خاصه چون آن غذا
در ظرف متی مانا نیز بر طرف علامت کبودی چشم دردی صورت و گاهی جلد بدن کلاد زد شود
مانند آنکه در بقیان و طعم فلز در دهان مانند آنکه بول سببهای در دهن گرفته باشد چنان براق عطش
مفرطی متواتر که بنا عده کرای بود و تویج در معده و انسهال لدم با عوارضات عضلانی چون
صلح و تشنج و استرخاء و ضیق نفس و صغیر بنظر در مکت اما الکلیج اول تدابیر در این متی خوردن است

علامات مسموم سوزن

علامات مسموم عرق مسکری

علامات مسموم سهرجات
خاصه

چشم

در ترفی سهرجات ز با فاسا

و چون غالباً طبیعت بخودی خود می کشد متی را اینم گرم و روغن فراز دهند که معین برین باشد
و پس از آن خوردن ز باقی بن در است فند و با سفید تخم مرغ که به بجز تبه معلوم شده و فند را ناند
شربت عالی ساخته بکار برد و سفید تخم زار کباب مخلوط کرده بنوشانند و سکه در این ستم ضرری
نماید زیرا که او داخل کرده و وقت از باد سرد و اما له بادمان نیز سوزند است و در کسانیکه سبب
بتدریج و طول زمان از کرده باشد مانند کسانیکه در کارخانه های مس سازی و غیره بودند علاج
خوردن کزک و در اسطوخودوس و معدنی بود اما علامات کسانیکه خورده باشند
هیجان و میل دم بد باغ که بدن بجهت صلح و حرمت چشم با سفای آن و ضیق حلقه با اسهال و سوز
بد بد شود و طعم فلز در دهان با خارش و سوزش کلو و عطش مفرط او انسهال دم و وجع معده عجز
که لس معده نتوان نمود بر قوی و اضطراب و قی لدم و انسهال لدم با عسرت بول و فوسوس نفع بود
بنظر صغیر و ممتد است اختلاج و تشنج در اعضا حادث گشته هلاک کرد اما الکلیج چون در مسموم
دارا سکه نیز بخودی خود موجود است لهذا بهتر است که چند تخم مرغ را با آب بپزید و مخلوط و مزج کرد
تا کسانیکه در دهم بکار بردند و غلظت در کلو با هر مرغ و غیره مزج تا فی کشد و اگر فی نوزد باز هم
نفع کلی کشد زیرا که در موجوده در سفید تخم با دارا سکه ترکیب شد سبب او بر طرف کرد و هم
نشاسته و باقی این در است و شهر نیز فایده بخشند و برای دفع التهاب معده بر این زود در بطن و صد
و ملحات و جوهرات بکار دارند علامات کسانیکه سبب ستم خوردن باشد سوزش شد بد در صری و معده
وجع و انسهال و بجز تبه نفع شده سوزن نماند معده را و مؤرم سازد عشاء ضفاق را و یکشد
اما الکلیج و باقی مخصوص این در است عمک طعام که در این حل کرده بنوشانند تا آنکه با ستم ستم
شد سبب از باقی شود علامات مسموم سرب و سبب این جسم در بدن بد و نوع بود با واسطه قویج
وضعت بد و چون در نفاشان کسانیکه سرب می سازند و در کارخانه های سرب سازی هستند
و با خوردن زکبات سرب چون شکر سرب و انسال او که انفاقا و سهر اکی خورد و گاهی نیز بر اسطه
امراض از انسهال رو به سرب علامات سبب بد بد شود و یا آنکه در جزایب سوزنی بواسطه استعمال
سرب سبب است و بد بد شود علی ای قسم کان این سبب در بدن باخا داشت با مزمن علامات خاد او
کشیدگی صورت و خیره کی رنک رخساره و ضیق حلقه با خونی حلق و دهان عطش مفرط و تشنج
و فی که کرای بود و وجع شد بد در محل ناف که علامت مخصوص است و هم در این مرض شکم به پشت سبب

علامات مسموم زارک

علامات مسموم حنظل

علامات مسموم سهرجات

و بیست شد بدخار رخ کرد بوی که بوی و جبهه در اینجاست سرد و بران مانده سر کین سر و تشخی در پنا
که بتدریج میخربا سترخا کشته بنج بطی و مختلف و اختلال خواست که با اغما بطهور رسیده هلاک
شود اما العلاج در صورتی که سبب بلطه خوردن ترکیبات سردی بود سلفات و دفتاک که نانی
شود و بالترکیب با سرد شده سمیت و بر طرف شود و چون سلفات و دوزک وجود نباشد نمک فزکی
دهند و چون هیچ بلتا از آنها نباشد زاج سفید نیمی توان داد ولی زاج قوی چندان نداد و در این
انها شرب و با سفید تخم مرغ و باب صابون بکار برند و هم استعمال چون که هر دو سلفات یک کتدم
دهند رفع تسخ امعاء نماید و هم حصه از نمک فزکی نیز بپنداید امت و چون سمیت سردی در بدن
مانند آنکه در نفاشان و امثال آن استعمال بکورد معدنی فایده بخشید و برای رفع هیوست و رفع
ایشان سرد و استعمل امت و در غن بشد آنچه نمک فزکی و دروغ فزکی که مکرر ذکر شده از زوده و
محرمانت علامات کیسکه سلفات در زنگ جوزده باشد عفونت در دهان خارش و سوزش
کلو عطش مغرط باقی و امثال مانده مبتلایان بوی آب صفا نفس با صغیر و اختلال و تسخ
مرکب اما العلاج ابتداء بکم زباد خوردن تا فی کامل شود پس از آن مطبوخی از زانو و زبادی
ان که از تر با قات مخصوص این در زانت بکار برند که رفع سمیت و شده نجات نماید علامات کیسکه
انتهی خوردن باشد زوال رنگ رخسار کسیدگی صورت و تپکی و تپکی و تپکی و تپکی و تپکی و تپکی
خارش معنک که علامات التهاب و درم او است و با الاخره امثال الدم با فلفی واضطراب و خواب و تسخ
هم رسیده اختلال در دماغ و نفخ در معده بدید شده هلاک کرد اما العلاج ابتداء بکم
خوردن است که فی خوردن پس از آن مطبوخی از زانو و زبادی مطبوخ پوست که که دهند و برای تسخ و دای
با تعین فلناب با تعین چون بکار برند که در بکر زده قطره نفعین فلناب در سه بزر جان
کرده توان داد و آنچه که درم معنک و امعاء بود استعمال ضد درم و دهنیات بکار برند علامات
کیسکه سم الفار جوزده باشد و این سم را اگر در زنگ نشان در خصوصت و در همین خوردن علامات
او سوزش و خارش کلو و معنک و تسخ حلقوم کشیدگی صورت و خورگی چشم و سفیدی اربا کوردی
و عطش مغرط که هیچ وجه نسکین نیاید فی منوات که اغلب کراتی است و در زانو و زبادی چون نمایی
بود و این سم در معده چون بزودی حل می گردد در اجزاء منده فیه فی پارچهای سم الفار وجود است
که چون از آن نماند بوی سرد شد و کم که معص با زردی و در زردی شد بدید در امعاء بدید

علامات مسموم باقی

علامات مسموم الفل

ش

و نیز ترفیحات و موافقات ترا با قاضی آنها

شد و بر از متعین دفع کرد و در اکثری از اشخاص از این سم بول ناز منده فی شود و گاهی فزکی
با قطره البول عارض شود بنض صغیر و مختلف و در وقت اطراف با تسخ و در بعضی سبکی از حرارت و
التهاب بدن است چنانکه در زوباء و جمیع علامات و باقی در این سم بدید شود بعدی که چون در
هکام و بلاء اگر کسی را بدین سم مسموم نمایند تپیر او از زوباء مشکل خواهد بود و با الاخره فزکی
دقت عضباتی ضعیف کشته و ابتداء مختلفه در نظر آید و صدای و نیز مانده مبتلایان بوی آب
کرده و سی در عضلات سابق با حادث شده بپزد و چون اثر سمیت این جسم بتدریج در کوی بروز کند
مانند بد و ممانین سم فلفی و با بلنای چندی در جلد بروز کند که بزودی منفضی شود چون فرجا
کوفت و هلاک شود اما العلاج ابتداء بکم گرم فی زوده و کپی از فی هیدرات بر کبر دو فزکی در بیان
مخصوص این سم است استعمال از نمک صفت او بکار بند زاج سبز را در زان حل کند که ان محلول بپزد
شود آنکه بقدری جهر بپزد در زانو و بدینند که در دردی تپری رنگ در ان محلول است و در ان
در دهنیات و در فی و زان سم الفار است قدر شربین تا دو سه روز در ان بزاق در نگاه داشته
بزودی فاسدی شود و از این است که تاز او را با بد ساخته بکار برد و بجای این در او چون نمک
نکرده شرباب صابون و سفید تخم و شربت فندک بکار برند و هم اما لادن دهنیات بود
و با مطبوخ درم معنک و امعاء استعمال ضد درم معنک است و چون سمیت دارا شده فزکی باشد
فلفی و بلنای مندره ظاهر شده باشد استعمال باب که در معنک معنک است علامات کیسکه سفید
خوردن باشد سوزش در معده و امعاء باقی و امثال رموی که ان مد فوع بقو و امثال روشتا
مانند که تپهای فزکی در تار یکی از او بدید شود و فلفی واضطراب با تسخ و فزکی و فزکی و فزکی
بدید شده هلاک شود اما العلاج ابتداء معنی از آبیکار دهند و دهنیات بکار برند و هم شرب
و هم حصه خوردن و هم چنین استعمال صغیر و دروغ نازام معنک بود و چون سفید فواسطه
تشی معنک بدید بپزدی سفیدی کرد و لهذا خوردن ایندین بنا شرب معنک است و آنچه که در
معنک و امعاء بود استعمال در معنک درم بود هکد علامات کیسکه بد خوردن باشد
این سمیت در بدخا لصر بود و در و پلا سراسر است چندان نیست علامات اختلال خسته
با اختلال او با رفع دست و عضلات دمعه و هزال بدن و حی شپه عجمی و ن طبریک نقش لده
و در زان پلان خون از زان با هزال ایشان و در زان جرم بپزد به تحلیل رود و فرجه در زانو

علامات مسموم سفید

علامات مسموم شد

عزیزتربین مسموم تریاقان است

غرض شود و این عوارض است که از سمیت بدیه رسد بر روانست که چون مدتی باخا لری کسی خورد
ظاهری شود اما آلعلاج تریاقان این دوائست نشاسته که مکرر در کوزه و در جبهه التهاب معده و امعاء
استمالا دو به صد و یکبار بزنند که بسیار سود دهد علامات کسکه بری خوردن باشد التهاب
و سوزش معده ناقص و اضطراب و جمیع عوارض است که در او به اگال است عارض شده و هلاکت
شود اما آلعلاج تریاقان این دوائست ملک فرنگی و اگر موجود نباشد کج خوراند که با او کسکه
سمیت در بر طرف کرد علامات کسکه اهل خوردن باشد و از جسم بواسطه عفونت و جفاف او از
خلق پاهن زرد و اگر سمیت اتفاق افتد علامات او نیز علامات دریدر کال است چون التهاب
معده و امعاء و فاق و اضطراب و عطش مفرط و کشیدگی صورت و امثال آن اما آلعلاج بهترین
تریاق جبهه اهل بله بود که جوارشند تا با اهل کسکه سمیت او را بگرد و بعد با سنج
ملینات بود از زرد و برای دفع زرد و التهاب معده و امعاء تدا بهر صد و ری باید بکار داشت علامت
کسکه قلبیات و ادویه قلبیات اگال خوردن باشد چون قلبیات مصفی و یا قلبیات مرکب با اسد کربک
و با نظرون و امثال او طعم عقیص و پول سپاه در دهان تا سوختگی حلق و دهان نماند تا که از آن
ببوزد عسل بلبل و فی متواتر که مجرب لدم شود و جمع معده و امعاء فلق و اضطراب استعمال لدم
و فواق در مکن اما آلعلاج تریاقان مخصوص این دوائست لیه و با شکر که هم استعمال در هبات بسیار
سودمند است که با این جسم ترکیب شد نهایت صوابون حاصل شود و صابون در بدن ضرری نماند
بلکه جدار معده بد و او را شکر از تفریح این شود علامات کسکه تری که خوردن باشد در حقیقت
دهان و زبان و حلق و مری و معده که از ترشکی مبدل بقا تقریباً شود با فلق و اضطراب و جمع و
سوزش معده فی متواتر که آن مدفع سپاه و ننگ باشد و هم بواسطه سوخته شدن عضرون و مکی صیق
النفس عارض شده و ببرد و اگر که تلف نشود بواسطه تفریح که در مری بد بد شود انطلاق در او بد
شده و اکل و شرب ممنوع کرد تا مبردا اما آلعلاج بهترین تریاقان شایر و پس از فواق که کل سفید
او حل کرده باشند و با صابون و چون انطیاق و قانقرایا بد بد شود بقاعد علم جراحی که در
کتاب و معضلات که در حد و با بد علاج بود و بعضی نباتات شبهه بشدند که صاحب چهار بک
بوند و بغیر آنکه کسا لیس و با اگال است که نامند تریاقان است چون تری که در نباتات مسموم بهر شک
بود و از جنس این تریاقان است تریاقان سوس و تریاقان بول که از دنیا را مورث منک مثاله است

علامات مسموم تریاقان

علامات مسموم اهل

علامات مسموم قلبیات

علامات مسموم تریاقان

در روز

عزیزتربین مسموم تریاقان است

و در روز نکسان تریاقان نباتات را اخذ موز و نقاشان زیاد بکار بی بوند برای بعضی تریاقان
درو سمیتی است که گاهی بواسطه خوردن این علامات بد بد شود سوزش کلوا و التهاب معده و
امعاء فی لدم متصل صمغ بنفش و تسخ و مرکب اما آلعلاج چون این تریاقان با بله با هات است لهذا
او کلاب نیم کرده داده که فی تریاقان با هک و نشاند و اگر با شاداب صابون و با کلاب سفید
جوزاشند و در جمله سمومات انسان و هوای سی در بدن و عموماً این هوای سمیه بر سه قسم بود
یکی هوای کربن و دیگر هوای سمی که از ادویه بهوشی در کفیت هوا اثر موزد به بدن رسد چون
و حلقه مرم و سم هوای که سمیت کو کرد و در او اثر کرده و جوهر هوا از سمی موزد است اما هوای کربن
است موجود در ذغال کرم او را هوای ذغال و هم هوای مانی نامند و در روز نکسان زنان
چون خواهند خورد اهلان سازند در اهلان کجانی منفذ رفته عقلی از آن ذغال نماند به
خوابند و در آن خواب هلاک شوند و هم این هوا با فتنه در دنیا هتکامه انقلاب تا که در روز
او که این هوا در زمان جوش آمدن کوز و موجود و منضاض شد در فتنه جمع شود و دیگر در
شد که کسان که اطلاع ندارند بعضی در دانهها میخاندند که اینها منفذ شده و گاهی بهوش افند
و اگر توقف بعمل بطول انجامد هلاک کرد و هم در بعضی از مواضع مانده چاههای سمی
کوه و بعضی دره ها از فواجری خورد موجود است و هم در بعضی از بز زمینها بد بد شود علامت
کسکه سمیت این قسم هوا در او اثر کند ابتداء در مری در جبهه و راست بد بد شده با طین و در او
و حالت کسکی و شریانی صدم در و در ضربان بسیار کند کم بطلان خواص خسته با طین بود
کرده عجدی که اگر ادم عاقل باشد و در چنین محل و اطافی که این هوا بود نشسته باشد در دانه تراند
باز کرده بیرون آید و بعد طبلش قلب و سستی بی نهایت در اعضا تا تو امر نفس و یک بطور آن
شد صورت منغی و کبود گشته کف سفید در دهان بد بد آمد ببرد و در تریاقان این شخص
چون شربان در بد را هر دو سپاه نماند قطران در بدن است اما آلعلاج ابتداء با بله این شخص
از آن محل که هوا بوده زایل سازند که هوای نازک با بر خورد و در دهان او نفس رسد و چون
نفس بقاعد شود و نفس کشد خود افسد نمایند و اعضای او را با شکر و آب کربن بنده اما
سمیت هوای اطراف مرم که از ادویه بهوشی است علامات است و کلا اختلاص جنون و استرخاء
عضلات اطراف چنانچه اگر ایشان است بیفتند و چون بهوشی نمایند کسی را برای عمل همین

علامات مسموم تریاقان

علامات مسموم تریاقان

علامات مسموم تریاقان

و تر ترفی مسمومیت را قاتل آنها

علامت کافی است برای پیوستن او در بکر جوهر پیوستی بد و نبویانند و اگر بویید صورت کبود و نفس کشیدن
 با نقره و بنفشه صغیر و مختلف و یا انفضال شود و کم کم نفس کشیدن تمام شد هلاک کرد اما العلاج چو
 این دوا را بعد برای پیوستن خوردن است اما ابتدا ابتدا طبیب با اجزای باطله ملاحظه چشم و بنفشه بنفش
 کند که چون اختلاج جنون و غیره حادتر بد بداند دوا را از بنفشه بنفشه بزرگ و مدت پنجاه روز
 مزاج مختلف شود در طحال و کبد و جگر و مزاج عضلات و دوا آنکه انضا قاناز به بلخی و نهاده
 باشند و سمیت او بر کبد و جگر و مزاج عضلات و دوا آنکه انضا قاناز به بلخی و نهاده
 که مجال بد و بعضی اشخاص که در کبد و جگر و مزاج عضلات و دوا آنکه انضا قاناز به بلخی و نهاده
 مستی بر این روش آمدن عارض شود که دوازده الی بیست و چهار ساعت طول کشد و این مستی صریح
 می کند اما سمیت هوای که کردی که بفرمانند پس بدید و سوزش در این هوا مخصوص چاهها
 مزاجه و با لویه بود که در موجود در در هوا این چاه مستحیل شده و منفذ کرد که اگر مغبینان
 کسان چون بلای چاه رو کند پیوستن بیرون نباشند و علامات از این هوا چون علامت
 مسموم هوای کربن باشد ولی نژات او در فتاوی و نوزاع است و علاج او مانند علاجی است که
 هوای ذقالبی بیان مزیم و هوای کلر و در سوزش و سمیت این نوع هوای علامات کسکه در این حوز
 باشد ابتدا بروز خوار است در بعضی اما سمیت حقیقی با تر نفس و وجع و سوزش در دهان و رمی و
 با جریان بلقان و عطش مغرط و تسخیر کلر با عسل و فی لدم و کاهی بنفشه لدم بود فلی و اضطرار
 بی نهایت وجع معان بعضی که لبس بد و توان خوردن و قیظ اول که بخیر بود لدم که در دومی
 در آلات بول و عضلات فظیف بد شد که بدان جهت در درختان اند فام بول و فرسوسید
 بد بد شود صورت کشیده کرد و در حلق اضطراب زیاد شد اطراف رنگ قرمز و سرد کرد و دهند آن
 اما بد بد شد مبردا اما العلاج ابتدا مقلی از آب کاه و در بنفشه از فی صمغ عربی حلال ذرات با لقا
 بزرگ دهند و استعمال دهان در این سم ضرری نماید زیرا که قوت او را زایل کند و هم خورد
 کافور و جواد از در موضع کلیه و مثانه بنایب سودمند خواهد بود و برای دفع عسل بول جلوس
 آب کوه سفید بود و هم باید دانست که کاهی و اطفا ل استعمال مشبع در این مورت عوارضات مذکور
 شود بی بسیار خفیف و در بول در در دفع کرد و دیگر از سومات است پذیر و گوشت قلد بد است
 که سالها مانده باشد که به خرمه رسد که چون گوشت دور و در پیوستن مده و نگاه داشته ناکند

علامات مسموم هوای کربن

علامات مسمومیت خوراک

کمه

و تر ترفی مسمومیت را قاتل آنها

کرد و سمیت در او ظهور کند که علامات مسموم او از این قرار است لثاب سفید و اسهال با فی مترا
 و عطش مغرط و فوق و نفع بطن با اسهال لدم و ضیق نفس اشخاص اطراف و تسخیر آنها با اجزای مرکب
 اما العلاج ابتدا مقلی دهند و بکر از فی زخمهای بنایب جزایب لیمو و سرکه و آب خوره و امثال آنها
 و خسته از بکر و دروغن طریبان زوده و مجرب است و دیگر از جمله سومات سومات سمیتی است که در
 از حیوان با انسان تاثیر کند و از انسان هم طاعون کا و بود و طاعون کا و که بفرمانند تر آن تر آن باشد
 نامند عبارتند از زوم صدوهای ایفایک شکم کا و که بزود حیان و دم مجربه تفرج شده و در حی کال
 از و بیاید و چون این دم بعضی مجروح از انسان بخورد این عوارضات و علامات بد بد
 حمی شد بد متصل مانده حمی مجربه با سستی و کوفتگی اعضا و هندیان و باره سناه در زبان باطن
 و اضطراب در ری و تجاری و کزائی و بعد از چند روز بولانی چند در بول شق ظاهر کرد که
 بزودی بزرگ شد و منفرج گشته اطراف خود را اکل نماید و هلاک است اما العلاج ابتدا مقلی از
 آب کاه دهند و سومات و از ام را قبل از تفرج منفرج ساخته صلیب و در شکافند تا ماده از خارج کرد
 و کالبت بناید بناید و مضمون که کند با ماز و با محوون ذقالب با آنها در زودن نمایند و غیره
 از همه دواها کلر و در سوزش که در زودن نمایند و جنبه ضعف هوای بدی در او به حرکت که چون جوهر
 نوسا در و اطراف و نفع و کافور و امثال آنها بکار برند و از همین جهت است سمیت ماده موش
 است که بفرمانند حرف نامند و این خبر عبارت است از زوم صدوهای ایفایک کردن آب کاه مده از
 بی بی خارج شود در آن ماده مسری است حیوانات جنس او و حیوان با لیا سزایت کند بهتر است که
 مواظب است خاصه چون در دست مسموم حقیقی و انضا فی بود و علامات از این خبر نیز بعضی علامت
 مرقم است از حیبت حمی بلان آنکه از عمل سزایت رشته قرمزی با عتد های ایفایک فریب آن
 موضع دفنه و عدهای را مسموم ساخته بزودی منفرج کرد و علاج فی در این موضع
 و سایر بناید که ذکر کردید و استلام و دیگر است سمیت که از نسک خار بد بد شود و چون نفع
 او در کتاب جراحی مفصل بیان شده بد کرد و این را ختم و از همین جهت است لدم هوا چون زود
 در طبل و عقرب علامات او ابتدا سوزش و وجع در موضع کزبان شد با ورمی خورد و کم کم
 اطراف او مرموم و منبج شود و در بعضی فی و اسهال بد بد شود و بنفشه مختلف کرد و در رشته قرم
 از عمل ملد و با عتد ایفایک فریب بلان موضع مگر کرد و در آن عتد ها را مسموم کند و چون

سمیت موش

و نیز زینت موی خونی و علاج آنها

در علاج تا جفا ندهد و جاذبه آن هم زیاد و زان خون داخل نموده هلاک کند اما العلاج
 دوای ملذوع هوام جرمه بوشا در است و هر قدر زودتر بکار برند مفیدتر خواهد بود بطریق
 مخالف آن است که ابتداء عضو ملذوع را بمکند و با باد کهن نماید پس آن موضع را صلیب کند
 و دوسه قطره جرمه بوشا در در او چکانند و اطراف آن دم را با روغن زیت چرب کنند و هم چند
 قطره جرمه بوشا در در کی شربت فنداق ضا فک کرده بوشا کنند و چون گردن از زبور بود نیز
 همین علاج است بعلاوه اینکه چون خالها نبش زبور در عضو شکسته می نماند باید بر اطراف زبور
 او را سیدام زده اخراج کنند و از گردن میله حی خالی چون زنبه پدید آید و علاج همین است
 ذکر شد بعلاوه جوهر کزک که بکار آید در در حوضات اجناس بود اما لایق جهت بداند که
 ما در وقت این است که در تحت دو دندان جوهر کزک پیشین مار بود و بقیه اعضا از استیج
 و رطوبت که در آن غده تولید می شود سمیت دارد و چون بعضوی جزو علامات سمیت ظهور
 رسد و بعضو سالم اثری نتواند نمود مگر آنکه عضو مجروح بود چون آنکه مار در هنگام مکیدن
 ابتداء دندان خود را بعضو زودتر که زخم شود آنکه از جوف آن دندان رطوبت در آن زمان
 ریزد و اگر دندان مار را بکشد دیگر هم او کار نکند و همین عمل مار که آن واسطه نکران بود که
 دندان مار را کشته و بدست مردم دهند اما علامات کسکه مار را از کزیدن باشد ابتداء در
 موضع ملذوع و ری با کبودی ظاهر کشنده که بعضا سوزش و وجع آن بواسطه چینی آن عضو مجروح
 گردد و عضو منبج شده و تبخیر ناکانی چون تکانی از جرح الناس در آن موضع پدید آید و رنگ
 زایل کشنده و اعضا سست شده چنان خزان بعضی آلات مانند لته و یا اسهال لدم و زرقا لدم
 پدید شود و اعضا سرد شده بعضی صغیر در بعضی کشته با اخره خراس مختل شده و دار و قلوب
 بظهور رسیده هلاک شود و بعضی از مارها هستند که پس از سه ساعت از گردن ملذوع از
 و بعضی تا سه شش روز طول کشد و قسم اول نیز از ماران مخصوص بلوچستان بودند که فقیر مکرر
 دیده است اما العلاج ابتداء باید عضو را کی بشکل صلیب شکافه و او را بمکند یا بدندان
 با بواسطه ششخ حجامت زین از آن کی جوهر بوشا در در او چکانند و اگر جوهر میکن که در داغ
 نماند و پسین بالای عضو را از شراب است و اطراف موضع ملذوع را روغن زیت چرب
 کند و بزودی در ای تی خزانند و بعد از آن نمودن جوهر بوشا در خزانند و هم بویا کنند

علامت کسکه مار را
کزیدن باشد

بسم الله

در تفریق مصلحت

هم بویا کنند و هم استعمال سم لغا ر بنایت سرد نمند بود و چون موضعی باشد که می توان قطع نمود
 مانند انگشتان در همان دم از جیح معالجات میراست و هم می توان جلد آن موضع را در همان دم
 مار زده باشد با لاکر فته بر بند با عیند و محل او را داغ نماید و باید دانست که جمیع امزجه
 استعداد قبول کردن مار ندارد چنانچه دیده شد که در بعضی هیچ اثر نکند باقی است
 در تفریق مصلحت معده با خراس و فریاد مصلحت که مصلحتی در روی زمین فراوان است
 بودند و بعضی قسم از آنها را معلمان علم شیعی به جرمه بوشا در آنها زان ساخته اند و اجزاء بزرگ
 برای بعضی از امراض مفید دانسته اند قسم اول اینست که علت فرنگی مسهل در او موجود بود و آن آب
 سرد و تلخ فزه باشد و از شراب و امثال غارض کرد و چون از آب اجوشانند و اگر تابستان بود
 افتاب دهند که رطوبت را جرمه و او اگر در علت فرنگی در او نه نشود و در فرنگستان از آب چنان
 ملک از آب سه مقال ملک فرنگی خنک شود و همین قسم در هر زمین که از آب باشد و در ملک او را
 معلوم توان نمود و از طول مان و درون دندان از آب نفضانی روی نماید خواص از آب و کلا
 جهت پوست فراخ حمله اعضا خوب است که کسکه چینه از آب فته روز پنج کسکه بوشا در دوم برای رفع بوی که
 در زان استن پیدا شود و جهت جلی که پوست در طبقت و غالی شود از آب از جیح مصلحت
 خواهد بود قسم دوم اینست که نظرون در او موجود است و این آب سرد و زرش بسیار خوش
 طعم بود و چون قدری از این آب در ظرفی کرده به فنداق مایه ای او خارج شود طعم او تلخ گردد و در
 اول اجوشانند تا مابیت او برود نظرون در او حاصل شود بطعم تلخ نظرون در این آب که از آب
 فرنگی در آب تلخ است که ذکر شد و فقیر این آب را در ملک کرمان در بابو کسر در سه شست و شنبی
 شهر کرمان دیده که قناتی از و جاری نموده بودند و چون در این آب کلی پاکبای اندازند نظرون
 محلول در آن آب اطراف آن جسم را احاطه نموده متحرک گردانند خواص این آب مقوی اعشیه مخاطی است
 لهذا بسیار صنعت نماید و اول از لزمین زهر را که چون خال دندان زله در تابستان بدین آب مدا
 نماید در زشتان از زله ربه این خواهد بود دوم برای مرض سل که مخلوط به شرمه نموده بوشا در
 هم در مرض سوء الهضم که در این مرض با شراب ترکیب کرده بکار برند چنانم در مرض زله مصلحت
 پنجم در حصات کلبه و شانه که رفع وجع او نماید و هم کاهی حصات کلیه را خارج نماید ششم در
 زله غشای مخاطی معلقوم که از نتایج او سرفه و خروج نفث بود هفتم در سوزنک با دمن که کسکه

در تفریق مصلحت
ملک و زنگی دارد

در تفریق مصلحت
و امری

و نیز ترغیب میا مشد

و نوشیدن آب ترش معدنی منفعت کلی نماید خاصه چون به ترش معدنی گرم باشد و نیز که این مباحث
 که ذکر شد در بعضی از مذهب و در بعضی سرد بودند و تفاوت در استعمال آنها بود و مکمل قلیل تر
 شربت این آب در ابتدا پنج سه بر بود که اول سه سه خوردند و یکی را در دکان پس در سرد بکره امثال نمایند
 و با بد در چشمه این آب رفته از روی گرفته بنوشند و چند روز که میل نمودند بتدریج بر او بفرمایند
 و از آب چهار یک بخار و زعفران بنام سیم است که کم نظرون و هم نمک فزونی در او موجود بود و آن
 آب گرم و طعم او چون آب گوشت جوجه است خواص او که جهت امراض مزمن کند و در دم جبهه رفع بوست
 مزاج سیم جبهه مرض بواسیر چهارم برای دم طحال که بجهت بویه بود پنجم جبهه مرض ذیابیطس ششم
 جبهه مرض نفوس و مفاصل مزمن و این آب را خاص و گرم نماید و نوشید و اگر از چشمه بیادند و سرد
 شد با شد گرم نماید قدر شربین پنج الی ده سه بر بود سیم چهارم این است که نمک فزونی قلیلی با آن
 و این آب گرم و بیهوش بود و در یک چهار آب از شنبلیله کشند تا آب شود خواص این آب که در مقدمات
 و مفاصل سودمند و نوشیدن و استخام بد و در دفع کلی نماید در استخام و دفع پا و این آب را چون
 در سینه کشند تا درازند ساعت چهارت خود باقی بماند سیم پنجم این است که این در او وجود دارد
 و این آب است صاف و بقاعده سرد و گاهی بزرگ نماید و طعم او کمی عقیص و جری حموضت در او بود و
 چون در آب باقی بماند تا آب است و طعم او که در دهان و ته نشین کرد و در یک فم زرد و در بخاری ما
 که این آب روان می شود و سرب سرخ در آنها ظاهر است و چون در این آب عقیص و طعم ما در روز سندر نکند
 سناه شور و چون زمانی با مدغم مرکب دهد خواص او با استخام و نوشیدن و در جبهه تقویت اعضا
 ضعیفان و با فیهین در دم جبهه خلد و دندان خنای و در ضعف معدنی سیم جبهه مرض خلد و س که ناخوش
 خاصه در خزان در هنگام بلوغ است چهارم برای زمانی که از ضعف مزاج و بدنه حمل سید می کشند سیم
 در جمیع امراض که ضعف و بیقوی بدن حاصل آید با شکر چون استغراقات زیاد و استخراج دم از اعضا
 و در وقت دم و در یک شک که چون معدنی این آب را مازاد است کند در خون بدن این زیاد شود
 مانند آنکه ملاح جدیدی خوردند و این فقره را از فضل خوردن قبل و بعد از غذا وقت خواب
 سیم کرد و در علامت کفایت این آب است چون عظم مسرولی کرد و در زبان بار پیدا کند و جلد خش
 کرد و در اشاره بر خلاف است در جلد و خلد دندان مرض سول و قلب امراض خاده که در وقت دم طریق
 استعمال خوردن این آب باید که هنگام صبح در خلدی معدنی و نوشید در روز یک استکان و گرم

و نیز ترغیب میا مشد که نظر
نمک فزونی خاری

و نیز ترغیب میا مشد که نمک
فزونی قلیلی دارد

و نیز ترغیب میا مشد که این
طعمی

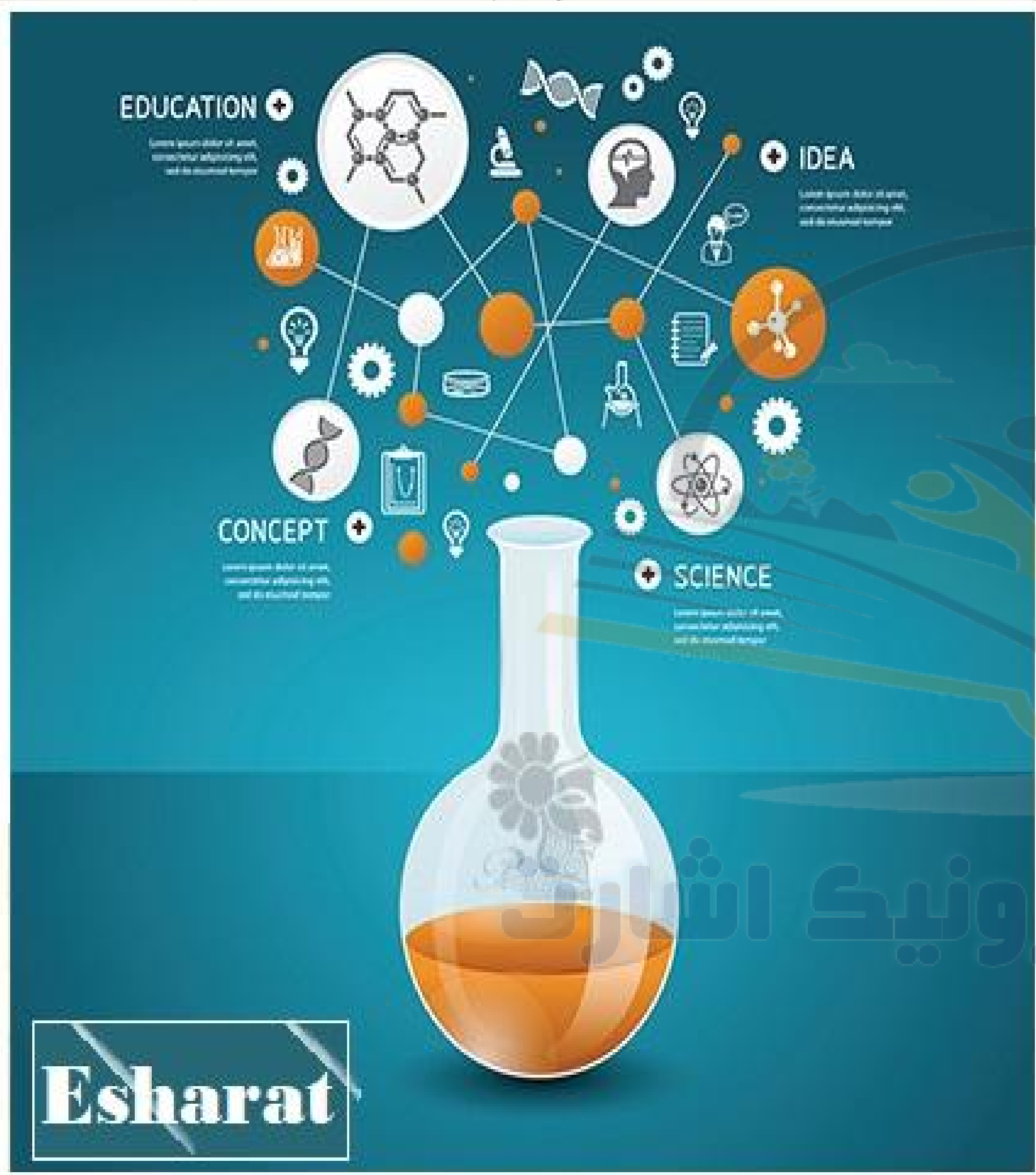
اصح

و نیز ترغیب میا مشد

اضافه نماید بقدری که خلیل رود و باید دانست که نوشیدن این آب گاهی مورث دوار و
 خواب باد شود و این بواسطه اسید که بهت مزاج باب بود و چون از خوردن او نوع و سنگینی در
 معدیه بدید شود از آب زانبا شیر و با لعلاب صمغ عربی مخلوط کرده بنوشند و باید در چشمه
 این آب بنوشند که آوردن او باعث کوفت و کرد زبیرا که اجزای محلوله در او که این باشد در آب
 می کرد و هم باید دانست که از استخام بد و گاهی حس منلی و با حکم و با خرازی در جلد بدید می
 شود و گاهی عرق زیاد جاری شود و با آنکه بنفشه صغیر و بطی می کرد و گاهی مورث خدر ربات
 قطعه از جلد شود و با لکسن بشوی در بابت قطعه از جلد ظاهر کرد و استخام بدید از آب نیز جبهه
 خون چمن و نیز اسرار هانی می نماید و در امراض مستعد بکره نفع دهد و این آب این مضمونی
 توان ترتیب نمود که بیکر بند براده این مسحوق بکوزه طر حصار جری با کمی آب جبهه بزرده و در کور
 ربات نشاند تا زمانی که رنگ او بسان مرکی زرد شود نگاه او را بر داشته کلونها از او
 دهند که هر یک بنم سر وزن داشته باشد و نگاه دارند هنگام ضرورت بابت با دوعده در او
 در آب حل نموده بد و استخام نمایند و اگر در آب حمام حل کنند قوی باشد و سیم این است که
 بد در او مخلول بود و این اسید و بوی مخصوص دارد و طعم او چندان شیرین است و مانند نشا
 این است و چون بد زبیرا قدری ترشی کو کرد و زبیرا از آن حلول نشا سینه داخل کنند و
 او بیفتش شود و در وقت ریشی او زیاد تر است بد در او زیاد بود و بد زبیرا هم استخام نماید
 و بنوشند بنوشند ما خواص این آب که جبهه مرض خنای بود و در فم اطفا را سرد کند
 در دم برای نفاحت که از مرض کوفت بود و در دم در وضع عطشی که سبب کوفت باشد که استخام بدید
 آب و خوردن او رافع امراض مذکوره است و در مخصوص مرض خنای بر است قدر شرب این آب
 برای نوشیدن در ابتدا دو سه بر بود و او را مچنین سرد و خالص نماید خوردن سیم هفتم
 از میناه معدنی این است که کو کرد در او مخلول است و این قسم از میناه غالباً که در گاهی سرد با
 بهت تر که بنظر سبز آید و چون او را از چشمه خوردن گرفته در ظرفی کنند صاف بود و بوی او
 به تخم مرغ کدیک بود و این آب را با نشا سینه استخام بدید و در امراض مزمن بواسطه مفاصل مز
 و در مرض مزمن و خنای و جرب رطب او هم جبهه در در کمر جراحت مزمن و دفع و نفاحت و صعی
 که سبب خوردن سبب است سرد و کلی دهد و استخام بدید زبیرا بنکوا استخام صعی که سبب است

و نیز ترغیب میا مشد که
کدیک خاری

و نیز ترغیب میا مشد که
کو کرد خاری



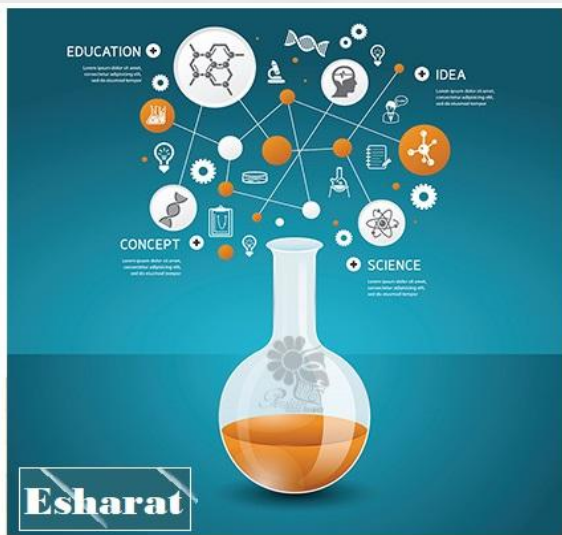
تقریر کتبیه معتمد

معتمدی در مزاج ایشان اثر کرده باشد چون مطلقاً کاران و کسانی که مشغول تجرید مریب و
 الفار هستند و شب و روز در این کارخانهها مجادله باشند و استخامه میدان کاهی مورث
 در ما بل در اعضا کرد و در بنا بوزات شبیه جرب در جلد بدن پدید شود و این از انفعال
 مرض است بدان موضع و ضرری ندارد و نباید در آنست که رنگ قرمز بصورت نالیند چون در آن
 این روزان رنگ قرمز پناه شد و تا مدتی باقی ماند و این را مصنوعی توان زد و بدارد
 صورتی که معتمدی او بافت نکرد و در فصل مصنوعی او در تعریف گوگرد در این کتاب بیان
 نموده ایم و اگر خواننده اطلاع پابند در صفحات در فضل گوگرد مذکور ملاحظه نماید

تقریر کتبیه معتمد
 در کتاب کتبیه معتمد
 در کتاب کتبیه معتمد
 در کتاب کتبیه معتمد

اول حکمی که در بونان شرح اسکله بنا حکیم ۴ احوال بقراط و کالرحکم ۵
 مداوا بقوه سامعه ۶ مداوا بقوه سعه ۷ مداوا بقوه باصره ۸
 مداوا بواسطه قوه لامسه ۹ مداوا از راه حواس حسنه باطنه ۱۰ علاج
 امراض جنینی ۱۱ امراض جنینی و علاج بدو ۱۲ در تعریف عینک ۱۳
 در تعریف حرارت و علاج بدو ۱۴ استعمال بذن ۱۵ حجامت و نگاه ۱۶
 استعمال الحنک ۱۷ استعمال آب زردک و فاسادان ۱۸ در امراض و علاج بدو ۱۹
 در امراض و علاج اعضا ۲۰ در استعمال ادویه بارده ۲۱ تعریف اسهال و اسهال بکادو ۲۲
 در تعریف صباغ و فاسادان ۲۳ طلا به برده به تمام بدن ۲۴ در تعریف امراض
 در تعریف لذ طریقه که در کوه کاه رانان باشد ۲۵ در تعریف مل و لیسک ۲۶ در تعریف جیح لیا
 در تعریف مقناطیس ۲۷ فایده مقناطیس در امراض ۲۸ در تعریف عذبه جنینی ۲۹
 تعریف حلاوت ۳۰ در تعریف سبب که صاحب ثنائیه اند ۳۱ در تعریف ایها ۳۲
 در تعریف جنینیه ۳۳ در تعریف لحم ۳۴ اثناء که کلا ایشان و جبارد با بیشرکت ۳۵
 بناتانی که خوردن ایشان شورا فرزند کند ۳۶ تعریف بیا حرم و محوم هر طور ۳۷
 در تعریف عذبه بنانی ۳۸ در تعریف بوز بنانات ۳۹ در اصول بنانات ۴۰
 تعریف قاریج ۴۱ در اثناء رسمیه مدله که همراه هر چه در ۴۲ در تعریف خاک
 فایده و خواصک ۴۳ در تعریف زئی آلات که با غذا خوردند ۴۴ در تعریف آب ۴۵
 در تعریف جای ۴۶ حکایت فندجای مسکو ۴۷ در تعریف قهوه و در کلات ۴۸
 در تعریف ماء الشیر مسکو ۴۹ در تعریف شراب ۵۰ در تعریف عرف مسکو ۵۱
 در تعریف رکف و خواص ۵۲ در تعریف هوا ۵۳ در استعمال ای و در بر سر ۵۴
 طوائف بنانات ۵۵ طایفه اول وی و در بر سر ۵۶
 طایفه پنجم ۵۷ و بنانات ۵۸ در تعریف ای و در بر سر ۵۹
 ای و در بر سر ۶۰ در تعریف طایفه ۶۱ ملاطفتان طایفه ۶۲
 ملاطفتان مرضی و استعمال ای ۶۳ ملاطفتان مرضی استعمال ای ۶۴
 در تعریف اصناف شخصی ۶۵ در تعریف ای و در ۶۶ در استعمال ای و در بناتا
 ۶۹

استعمال ای و در جلد نظام بدن ۷ استعمال ای و در چشم ۷۱
 در تعریف قصد و حجامت ۷۲ در تعریف ای و در بواب فصول ۷۳
 در تعریف ای و در موی ۷۵ در تعریف بنوعی ۷۷ در تعریف نغز ایها ۷۸
 در تعریف کای کوی که مفاصل ۷۹ در تعریف و لغام رنگ که مفاصل ۸۱
 در تعریف ایها که نا ۸۲ نخ ایها که نا ۸۳ در تعریف کای کوی که نا ۸۴
 در تعریف ای و در مفاصل ۸۵ در تعریف نغز ایها ۸۶ در تعریف و نغز ایها ۸۷
 در تعریف طریقه ۸۸ در تعریف طریقه قلبانی ۸۹ در تعریف طریقه نظری ۹۰
 در تعریف طریقه مسهل طریقه ۹۱ در تعریف مفاصل طریقه ۹۲
 در تعریف زیند جنینی ۹۳ در تعریف امراض مربوط ۹۴ در تعریف کویند ۹۵
 در تعریف جلیب ۹۶ در تعریف سبب ای ۹۷ در تعریف سبب زری ۹۸
 در تعریف قونیا ۹۹ در تعریف مفاصل ۱۰۰ در تعریف مفاصل ۱۰۱
 در تعریف مفاصل ۱۰۲



کتب و نیک اشارت



انتشارات الڪٽرونيڪ اشارت

<https://portalesharat.net>